



پیش به سوی اتحاد عمل سراسری

میلیتانت

Militant

نشریه ای برای جنبش دانشجویی ایران

۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۶ - سال اول - شماره ۲

سرمقاله

ضرورت گسست از افتراق

شماره دوم «میلیتانت» را با تاکید بر ضرورت بر اتحاد و تقویت قطب سوسیالیستی میان جوانان مارکسیست انقلابی، و یا ضرورت گسست از افتراق آغاز، می کنیم.

اما پیش از آن، از تمام رفقای که صادقانه و بدون چشم داشت، با میلیتانت اعلام همکاری کرده، صمیمانه سپاسگزاری کرده و دست این رفقا را به گرمی می فشردیم و از همکاری آنان با نشریه بسیار خوشحالیم. به این امید که این همکاری درازمدت باشد و هر شماره مستحکم تر گردد. در اینجا لازم به ذکر است؛ که همکاران کنونی میلیتانت انتظار چنین استقبالی را از سوی برخی از رفقا نداشتند و این امر منجر به دلگرمی همه همکاران گشته و حقانیت اهدافمان را نشان می دهد.

همچنین از تمامی دوستانی که به هر علتی به ما انتقاد کرده و یا خواهان اصلاح روش کار بوده اند، نیز متشکریم. پاسخ ما به تمامی این دوستان از طریق خود نشریه داده می شود. تداوم نشریه و پر محتوا کردن آن در هر شماره شاید دوستانی که خواهان "نابودی" ما شده بودند را متقاعد کند که این نشریه باقی خواهد ماند، زیرا منطبق با وضعیت عینی نیازهای جنبش دانشجویی است. به این امید که این دوستان نیز با برخوردی مثبت به این نشریه بنگرند. اگر در کنار ما نمی توانند فرار بگیرند؛ حداقل در مقابل ما نباشند و کمر به نابودی ما نبندند!

اما دو دسته یاد شده، اکثریت گرایشات و افراد با اهداف سوسیالیستی را شامل نمی شود. از اینرو در این سرمقاله روی سخن ما با رفقای است که یا کماکان به افتراق و تشتت از طریق انتشار نشریات طیف و گروه خود دامن می زنند، و یا با تردید و نا اطمینانی به نشریه «میلیتانت» می نگرند.

ادامه در صفحه ۲

تقد

یک تحلیل نادرست و چند پیشنهاد ناروشن به «چپ رادیکال»

ملاحظه ای به مقاله رفیق بهروز کریمی زاده
(نشریه خاک شماره ۲۵)

مانی روشن

در مقاله «خطوط عمده حرکت چپ رادیکال در شرایط حال حاضر ایران» (نشریه خاک شماره ۲۵ از دیهشت ۱۳۸۶)؛ رفیق بهروز کریمی زاده تحلیل می کند که در وضعیتی که "...خطر جنگ همچنان بر فراز جامعه ما سایه شوم خود را حفظ کرده است.."

ادامه در صفحه ۳

مطالب این شماره :

- آیا شما مارکسیست انقلابی هستید؟ صفحه ۲
- تزهایی درباره ی «حزب کمونیست» صفحه ۵
- هوگو چاوز و «برنامه ی انتقالی» صفحه ۱۰
- فرانسه ۱۹۶۸، تداوم مبارزه صفحه ۱۳
- مناظره ی محمد اشرفی و اکبری صفحه ۱۶
- حضور مائونیست های نپال در دولت صفحه ۲۰
- میلیتانتی کیست؟ صفحه ۲۳
- شرکت حزب توده در کابینه ی قوام صفحه ۲۴
- کنگره ی مارکسیستهای پاکستان صفحه ۲۵
- روز جهانی کارگر در پاکستان صفحه ۲۶
- راهپیمایی اول ماه می در ونزولا صفحه ۲۷
- آوای پیروزی صفحه ۲۸
- پاسخ به سوالات خوانندگان صفحه ۳۲

آموزش مارکسیستی

آموزش مقدماتی اقتصاد (بخش ۲) صفحه ۳۰

بحث آزاد



در بخش کامنت ویلاگ «میلیتانت»، بحثهای بسیار جالبی در جریان است. ما دو مورد از آنها را انتخاب کرده و در این شماره از نشریه انتشار می دهیم. این مباحث از طرف دوتن از رفقا، در جواب به کامنتهای یکی از خوانندگان ویلاگ «میلیتانت» به نام «سلام سوسیالیزم» نوشته شده است. همچنین مقاله ایی داریم از رفیق «مزدک پویان» که در رابطه با پیشینه ی تاریخی «میلیتانت» در جنبش کمونیستی، نقطه و نظرات خودشان را عنوان کرده اند.

آیا شما مارکسیست انقلابی هستید؟

اراده خردمند

در پاسخ به رفیق گرامی «سلام سوسیالیسم»

این رفیق نوشت که: "متأسفانه گرایشی در بین مدافعين نشریه وجود دارد که به نظر ما نگران کننده است: عده ای تاکید دارند که همه مارکسیست ها و جوانان و انقلابیون ایران یا میلیتانتي اند و یا "منحرف"..."

این مطلب را من در جایی ندیدم. از این رفیق درخواست می کنم که رفرنس این نقل و قول را دقیقاً بدهد. بدیهی است که "همه مارکسیست ها و جوانان و انقلابیون ایران میلیتانتي" نمی توانند باشند. اگر چنین بود دیگر نیازی به انتشار نشریه و متقاعد کردن کسی نمی بود. اما در سرمقاله چنین ذکر شده است: "ما خود را «جمعی از جوانان مارکسیست انقلابی ایران» می نامیم. بدین مفهوم که ما تمایلات ضد سرمایه داری داریم؛

ادامه در صفحه ی ۱۵

* یک پارچگی و اتحاد عمل در مقابل دولت سرمایه داری؛ مقابله متحدانه علیه سرکوب و ارباب؛ و سازماندهی متحد و از پیش برنامه ریزی شده فعالیت ها، تظاهرات و اعتراضات. بدون اینکه لازم باشد یک گروه، سازمان و یک فرد، "مهر" خود را بر جنبش حک کند.

* پیشبرد مشترک نظریات و اعتقادات پایه ای مارکسیستی میان همه گرایشات و انتقال آنها به کل جنبش دانشجویی.

* تبادل نظر و پلمیک با یکدیگر بر محور مسایل و اختلافات بدون اتهام زنی و توهین علیه یکدیگر. این روش از کار نظری، اختلافات را روشن کرده و زمینه را برای همگرایی های آتی میان برخی از گرایشات فراهم می آورد.

* همسویی های اخص سیاسی و تشکیلاتی در درون قطب سوسیالیستی، میان افراد و گرایشاتی که به یکدیگر نزدیک می گردند.

* تقویت پیوندهای بین المللی با هم نظران و جوانان مارکسیست انقلابی در کشورهای دیگر جهان.

با ایجاد یک قطب سوسیالیستی، بر محور یک نشریه مشترک است که ما به عنوان بخشی از پیشروان جنبش دانشجویی قادر خواهیم بود که هم خود را منسجم تر و متشکل تر کنیم و هم کل جنبش دانشجویی را در مسیر درست ضد سرمایه داری به پیش سوق دهیم.

اتحاد و توفیق ما با گسست از فرقه گرایي و انحصارگرایی؛ پیوند خورده است.

دست تمامی رفقای مارکسیست یا سوسیالیست انقلابی را به گرمی می فشاریم و امیدوارم که به فراخوان ما پاسخ مثبت دهند. و یا حداقل اختلافات خود را با ما در میان بگذارند تا در یک محیط دموکراتیک و سالم به بحث و تبادل نظر؛ در راستای همکاری مشترک؛ بپردازیم.

شورای سردبیری میلیتانت

۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۶



(سرمقاله ادامه از صفحه ی ۱)

باید یادآور شد که یکی از دلایل توفیق دولت سرمایه داری در سرکوب و ارباب ما در سطح دانشگاهها و محلات؛ ناشی از "قدرتمند بودن" بودن نیروهای انتظامی و «لباس شخصی» ها نبوده، که متأثر از ضعف ما بوده است. آنچه همواره ما را به عنوان پیشروان دانشجویی ضعیف کرده است: افتراق، تشتت و جند دستگی بوده است. فعالین "چپ" و "رادیکال" یا "کمونیست" و یا "سوسیالیست" تصور می کنند که راه برون رفت از بحران جنبش دانشجویی و غلبه بر دولت سرمایه داری تنها و تنها از کانال حزب و تشکیلات و یا شخص آنان می تواند صورت گیرد! از این رو ما در درون جنبش دانشجویی شاهد برخوردهای «خود- محور بینانه» و از بالا و انحصارگرایانه هستیم. کثرت نشریات و ویلاگ ها که اهداف عمومی مشترکی دارا می باشند (گرچه در خود مثبت است) اما نشاندهنده افتراق میان ماست.

سؤال اینست که چرا تمام گرایشات و افرادی که اهداف نهایی مشترک دارند، نمی توانند با حفظ اختلافات و نظریات خود؛ بر محور یک نشریه و یک قطب سوسیالیستی گرد هم آیند؟ چرا باید فعالیت های خود را از روی چشم و هم چشمی با رقابت های کور انجام داده و به فرقه سازی ها و کیش شخصیت سازی ها بپردازند؟ چه سودی این روش از کار نصیب جنبش دانشجویی خواهد کرد؟ به اعتقاد ما نه تنها روش های کار کنونی برخی از افراد و گرایشات؛ نفعی به کل جنبش دانشجویی نمی رساند؛ بلکه خود این افراد و شخصیت ها و گرایشات را نهایتاً خسته؛ منزوی و به کنار پرتاب می کند.

هدف ما در ایجاد یک قطب سوسیالیستی بر محور انتشار نشریه «میلیتانت»، اینست که تمام گرایشات و افراد مارکسیست انقلابی بر محور یک چتر با هم متحد گردند. مسلماً این اتحاد به مفهوم کنار گذاشتن اختلافات استراتژیک و تاکتیکی سیاسی، نیست. افراد و گرایشات می توانند با وحدت در درون یک قطب سوسیالیستی چندین کار را با هم تحقق دهند:

(نقد ... ادامه از صفحه ۱)

وظایف «چپ رادیکال» باید چنین باشد:
 " ۱- نفی و رد قطعی هر گونه دخالتگری (امپریالیستی)... ۲- تاکید بر جنبش از پائین.. در جنبش های اجتماعی دانشجویان؛ زنان و پرستاران... (و اینکه) در این حرکت چپ رادیکال احتیاج دارد به سمت خطوط نظری خود حول دیدگاه های مارکس، انگلس و لنین (رود)..."

نخست در مورد "تحلیل" رفیق بهروز کریمی زاده از "خطر جنگ". موضع ایشان متاسفانه با واقعیت ها انطباق نداشته و تحت تاثیر "تحلیل" های هیجان زده برخی از سازمان های خرده بورژوا در خارج از کشور قرار گرفته است. رفیق بهروز کریمی زاده، بر اساس چه داده هایی به این نتیجه رسیده است که "...خطر جنگ همچنان بر فراز جامعه ما سایه شوم خود را حفظ کرده است؟" به نظر من درست بر عکس نظر ایشان، ما در این دوره شاهد نه یک جنگ گرم (نظامی)، بلکه یک جنگ سرد (چانه زنی دولت احمدی نژاد با امپریالیسم) هستیم.

در مورد جنگ سرد

عوارض جنگ سرد را ما، همانند جنگ سرد میان شوروی و آمریکا در دوره پیش؛ میان دول ایران و آمریکا مشاهده می کنیم. به قتل رساندن مهره ها طرفین بدون اعتراف به آن و توطئه و لطمه زنی به یکدیگر از جمله این عوارض است. این اقدامات از مشخصات جنگ سرد میان دولت ایران (متحدان حزب الله آن) و دولت آمریکا (متحد اصلی آن اسرائیل) است، که چند سالی است آغاز گشته است. بر ای نمونه اواسط دی ماه ۱۳۸۵ روزنامه های رسمی ایران اعلام کرد یکی از دانشمندان اصلی برنامه هسته ای ایران؛ اردشیر حسن پور؛ به طور مشکوکی "مسموم" شده است. این خبر توسط شبکه اطلاعاتی «استراتفور» و سپس «سندی تایمز» لندن همان هفته به عنوان یک قتل عامدانه توسط «موساد» ماموران اطلاعاتی اسرائیل؛ طرح گشت (موساد دو دهه پیش عملیات مشابهی را علیه دولت عراق انجام داده بود. در سال ۱۹۹۰ دانشمند کانادایی، «جرالد بوول» سازنده "سوپر توپ"

صدام حسین که با هدف بمباران اسرائیل طراحی شده بود؛ توسط موساد کشته شد).

اما؛ بر خلاف نظریه رفیق بهروز کریمی زاده، علت اصلی جدل های هسته ای بین دولت احمدی نژاد و دول غربی ریشه در توطئه حمله توسط امپریالیسم به خاک ایران ندارد؛ بلکه مسئله ای است که دو دهه پیش آغاز شده است. جنگ ۸ ساله با عراق و محاصره اقتصادی بیش از دو دهه، اقتصاد ایران را چنان دگرگون کرد که دولت خطر از دست دادن قدرت خود را چند سال پیش درک و روال جهت گیری به غرب را آغاز کرد.

البته قابل ذکر است که سرمایه داری جهانی از روز نخست سقوط نظام سرمایه داری «شاهنشاهی» در ایران و انقلاب بهمن ۱۳۵۷، در تدارک بازگشت اقتصاد ایران به نظامی مترادف با قوانین سرمایه داری جهانی بوده است. تحریم های اقتصادی، جنگ افروزی از طریق تحریک صدام حسین و در اختیار قرار دادن سلاح های سبک، سنگین و شیمیایی در اختیار دولت وی برای مقابله با ایران، تقویت جناح های «معتدل»، «اصلاح طلب» در درون هیئت حاکم و غیره، همه دال بر سیاست فوق بوده است. آنچه سرعت بازسازی یک سرمایه داری مدرن را همواره به تعویق می انداخت، نا هم آهنگی جناح «اقتدارگرا» با دیگر جناح بود. با تقویت سیاسی اقتدارگرایان و یک پارچه شدن دولت، این سد اساسی از سر راه کنار رفت. سرمایه داری جهانی برای انتقال سرمایه های خود به ایران و اعمال استثمار مضاعف بر کارگران، امنیت سرمایه و ضمانت اجرای قوانین بین المللی را طلب می کند. تدارک برای این زمینه سازی ها و تسهیلات، از سال های پیش آغاز شده، و در اجلاس ۲۷ خرداد ۱۳۸۱ سران ۱۵ کشور اتحادیه اروپا در لوکزامبورگ، رسمیت یافت و دوره اول مذاکرات رسمی از دسامبر ۲۰۰۲ آغاز شد. تا به امروز بسیاری از شرکت های اروپایی در ایران سرمایه گذاری کرده اند.

از سوی دیگر، پس از تجربه فاجعه آمیز در عراق تناسب قوا به ضرر غرب تغییر کرده است و یک حمله نظامی

توسط آمریکا و متحدانش نمی تواند در دستور کار قرار گیرد. دولت آمریکا برای مدت طولانی مجبور است در عراق باقی بماند و باندازه کافی توان یک حمله نظامی به ایران را ندارد. اعزام بیش از ۲۰ هزار قوای آمریکایی به عراق هیچ مسئله ای را حل نخواهد کرد. ضمن اینکه اعضای مجلس نمایندگان آمریکا بر ضد تصمیم جورج بوش، برای اعزام نیروی بیشتر به عراق رای داده اند. در قطعنامه غیرالزام آوری که اعضای این مجلس تصویب کردند، آمده است استراتژی تازه جورج بوش برای عراق دارای ایراد جدی است و باعث بروز خشونت بیشتر در منطقه خاورمیانه شده است. این طرح با ۲۴۶ رای موافق در مقابل ۱۸۲ رای مخالف تصویب شد و هفته تن از اعضای حزب جمهوریخواه جورج بوش نیز از آن حمایت کردند. اضافه بر آن؛ حمایت مردم آمریکا از جورج بوش در اشغال عراق به شدت کاهش یافته است (بی بی سی ۲۸ بهمن ۱۳۸۵).

در واقع می توان اذعان داشت که در سطح جهانی تناسب قوا به ضرر امپریالیسم آمریکا تغییر کرده است. اقدامات ضد امپریالیستی در آمریکای لاتین؛ پیروزی چاوز در ونزوئلا و اوو مورالس در بولیوی، اورتیگا در نیکاراگوئه و رافائل کورنا در اکوادور و غیره همه نشانگر به بن بست رسیدن سیاست های دولت بوش برای "حل مشکلات جهان" و استقرار به اصطلاح "دموکراسی" است.

بر خلاف برخی از نیروهای اپوزیسیون، که حمله نظامی آمریکا را واقعی دانسته (و برخی دیگر فرجی در راستای رهایی از شر دولت کنونی می دانند)، این اقدام بنا بر وضعیت کنونی غیر محتمل است. اما حتی در صورت بروز چنین اتفاقی، کارگران و زحمتکشان ایران بهیچوجه از حمله نظامی غرب به ایران نفعی نخواهند برد. امپریالیسم و به ویژه امپریالیسم آمریکا هیچگاه برای به ارمان آوردن «آزادی و دموکراسی» به کشورهای جهان حمله نکرده است. اشغال عراق تجربه بسیار خوبی از سیاست های "انسان دوستانه"! دولت بوش در منطقه است. وضعیت مردم زحمتکش عراق روز به روز رو به

قشرهای پیشرو نمی بینند و آنها را به دنبال خود سیاه می فرستند!

اما آن حلقه رابط چیست؟

مسئله محوری «چپ رادیکال» (یا پیشروان عملی و نظری جنبش دانشجویی) اینست که بر افتراق و پراکندگی کنونی فائق آمده و خود و جنبش دانشجویی را از بحران کنونی خلاص کنند. بنابراین محوری ترین اقدام چپ رادیکال ایجاد یک قطب سوسیالیستی به دور یک نشریه واحد است. ایجاد اتحاد عمل های سراسری ضد سرمایه داری همراه با متحدان مان (کارگران و ملیت های تحت ستم) و تبادل نظر با هم در مورد همان پایه های تئوریک که مارکس و انگلس و لنین از آن سخن به میان آورده اند؛ تنها راه و تنها محور عملی چپ رادیکال است. هر چه عده ای مانند رفیق بهروز کریمی زاده به انتشار نشریات خاص روشنفکرانه و بی ارتباط اصرار کرده و آنرا به جای نشریه جنبش دانشجویی معرفی کنند و هر چه دستورالعمل های بوروکراتیک صادر گردد؛ افتراق و پراکندگی شدت می یابد و مبارزه واحد علیه سرمایه داری به تعویق می افتد.

اما یکی دیگر از حلقه های رابط، تشکیل یک حزب پیشتاز انقلابی است. حزبی که امروز در درون ما وجود ندارد. مبارزه سیاسی و تبادل نظر در راستای افشای احزاب سنتی بی ارتباط، و تاسیس یک حزب سراسری انقلابی؛ امروز به عنوان استراتژی چپ رادیکال است. افرادی که بدون تبادل نظر با پیشروان کارگری و دانشجویی به صورت غیر اصولی و آنهم در خارج کشور احزاب «خود- ساخته» تاسیس کرده و در میان جوانان مشغول سربازگیری برای «لیدرها»ی خارج کشور نشین هستند؛ خودشان به عامل بازدارنده در راستای حل مشکلات چپ رادیکال مبدل می گردند.



۲۳ اردیبهشت ۱۳۸۶



اولا مگر کسی در امر دخالتگری در جنبش های از پائین تردیدی دارد؟ مگر دانشجویان و کارگران و زنان همه این اقدامات را بدون توصیه رفیق بهروز کریمی زاده تا کنون انجام نداده اند؟ چه قشر اجتماعی و در چه زمانی وارد سازش از بالا با دولت سرمایه داری شده است که رفیق بهروز کریمی زاده این توصیه را به عنوان یک وظیفه اصلی معرفی می کند؟ کارگران سندیکای شرکت واحد؛ فعالان کارگری اول ماه مه (از ۳ سال پیش تا کنون)؛ زنان و معلمان و دانشجویان مگر غیر از این کرده اند؟ اگر پاسخ مثبت است پرسیدنی است که پس چرا رفیق بهروز کریمی زاده چنین مطالبه ای را در وضعیت کنونی به عنوان یک مطالبه محوری برای «چپ رادیکال» طرح می کند؟

۳- (و اینکه) "در این حرکت چپ رادیکال احتیاج دارد به سمت خطوط نظری خود حول دیدگاه های مارکس، انگلس و لنین (رود)... این چه پیشنهاد کنکرتی است؟ چپ باید با نظریات مارکس انگلس و لنین خود را آشنا کند؟ مگر قرار بود چپ رادیکال خود را با چه نظریاتی آشنا کند؟ آدم اسمیت و ریکاردو؟ این چه مسئله مهمی است که رفیق بهروز کریمی زاده به عنوان یک مسئله مرکزی به آن استناد می کند؟ این نظر یکی از مسایل بدیهی است که خط سیاسی و چشم انداز ما را نمی تواند ترسیم کند.

تمام نکات یاد شده از بدیهیاتی است که هر چپ رادیکالی آنها را بدون یادآوری و دستورالعمل تشکیلاتی و از بالا توسط روشنفکران؛ اجرا می کند و نویسنده این مقاله نیز با تمام آنها موافق است. اما مسئله بر سر کلی گویی ها (و به ویژه در وضعیت کنونی) نیست. **مسئله بر سر یافتن حلقه رابط بین سازماندهی کنونی و سازماندهی آتی است. این حلقه رابط در بحث و رهنمود های رفیق بهروز کریمی زاده غایب است.** زیرا ایشان اصولا چشم انداز روشنی برای سازماندهی در نظر ندارد. سخنان رفیق بهروز کریمی زاده مرا به یاد دستورالعمل های بوروکرات های احزاب سنتی می اندازد که از آنجا که حزب و تشکیلات خود را از پیش ساخته اند؛ دیگر نیازی برای سازماندهی خود

و خامت گرویده است. در صورت بروز چنین اتفاقی، کارگران ایران به ساختن یک جبهه سوم در مقابل دولت سرمایه داری ایران از یکسو و امپریالیسم از سوی دیگر مبادرت می کنند. برای کارگران ایران مبارزات ضد سرمایه داری از مبارزات ضد امپریالیستی جدا نیست. دولت سرمایه داری ایران بخشی از نظام سرمایه داری جهانی است که با وجود جنگ های زرگری و بی ارتباط با منافع کارگران میان آنان، نهایتاً با یکدیگر سازش خواهند کرد.

اغراق آمیز جلوه دادن خطر جنگ مانند نوشتن اینکه: "...خطر جنگ همچنان بر فراز جامعه ما سایه شوم خود را حفظ کرده است.. بدیهی است که متکی بر یک تحلیل نادرست از وضعیت کنونی است. منطق چنین موضعی نیز اینست که به جایی سازماندهی کارگران و دانشجویان با هدف مبارزه قاطع با سرمایه داری و ایجاد تشکیلات سراسری مستقل کارگری و ایجاد حزب طبقه کارگر؛ توجه را به حمله نظامی و به مخاطره افتادن «شیرازه مدنیت!» جلب می کند، و یک سری وظایف بی ارتباط و کلی را برای چپ رادیکال ترسیم می کند. این کلی گویی ها را رفیق بهروز کریمی زاده در مقاله خود دامن زده است.

در مورد وظایف چپ رادیکال

رهنمود رفیق بهروز کریمی زاده به «چپ رادیکال» اینست که:

۱- "نفی و رد قطعی هر گونه دخالتگری (امپریالیستی).. دخالتگری که هنوز معلوم نیست کی و چه زمانی صورت می گیرد؟ تمام شواهد نشان می دهد که سازماندهی به محور این موضع یک کار بی ارتباط به وضعیت ما در ایران و در سطح جهانی است. جاروجنجال بی ربط در این مورد مبارزات کارگری و دانشجویی را از مسیر اصلی منحرف می کند.

۲- تاکید "بر جنبش از پائین.. در جنبش های اجتماعی دانشجویان؛ زنان و پرستاران...". این رهنمود هم آنقدر کلی است که گفتن آن نشاندنده بی برنامهگی رفیق بهروز کریمی زاده است. زیرا،

تزهایی درباره ی نقش حزب کمونیست در انقلاب پرولتری

دومین کنگره ی
بین الملل کمونیستی^۱



برگردان : رادمان رونین تن

زینویف: من بازگشایی جلسه را اعلام می کنم. حالا در مورد موضوع نقش «حزب کمونیست» بحث می کنیم. آیا ما به بحث نیاز داریم، یا آیا می توان به سادگی آنرا به رای بگذاریم، این موضوع را برای نظر دادن شما باز می گذاریم. من احساس می کنم که ما می توانیم به سادگی آنرا به رای بگذاریم، اما کنگره باید تصمیم بگیرد. تزها به ترتیب خوانده می شوند:

پرولتاریای بین المللی با یک مبارزه سرنوشت سازی روبروست. دورانی که ما زندگی می کنیم عصر جنگهای داخلی است. لحظات سرنوشت ساز نزدیک می شود. تقریبا در هر کشوری که جنبش کارگری با هر [میزان و] اهمیتی وجود دارد، طبقه کارگر اسلحه بدست با مبارزات متعدد و تلخی روبروست. بیشتر و بیشتر از همیشه، طبقه کارگر به یک سازمان جدی نیاز دارد. این طبقه باید همین حالا و بدون فوت وقت ارزشمندش، خودش را بطور خستگی ناپذیر برای این مبارزه آماده سازد.

اگر طبقه کارگر در «کمون پاریس» (۲) از یک حزب کوچک و با دیسیپلین برخوردار بود، اولین قیام قهرمانانه ی پرولتاریای فرانسه می توانست بسیار پر قدرت بوده و از بسیاری اشتباهات و ضعف ها می شد پرهیز کرد. مبارزه ایی که پرولتاریا در حال حاضر و در موقعیت متفاوتی از تاریخ با آن روبروست، بسیار حیاتی تر از سال ۱۸۷۱ (کمون پاریس) خواهد بود. بنابراین کنگره دوم بین الملل کمونیست توجه ی طبقه کارگر انقلابی سراسر جهان را به نکات زیر جلب می کند:

۱) حزب کمونیست یک بخش از طبقه کارگر است، و همچنین آن پیشروترین، آگاه ترین و در عین حال انقلابی ترین بخش [این طبقه نیز است]. حزب کمونیست با دستچین [نمودن] بهترین، آگاه ترین، جانبازترین و دوراندیش ترین کارگران پدید می آید. حزب کمونیست دارای منافعی نیست که آنرا از منفعت کل طبقه کارگر متفاوت سازد. حزب کمونیست، دگرسان از کل طبقه کارگر نیست زیرا حزب به طور کلی دارای یک دید کلی به راه تاریخی طبقه کارگر در تمامیتش است و همچنین در هر گزری از این راه می کوشد که نه فقط از منافع یک گروه یا صنف، بلکه از منافع کل طبقه کارگر دفاع کند. حزب کمونیست یک اهرم سازمانی و سیاسی است که به بخش پیشرو، تمام توده ی پرولتاریا و نیمه پرولتاریا کمک می کند تا در یک راه صحیح هدایت شوند.

۲) تا زمانی فرا رسد که قدرت دولتی بوسیله پرولتاریا تسخیر شود، و پرولتاریا نظم خودش را یک بار و برای همگان، مصون از بازسازی مجدد بورژوازی، بنیان گذارد، تا آن زمان حزب کمونیست اقلیتی از کارگران را در صفوفش سازماندهی می کند. تا تسخیر قدرت و در هنگام مرحله گذار [به سوسیالیزم]، حزب کمونیست قادر است، در شرایط مساعد، به نفوذ ذهنی و سیاسی تفکیک ناپذیر بر روی تمام پرولتاریا و نیمه پرولتاریا و اقشار مختلف مردم بپردازد؛ اما حزب قادر به متحد نمودن [طبقه] به شکل سازمانی در صفوف خودش نیست. فقط دیکتاتوری پرولتاریا بعد از خارج ساختن رسانه ها، روزنامه ها، آموزش و پرورش، پارلمان، کلیسا، ماشین اداری و

غیره از دستهای بورژوازی، فقط بعد از شکست نظم بورژوازی است که رویت [حقایق] برای همه ی ما میسر شده، فقط پس از آن است که همه، تقریبا همه ی کارگران شروع به وارد شدن به صفوف حزب کمونیست می کنند.

۳) مفهوم حزب و [رابطه ی] آن با طبقه باید کاملا مجزا از هم در نظر گرفته شود. اعضای مسیحی و اتحادیه های لیبرال آلمان، انگلستان و سایر کشورها، بدون شک قسمتی از طبقه کارگر هستند. بدون شک بخشهای مهمی از کارگران که پشت کمپانی های «شیدمن» و «گمپرز» ایستاده اند، بخشی از طبقه ی کارگر هستند. خیلی امکان دارد که در موقعیتهای معین تاریخی، طبقه کارگر با بخش وسیعی از لایه های ارتجاعی آمیخته شود. کار کمونیزم تکیه بر گردآوری این بخش پسر و از طبقه کارگر نیست، بلکه [کمونیستها باید] در جهت بسیج کل طبقه کارگر [و ارتقای آنها] به سطح پیشگام کمونیست در فعالیت باشند.

آشفته گی در مفاهیم حزب و طبقه می تواند ما را به بزرگترین اشتباهات و سردرگمی ها رهنمون گردد. بدین گونه روشن است، برای مثال، در طی جنگ امپریالیستی، علی رغم روحیه [ناسیونالیستی همه گیر] و تعصب یک بخش معینی از طبقه کارگر، کارگران حزبی به بهای هر قیمتی بر علیه این روحیه و تعصب بودند و منافع تاریخی طبقه کارگر که مطرح می ساخت حزب پرولتاریا باید منادی جنگ [انقلابی] بر علیه جنگ [امپریالیستی] باشد را نمایندگی می کردند. در نتیجه، در آغاز جنگ امپریالیستی در سال ۱۹۱۴، احزاب اجتماعی خائن در هر کشوری، [بجای] حمایت از بورژوازی خودی، می توانستند خود را همخوان با بیان اراده ی طبقه کارگر کنند. اما در این پروسه آنها [این رسالت را] فراموش کردند. حتی با وجود خیانت این احزاب، وظیفه حزب پرولتاریا در چنین شرایطی باید مخالفت با حالت عمومی اکثریت باشد. در شروع قرن بیستم، منشویکهای روسی (اکونومیستها) (۳) مبارزه بر علیه تزار را با این بحث که طبقه کارگر در کلیتش هنوز برای فهم مبارزه سیاسی به بلوغ نرسیده، رد می کردند. و به همین طریق، گرایشات مستقل راست در آلمان در تمام شبه سنجش هایشان به این مساله اشاره می کردند که " تودها آرزو می

کنند" بدون اینکه بفهمند که حزب برای هدف جلو بردن و نشان دادن راه به آنها، در آنجاست.

۴) بین الملل کمونیستی قاطعانه بر این باور باقی مانده که فروپاشی احزاب سوسیال دمکرات در بین الملل دوم نباید بطور عام بعنوان فروپاشی حزب پرولتاریا قلمداد شود. حوضه ی مبارزه مستقیم برای دیکتاتوری پرولتاریا، حزب جدیدی را به دنیا می آورد: حزب کمونیست.

۵- بین الملل کمونیستی قاطعانه نگاهی که معتقد است که پرولتاریا می تواند انقلاب خود را بدون دارا بودن یک حزب سیاسی به انجام برساند رد می کند. هر مبارزه طبقاتی، یک مبارزه سیاسی است. هدف این مبارزه که بطور اجتناب ناپذیری به جنگ داخلی می انجامد، تسخیر قدرت سیاسی است. قدرت سیاسی تنها می تواند با سازماندهی و رهبری یک حزب سیاسی و نه راه دیگری کسب گردد. فقط زمانی که پرولتاریا به رهبر و حزب سازمان یافته و از آزمایش درآمده و با برنامه مشخص، کارا و قابل لمس برای آزمون آینده، نه تنها در کشور بلکه در سطوح سیاست خارجی دست یابد، قدرت سیاسی را تسخیر خواهد کرد؛ نه بعنوان یک رخداد تصادفی، بلکه به عنوان یک نقطه شروع برای ساختن پیگیرانه ی جامعه کمونیستی بوسیله ی پرولتاریا. به همانگونه مبارزه طبقاتی و به همان شکل سانترالیزم و رهبریت مشترک اشکال متفاوت جنبش پرولتاریا (اتحادیه های کارگری، کمیته های کارخانه، کارهای فرهنگی، انتخابات و غیره) طلب می شود. فقط یک حزب سیاسی می تواند مرکز رهبری و متحد کننده ی [طبقه کارگر] باشد. صرف نظر نمودن از آفرینش و تقویت چنین حزبی و پیروی نکردن از آن [در حقیقت به معنای] نادیده گرفتن اتحاد در رهبریت واحدهای منفرد از پرولتاریاست که در حال پیشروی در میادین متفاوت نبرد هستند. مبارزه طبقاتی پرولتاریا، یک آشوب کنکرت را طلب می کند که [در آن شرایط حزب بتواند] با همگون سازی مراحل مختلف مبارزه در هر لحظه توجه ی پرولتاریا را در راستای انجام تکالیف مشخص و در رابطه با کل طبقه، جهت دهد. این مساله بدون یک دستگاه سیاسی متمرکز انجام ناپذیر است. تبلیغاتی که توسط سندیکالیستها و کارگران صنعتی

مرجع جهان بر علیه ضرورت چنین حزبی [صورت می گیرد با چهره بی به ظاهر] بی طرف فقط در جهت حمایت بورژوازی و سوسیال دموکراسی ضد انقلاب عمل می کند.



از راست به چپ: زینوویف، لنین، ناشناس، بوخارین در یکی از جلسات بین الملل کمونیستی

سندیکالیستها در تبلیغاتشان بر علیه حزب کمونیست که آرزو دارند به جایش اتحادیه های کارگری و بعضی از اتحادیه های عمومی بدون شکل جانشین شود، شانه به شانه ی فرصت طلبان حرکت می کنند. برای سالهای زیادی بعد از شکست انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، منشویکها ایده ای که «کنگره کارگران» نام داشت را موعظه می کردند که قرار بود جانشین حزب انقلابی طبقه کارگر گردد. کارگرایان زرد از هر نوعی در انگلستان و آمریکا در حال موعظه ی کارگران در مورد خلق سازمانهای بی شکل و مبهم، موسسات پارلمانی به جای حزب سیاسی بوده و همزمان سیاستهای کاملاً بورژوازی را به معرض عمل می گذارند. سندیکالیستها و صنعتگران انقلابی می خواهند بر علیه دیکتاتوری بورژوازی بجنگند اما نمی دانند [اینکار را چطور] انجام دهند. آنها نمی بینند که بدون یک حزب سیاسی، طبقه کارگر مانند یک پیکره ی بدون سر می ماند.

سندیکالیستها و صنعتگران انقلابی در مقایسه با ایدئولوژی قدیمی، کیک زده و ضد انقلابی ی بین الملل دوم، فقط یک قدم به جلو گام برداشتند؛ اما در مقایسه با مارکسیزم انقلابی (کمونیزم)، سندیکالیزم و صنعتگرایی به معنی یک قدم به عقب است.

با یک اعتصاب عمومی و تاکتیک مسلحانه، طبقه کارگر به تنهایی نمی تواند

به پیروزی بر علیه بورژوازی دست یازد. پرولتاریا باید دست به قیام مسلحانه بزند. هر کسی که این مساله را می فهمد، باید همچنین درک کند که یک حزب سیاسی سازماندهی شده، یک امر ضروری است و اتحادیه های بی شکل کارگری کافی نیستند. سندیکالیستهای انقلابی اغلب درباره ی نقش اقلیت انقلابی ی مصمم صحبت می کنند. خوب، یک اقلیت انقلابی ی مصمم طبقه کارگر، یک اقلیتی که کمونیست است، که آرزو عمل دارد، که دارای یک برنامه است و آرزوی سازماندهی مبارزه توده ایی را دارد، دقیقاً «حزب کمونیست» است.

۶- مهمترین وظیفه یک حزب کمونیست واقعی، شامل تدوam ارتباط نزدیک با وسیع ترین اقشار پرولتاریاست.

جهت دستیابی به این [موقعیت] کمونیستها می توانند و باید در آن اجتماعات غیر حزبی که شامل بخش بزرگی از اقشار پرولتاریا هستند فعالیت کنند. برای مثال سازمانهای «جنگ بی ارزش» در کشورهای مختلف، «دستان از روسیه کوتاه»، کمیته هایی که در انگلستان هستند، اجتماعات پرولتاریای اجاره نشین و غیره. و در روسیه، کنفرانسهای غیر حزبی کارگران و دهقانان به طور مشخص بسیار مهم است. چنین کنفرانسهایی تقریباً در هر شهر، هر ناحیه ی کارگری و همچنین در مناطق غیر شهری سازماندهی می شوند.

حتی وسیع ترین توده ها ی پسروی کارگران در انتخابات این کنفرانس ها شرکت دارند. مهمترین مسائل امروزی در دستور جلسه ی [این کنفرانس ها] جای می گیرد: مساله غذا، مساله مسکن، مسائل نظامی، آموزش و پرورش، مسائل سیاسی روزمره و غیره. کمونیستها مشتاقانه در این کنفرانسهای غیر حزبی شرکت می کنند و موفقیتهای بزرگی را برای حزب کسب می نمایند.

کمونیستها بر این باورند که یکی از مهمترین وظایف، فعالیت در این سازمانها و آموزش در بین بخش های وسیعی از کارگران موجود در این سازمانهاست. اما به طور مشخص جهت سازماندهی موفقیت

آمیز اینکار، برای دور نمودن دشمنان پرولتاریای انقلابی از غلبه بر بخش وسیعی از جنبش کارگری، کارگران کمونیست پیشرو باید حزب کمونیست مستقل خودشان را شکل داده، [باید] درک کنند که منفعت همیشه در یک روش سازمانیافته است و [همچنین باید] قادر به درک منافع عمومی کمونیسم در هر چرخش وقایع و در تمام اشکال جنبش باشند.

۷- کمونیستها ادا از سازمانهای توده ایی غیر حزبی کارگران دوری نمی کنند. در شرایط خاص آنها حتی اگر [این سازمانهای توده ایی غیر حزبی] دارای مشخصات ارتجاعی قاطع هم باشند (نظیر: اتحادیه های زرد، اتحادیه های مسیحی و غیره) از دخالت در این سازمانها عقب نمی نشینند.

حزب کمونیست دائما تبلیغاتش را در بین این سازمانها [ی غیر حزبی] انجام می دهد و بطور خستگی ناپذیری کارگرانی را که [تحت تاثیر] ایده ی بورژوازی مبنی بر نیپوستن به حزب با ضوابطه [کارگری] هستند را متقاعد می سازد و [همچنین] به پرولتاریای منحرف از مبارزه سازمانیافته برای سوسیالیسم، یاری می رساند.

۸- تقسیم قدیمی و کلاسیک جنبش کارگری به سه شکل- حزب، اتحادیه و تعاونی ها- بودند. انقلاب پرولتاریا روسیه فرم اولیه ی دیکتاتوری پرولتاریا یعنی شوراها (۴)، را خلق نمود. تقسیم بندی جدید که ما همه جا با آن روبرو هستیم ۱- حزب ۲- شوراها ۳- سازمانهای تولیدی (اتحادیه های کارگری) هستند. اما شوراهای کارگری به همان اندازه ی سازمانهای انقلابی تولیدی باید بطور سیستماتیک و دائمی بوسیله ی حزب پرولتاریا (حزب کمونیست)، رهبری شوند.

طبقه کارگر پیشرو سازمانیافته، [یا به گفته ی دقیق تر] حزب کمونیست باید مبارزات گسترده ی اقتصادی و سیاسی و همچنین در حوضه ی فرهنگی طبقه کارگر را رهبری کند. [این حزب] نه تنها باید از لحاظ روحی سازمانهای تولیدی و شوراهای کارگری را رهبری کند بلکه [باید] همچنین تمام اشکال سازمانهای پرولتاریا را هدایت نماید.

ظهور شوراها بعنوان شکل اولیه ی تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا ادا نقش رهبری کننده ی حزب کمونیست در انقلاب پرولتاریا را کاهش نمی دهد. اگر کمونیستهای چپ آلمان اعلام می کنند " که حزب باید بیشتر و بیشتر به ایده ی شوراها خودش را وفق داده و مشخصات پرولتاریا را بگیرد" (۵). این روش درهم و برهم [نتیجه اش این خواهد شد که] حزب کمونیست باید خودش را درون شوراها منحل کند و شوراها می توانند جانشین حزب کمونیست شوند. این ایده اساسا غلط و ارتجاعی است.

در تاریخ انقلاب روسیه ما یک دوره ی زمانی را تجربه کردیم که شوراها بر علیه حزب پرولتاریا پیش رفتند و به حمایت سیاستهای ماموران بورژوازی پرداختند. همین چیز می تواند در آلمان مشاهده گردد. و همین مساله امکان دارد در سایر کشورها دیده شود.

برخلاف [مخالفان نقش حزب]، وجود یک حزب کمونیست قدرتمند ضرورت دارد زیرا شوراها را قادر می سازد تا وظایف تاریخیشان را ادا نمایند؛ حزبی که به سادگی خودش را به شوراها وفق ندهد، بلکه در موقعیتی باشد تا باعث چشم پوشی از "انطباق" شوراها با بورژوازی، گاردهای سفید و سوسیال دموکراتها گردد؛ حزبی که توسط جناح کمونیست در درون شوراها در موقعیتی است که شوراها را به زیر رهبری حزب کمونیست در آورد. هر کسی که پیشنهاد می کند که حزب کمونیست باید منطبق شوراها شود، نه اهمیت شورا را و نه حزب را می فهمد. ایده ی شورا در همه جا بزودی قوی تر از احزابی که مادر هر کشوری بوجود می آوریم، پیروز می شود؛ بسیاری از سوسیالیستهای راست و مستقل حمایت خودشان را در مورد ایده ی شورا اعلام نموده اند. مادر صورتی قادر خواهیم بود که آنها را از تحریف ایده ی شوراها دور نگاه داریم که حزب کمونیست قوی که بر سیاستهای شوراها نفوذ قابل توجه دارد را دارا باشیم.

۹- طبقه کارگر فقط به حزب کمونیست پیش [از تسخیر قدرت] و در هنگام تسخیر قدرت نیاز ندارد بلکه همچنین بعد از انتقال قدرت به دست طبقه کارگر [نیز به حزب نیاز دارد]. تاریخ حزب کمونیست

روسیه که سه سال قدرت را در دست داشته نشان می دهد که اهمیت حزب کمونیست پس از تسخیر قدرت به دست طبقه کارگر از بین نرفته بلکه بر عکس رشد فوق العاده ایی داشته است.

۱۰- در روزی که طبقه کارگر قدرت را تسخیر نمود، حزبش همچنان بمانند قبل بعنوان بخشی از طبقه کارگر باقی می ماند. آن [حزب] دقیقا آن بخش از طبقه کارگر است که پیروزی را سازماندهی نموده است. برای دو دهه در روسیه و برای سالها در آلمان، حزب کمونیست مبارزه را نه تنها با بورژوازی بلکه همچنین علیه آن دسته از سوسیالیستهای که حامل نفوذ نظرات بورژوازی در طبقه ی کارگر بودند را به پیش می برد. آن حزب در صفوف خود دوراندیش ترین، ثابت قدم ترین و پیشروترین مبارزان را جای داده است. فقط وجود چنین سازمانی از روشنفکران طبقه کارگر است که غلبه بر مشکلاتی را که بر سر راه دیکتاتوری کارگران در فردای پیروزشان وجود دارد را ممکن می سازد.

در سازمان جدید ارتش سرخ، در تصفیه فعلی دستگاه دولتی بورژوازی و جایگزینی اش با دستگاه دولتی پرولتاریا، در جدال بر علیه گرایشات و گروههای فردگرایی با درایت طبقه ی کارگر، در مبارزه علیه وطن پرستی بومی و منطقه ای و در هموار نمودن راه برای آفرینش کار با دیسیپلین - در تمام این موارد کلمه ی سر نوشت ساز «حزب کمونیست» جای دارد. باید بخاطر داشت که اکثریت طبقه کارگر را باید بوسیله ی نمونه ی خودشان رهبری نمود.

۱۱- نیاز به حزب سیاسی پرولتاریا فقط با زوال کامل طبقات محو خواهد شد. در راه پیروزی نهانی کمونیسم، ممکن است که اهمیت تاریخی سه شکل اساسی سازمانهای پرولتاریا حاضر (حزب، شوراها، سازمانهای تولیدی) تغییر یابد و آن شکل منضبط سازمانهای کارگری رفته رفته محو شود. حزب کمونیست در عین حال، تا زمانی که همه ی طبقه کارگر کمونیست شوند و تا زمانی که کمونیسم بعنوان یک هدف مبارزه پایان یابد، بطور کامل در طبقه کارگر حل نمی شود.

۱۲- دومین کنگره ی بین الملل کمونیستی نه فقط وظیفه ی تاریخی حزب کمونیست را بطور عموم تاکید می کند، بلکه خطاب به پرولتاریا بین المللی می گوید که فقط در خطوط کلی و عمومی، چه حزب کمونیستی را نیاز دارند.

۱۳- بین المللی کمونیستی بر این اعتقاد است که بطور مشخص در دوره ی دیکتاتوری پرولتاریا، حزب کمونیست باید بر اساس سانترالیزم آهنین پرولتری بنا شود. جهت رهبری موفقیت آمیز طبقه کارگر در جنگ داخلی سخت، ناگهانی و درازمدت، حزب کمونیست باید نظم نظامی آهنینی را در درون صفوف خود خلق کند.

تجربه ی حزب کمونیست [روسیه] که در جنگ داخلی سه ساله طبقه کارگر را رهبری نموده، نشان داد که بدون سخت ترین نوع دیسیپلین، سا نترالیزم کامل و اعتماد به نفس رفیقانه ی همه ی سازمان حزبی در مرکز رهبری حزب، پیروزی کارگران غیر ممکن است.

۱۴- حزب کمونیست باید بر اساس سانترالیزم دمکراتیک ساخته شود. مبدا اصلی سانترالیزم دمکراتیک انتخاب بدنه های بالایی حزب توسط [بدنه های] پاپنی است. [سانترالیزم دمکراتیک به معنای دارا بودن] اختیار غیر مشروط و ضروری تمام بدنه ی رهنمود دهنده ی بالایی به پائینی و وجود یک مرکز حزبی قوی که صلاحیتش عموماً برای رهبری رفقای حزبی از یک کنگره تا کنگره دیگر تشخیص داده می شود، است.

۱۵- تعدادی از احزاب کمونیستی در اروپا و آمریکا مجبور شده اند بعلت موقعیت استراری ی که علیه کمونیستها، توسط بورژوازی پدید آمده، ماهیت غیر قانونی [مخفی] بخود بگیرند. باید بخاطر سپرده شود که در چنین موقعیت کاری، افراد [حزبی] مجبورند که رعایت دقیق قوانین انتخابات را رها کرده، و اجازه دهند تا سازمان رهبری حزب حق گزینش را بر گزیند، همانطوری که در روسیه اتفاق افتاد.

در یک شرایط استراری، حزب کمونیست قادر نیست که از فراندوم دمکراتیک برای حل مشکلات جدی استفاده کند، بلکه

ترجیحا مجبور است که به مرکزیت رهبری حق تصمیم گیری مهم برای هر یک از اعضای حزب در هر زمانیکه ضروریست را بدهد.



تروتسکی در یکی از کنگره های بین الملل کمونیست

۱۶- گسترش استقلال وسیع برای اعضای بخشهای محلی حزب در حال حاضر، فقط صفوف حزب را ضعیف می کند؛ به توانایی آنها برای عمل صدمه می زند و [بدون شک] مورد پسند خرده بورژوازی، آنارشپیستها و گرایشات انحلال گراست.

۱۷- در کشورهایی که بورژوازی و سوسیال دمکراسی ضد انقلاب همچنان در قدرت هستند، احزاب کمونیست باید بیامورند که کارهای قانونی [علنی] و کارهای غیر قانونی [مخفی] را با یک روش برنامه ریزی شده به هم مرتبط سازند. در این پروسه، کار قانونی باید بطور مرتب در کنترل واقعی بخش غیر قانونی حزب باشد. بخش پارلمانی حزب کمونیست نه فقط در مرکز، بلکه همچنین در سازمانهای محلی دولتی (شوراهای منطقه ای و محلی) باید تابع کنترل کل حزب باشد. جدا از اینکه در هر زمانی همه ی حزب قانونی یا غیر قانونی باشد.

آن اعضای پارلمان که دنباله روی از حزب را در هر شکل و فرمی رد می کنند باید از صفوف حزب کمونیست اخراج شوند.

مطبوعات قانونی (روزنامه ها و انتشارات حزبی) باید بطور کامل و غیر مشروط تابع کل حزب و کمیته ی مرکزی آن باشند.

۱۸- با وجود اینکه ممکن است که تعداد کمی از پرولتاریا و نیمه پرولتاریا از یک

زمان تا زمانی دیگر درگیر مبارزه شوند، اساس فعالیت های سازمانی حزب کمونیست باید در هر جایی در ایجاد هسته های کمونیستی باشد. در هر شورایی، در هر اتحادیه ی کارگری، در هر کارخانه ای، در هر اجتماعات تعاونی، در هر کمیته های ساکنین (سامانه های اجاره نشین ها)، در هر جایی که حتی فقط سه نفر هستند، که برای کمونیزم مبارزه می کنند، باید هسته های کمونیستی تشکیل شود. فقط اتحاد کمونیستهاست که به پیشروی پرولتاریا امکان رهبری کل طبقه کارگر را می دهد. یک هسته ی حزب

کمونیست که مشغول فعالیت در سازمانهای غیر حزبی استف سوای اینکه حزب بطور قانونی یا غیر قانونی کار می کند، باید بطور غیر مشروط تابع کل تشکیلات حزبی باشد. هسته ی کمونیستی از هر نوعی، باید بر اساس دقیق ترین ترتیب اولیت یکی بر دیگری و بر طبق دقیق ترین سیستم ممکن، عمل کند.

۱۹- حزب کمونیست تقریباً در هر جایی بعنوان حزب شهری ظهور می کند؛ بعنوان حزب کارگران صنعتی که قسمت عمده آنها در شهر زندگی می کنند. برای اینکه طبقه کارگر به ساده ترین و سریع ترین شکل به پیروزی برسد، ضرورت دارد حزب کمونیست نه فقط حزب [فعال در] شهر بلکه حزب [فعال در] روستا نیز باشد. حزب کمونیست باید تبلیغاتش و فعالیت های تشکیلاتی اش را در بین کارگران شهری و روستائیان متوسط توسعه دهد؛ حزب کمونیست باید با توجه خاص و از طریق هسته های سازمانی ی کمونیستی در مناطق غیر شهری فعالیت کند.

سازمان بین المللی پرولتاریا فقط زمانی می تواند قدرتمند باشد که نظرات درباره ی نقش حزب کمونیست که در بالا فرموله شد را در هر کشوری که کمونیستها زندگی می کنند و می رزند، به اجرا در آورد. بین الملل کمونیستی هر اتحادیه کارگری که قوانین بین الملل کمونیست را به رسمیت شناخته و خودش را آماده ی جدائی از بین الملل زرد نموده، به کنگره اش دعوت کرده است.

بین الملل کمونیستی، بخش بین المللی اتحادیه های سرخ کارگری که بر شالوده ی کمونیزم استوار است را سازماندهی خواهد نمود. بین الملل کمونیستی کار در سازمانهای غیر حزبی کارگری که در نبرد جدی انقلابی بر علیه بورژوازی هستند را رد نمی کند.

در این پروسه، در عین حال، بین الملل کمونیستی موارد [حائز اهمیت] زیر را ارائه می دهد:

۱- حزب کمونیست اسلحه اصلی و اساسی آزادی طبقه کارگر است. در هر کشوری ما باید نه فقط دارای گروههایی بلکه یک حزب کمونیست باشیم.

۲- در هر کشوری باید فقط یک حزب کمونیست متحد وجود داشته باشد.

۳- حزب کمونیست باید بر اساس سختگیرانه ترین قوانین سانترالیزم ساخته شده و در دوره ی جنگ داخلی باید دارای دیسیپلین نظامی در صفوفش باشد.

۴- هر جائیکه فقط تعدادی پرولتاریا یا نیمه پرولتاریا وجود دارد، حزب کمونیست باید دارای یک هسته سازماندهی شده باشد.

۵- باید در هر سازمان غیر حزبی، یک هسته ی حزب کمونیست به نمایندگی از کل طبقه وجود داشته باشد.

۶- برای دفاع محکم و بسیار پایدار از برنامه و تاکتیک انقلابی کمونیزم، حزب کمونیست باید همواره در نزدیکترین ارتباط ممکن با بخش وسیعی از کارگران سازمانها باشد و از سکتاریزم به اندازه ی اپورتونیزم بپرهیزد.

توضیحات:

۱) بین الملل کمونیستی (کمینترن یا بین الملل سوم) در مارس ۱۹۱۹ بوسیله ی حزب کمونیست روسیه (بلشویک) و تعداد دیگری از کمونیستهای سایر کشورهای جهان بنیان گذاشته شد. هدف کمینترن مبارزه با تمام قوا بر علیه بورژوازی بین المللی جهت برپایی جمهوری بین المللی شورایی بعنوان یک

دوره ی گذار جهت محو کامل دولت بود. در دوره ی حاکمیت سیاه استالین، کمینترن به ابزاری جهت پیشبرد سیاستهای استالینیزم یعنی «سوسیالیزم در یک کشور» تبدیل شده و نهایتاً در سال ۱۹۴۳ این نهاد کمونیستی بین المللی به دست استالین منحل شد.

۲) بعد از اعلام موجودیت کمون، دو طرز فکر متفاوت بر سر سازماندهی و رهبری کمون شکل گرفتند. گروه اول، سوسیالیستهای که در اقلیت بودند و بیشتر طرفداران «پروودن» را تشکیل می دادند و دسته دوم بلانکیستها بودند که اکثریت را داشته و از بیشترین حمایت در مجامع انقلابی و کمیته مرکزی «گارد ملی» برخوردار بودند. رهبر و بنیانگذار جریان بلانکیستی، «اوگوست بلانکی» بود که بیش از ۲۰ سال از عمر خود را در زندان سپری کرده بود. موقعی که کمون پاریس بوقوع پیوست او در زندان به سر می برد که در منطقه ی تحت کنترل حکومت ضد انقلابی «تیبیر» قرار داشت. همه و منجمله «مارکس»، «بلانکی» را به عنوان رهبر طبیعی کمون به حساب می آورند. حکومت انقلابی مستقر در پاریس پیشنهاد کردند که «بلانکی» از زندان آزاد شود، تا در مقابل، آنها تمام گروگانهای کمون، و از جمله اسقف اعظم پاریس را آزاد کنند. اما تیبیرها این پیشنهاد را رد کردند. آنها با این عمل دامنه ی وحشت خود از پتاسیل رهبری و تشکیلات انقلابی و تاثیر سیاسی آن بر نتیجه ی جنگ داخلی، را به نمایش گذاشتند. در حالیکه بلانکیستها مرکزیت (سانترالیزم) را مطرح می کردند، پرودونیستها خواهان وجود فدراسیون در سطح سیاسی و مجامع اقتصادی بودند. تاریخ به روشنی نشان داد که همانطور که بلانکیستها هر چند بطور ابتدایی بیان کردند برای کسب قدرت سیاسی و حفظ آن نیاز مبرم به حزب طبقه کارگر داریم و بدون وجود چنین حزبی شکست پرولتاریا حتمی است.

۳) اکونومیستها مبارزات کارگران را به مبارزات صرفاً صنفی نظیر مبارزه برای اضافه دستمزد و یا بهتر کردن محیط کار محدود می کنند. آنها به طور عیان نقش مهم و اساسی حزب و رابطه ارگانیک آنرا با طبقه ی کارگر نفی کرده و بر این باور هستند که حزب باید تنها شاهدهی بر پروسه ی خودبخودی جنبش و سیر حوادث

ثبت شده باشد. اکونومیستها معتقدند که سیاست همواره تابع اقتصاد است و آگاهی سیاسی بطور ارگانیک از مبارزات اقتصادی بر می خیزد؛ در راستای همین اندیشه است که آنان وظیفه ی اصلی مارکسیستها را کمک به مبارزه ی اقتصادی معرفی می کنند. اکونومیستها با شانه خالی کردن در شناساندن ارزشهای مبارزاتی طبقه کارگر به این طبقه، به تبلیغ جنبش خودبخودی کارگران می پردازند.

«لنین» در افشای اکونومیستهای روسیه بسیار تلاش نمود و مقالات بسیاری در روزنامه «ایسکرا» نوشت. فصلهای از یکی از معروف ترین کتب لنین یعنی «چه باید کرد؟» به چالش با اکونومیستها اختصاص دارد. نظرات اکونومیستها در آن دوره در مجله «رابوچیه دلو» (اندیشه ی کارگر) (۱۹۰۲-۱۸۹۷) و روزنامه ی «رابوچایا میسل» (عمل کارگر) (۱۹۰۲-۱۸۹۹) که در خارج از روسیه انتشار می یافت، منعکس می شد.

۴) شوراها (سویت) برای نخستین بار بر اثر خلاقیت انقلابی توده های مردم روسیه در انقلاب سال ۱۹۰۵ شکل گرفتند. این شوراها که ارگانهای رهبری مبارزات مردم بودند از اعتماد بلاشترط آنها برخوردار بودند. در جریان انقلاب فوریه ی ۱۹۱۷، شوراها که به منزله ی سازمانهای انتخابی توده یی و سیاسی ظهور کرده بودند به ارگانهای دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا بر ضد رژیم مطلقه مبدل گردیدند. پس از وقوع انقلاب سوسیالیستی در روسیه، شوراها ارگانهای قدرت دولتی کشور شدند.

۵) «حزب کمونیست کارگری آلمان» در چهاردهم آوریل ۱۹۲۰ در بیانیه ایی خواسته هایشان را از طبقه کارگر آلمان مطرح کردند.

تمامی توضیحات و کروشده های این متن از مترجم است.



«چاوز» کارگران را به مطالعه آثار «تروتسکی» دعوت کرد

برگردان: نیما چراغی

رئیس جمهور «هوگو چاوز» در برنامه هفتگی خود در روز یکشنبه ۲۲ آوریل ۲۰۰۷، به مردم «ونزوئلا» توصیه کرد به مطالعه ی آثار «تروتسکی»، بخصوص «برنامه انتقالی» (۱) که در هنگام برپایی کنگره «بین الملل چهارم» در ۱۹۳۸ به رشته ی تحریر در آمده، بپردازند.

در پاسخ به یکی از شنوندگان برنامه بنام «رامون گونزالس»، «چاوز» توضیح داد: اخیرا جزوه ایی از طرف وزیر کار به او داده شده که وی آنرا مطالعه کرده است. این وزیر که «خوزه رامون ریورو» نام دارد، عضو اسبق اتحادیه های کارگری «بولیوار» است، که هنگام اعلام کاندیداتوری برای وزارت کار به «چاوز» گفته که تروتسکیست است.

«چاوز» تاکید کرد که "من نمی توانم خودم را از نظر گروه بندی [سیاسی] بعنوان یک تروتسکیست معرفی کنم اما به آن گرایش دارم، زیرا برای نظریات «لئون تروتسکی» احترام زیادی قائل هستم. هر چه بیشتر به نظرات «تروتسکی» احترام می گذارم، بهتر او را درک می کنم. برای مثال «انقلاب مداوم» نظریه ی بسیار مهمی است. همه ما باید مطالعه کنیم؛ هیچ کس نمی تواند ادعا کند که به تمامی مسائل آگاه است و نیازی به مطالعه ندارد."

«چاوز» ضمن تائید نظریات تروتسکی در مورد فرا رسیدن شرایط مناسب برای سوسیالیسم، آنرا با شرایط حال حاضر «ونزوئلا» یکی دانست و در این رابطه گفت: "لئون تروتسکی جزوه ایی دارد که امروز صبح مشغول مطالعه اش بودم که همراه نیست و قصد داشتم آنرا با خود بیاورم اما فراموش کردم". این " کتابچه ی کوتاه ۳۰-۴۰ صفحه ای به نام «برنامه انتقالی»، اثر نویسنده ی بزرگ تروتسکی است که چون طلا ارزشمند است.

«چاوز» در ادامه صحبتهایش نقل و قولی از «رامون» از اهالی «الرا» را می آورد که در مکالمه ی تلفنی به او گفته است: " در ونزوئلا وضعیتی وجود دارد که نه تنها می توانیم یک کشور سوسیالیستی با شیم بلکه می توانیم یک کشور ثروتمند و توسعه یافته ی سوسیالیستی باشیم؛ زمانیکه ما درباره ی توسعه صحبت می کنیم باید خیلی محتاط باشیم".



هوگو چاوز: برنامه ی انتقالی اثر تروتسکی چون طلا ارزشمند است.

«چاوز» در جواب به «رامون» و برای روشن نمودن دیدگاههای خود ادامه می دهد: " ونزوئلا قصد دارد یک کشور توسعه یافته باشد! خیلی خوب، ما باید مواظب و محتاط باشیم، اما این به معنای کپی کردن مدل از شمال [سرمایه داری ایالات متحده] نیست، آن مدل جهان را ویران ساخته است؛ دوستان من، بخاطر همین، من از واژه ایی که بطور اتفاقی در ذهنم نشست استفاده کردم: توسعه ی سوسیالیستی، توسعه ی محیطی".

رئیس جمهور «چاوز» گفت که تحت تاثیر اظهارات تروتسکی در مورد شرایط انقلابی در اروپا و سایر کشورها قرار گرفته است. تروتسکی در جزوه ی «برنامه انتقالی» در این رابطه نوشت که شرایط لازم برای انقلاب پرولتری نه تنها آماده و رسیده، بلکه در حال ضایع شدن است. «چاوز» در این رابطه گفت: "تروتسکی در این جزوه که در فاصله زمانی بین دو جنگ جهانی اول و دوم، در سال ۱۹۳۰ نوشته، تروتسکی چه سالی ترور شد؟ کسی یادش هست؟ خیلی خوب، این هم تکلیف همه شما حاضرین در این جلسه؛ شرایط، با توجه به معیارهای زمان، در اروپا و باقی

کشورهای پیشرفته برای انقلاب پرولتری نه تنها فرا رسیده بلکه شروع به ضایع شدن است چراکه هر آنچه که برسد میتواند فاسد و ضایع شود؛ این بیانات تروتسکی مرا به شدت تحت تاثیر خود قرار داد زیرا قبلا آنها را نخوانده بودم؛ منظورم این نیست که تمام شرایط [برای انقلاب سوسیالیستی] حاضر است، اما اگر ما آنها را نبینیم و استفاده نکنیم آنها مانند هر محصول دیگری در دنیا، شروع به ضایع شدن می کنند".

و سپس «چاوز» به تئوری های مرکزی برنامه انتقالی تروتسکی اشاره کرد که می گوید " بحران تاریخی بشر به بحران رهبری انقلابی تنزل یافته است"

«چاوز» همچنین گفت: " تروتسکی به مسئله بسیار مهمی اشاره می کند و می گوید که شرایط برای انقلاب پرولتری در

حال ضایع شدن و از دست رفتن است، نه به خاطر خود کارگران، بلکه به خاطر رهبری آنان که نا بخردانه و بزدلانه خود را تحت فرمان سرمایه داری، دموکراسی های بورژوازی و اتحادیه های کارگری قرار دادند. احزاب بزرگ کمونیست و انترناسیونال با سیستم منطبق شدند، و هیچکس نمی توانست از شرایط موجود، به خاطر نبود رهبری آگاه، بی باک و بهنگام برای راهنمایی نیروهای توده ای استفاده کند. و سپس جنگ جهانی دوم آغاز شد، همه ما می دانیم چه ها اتفاق افتاد و در نهایت، قرن ما، با سقوط اتحادیه شوروی و آنچه که به عنوان سوسیالیسم واقعا موجود از نام برده می شود به پایان رسید".

گروهی در ونزوئلا معتقدند که این سخنان «چاوز» حمله ایی به رهبران حزب کمونیست ونزوئلا است که از پیوستن به حزب متحد سوسیالیستی جدید خودداری کرده اند. رهبران «پی سی وی» حزبی که دارای مبارزان صادق و دلیر طبقه کارگر است، نقش اسفناکی در انقلاب بولیوار بازی کرده و به جای نقش پیشگامی و معرفی سوسیالیسم به عنوان تنها راه پیش

رو، بر عکس آنرا انجام داده است. آنها اولین سال های انقلاب را مصرانه به بحث در مورد اینکه انقلاب در فاز ضد امپریالیستی است و سوسیالیسم در دستور کار قرار ندارد، پرداختند. تنها زمانی که «چاوز» از سوسیالیسم سخن گفت «پی سی وی» به خود جرات بیان لفظ "س" را داد. و حتی حالا، آنها همچنان بر این عقیده پا فشاری می کنند که مرحله کنونی، "لیبرالیزم ملی" است.

از زمانیکه «چاوز» سخن گفتن از سوسیالیسم را در ژانویه ۲۰۰۵ آغاز کرده، این به موضوع اصلی بحث ها در تمام ونزولا تبدیل شده است. بیانات «چاوز» منجمله: "تحت نظام سرمایه داری راه حلی برای مشکلات توده ها وجود ندارد" و یا "تنها راه پیش رو سوسیالیسم است"، قدم بزرگی به پیش، در مسیر پیشرفت سیاسی او بوده است. او برای اصلاح سیستم و اهدای زمین، خدمات بهداشتی و آموزشی برای مردم فقیر ونزولا تلاش کرد و از تجربیات و مطالعات خود دریافت که این اقدامات تحت سیستم سرمایه داری ممکن نیستند.

اما به محض اینکه «چاوز» از سوسیالیسم سخن گفت، رفرمیستها، بوروکراتها و ضد انقلابیون درون جنبش بولیوار به وحشت افتادند. آنها نمی توانند آشکارا با رئیس جمهور مخالفت کنند، زیرا سخنان او با احساسات و امید توده های مردم مرتبط بود. ترجیحا، آنها شروع به رقیق کردن سخنان «چاوز» نموده اند. پیشقراول آنان «ها یلز دتریچ» است که سعی نمود به توجیه تئوریک علیه سوسیالیسم بپردازد و آنرا در پوشش نام "سوسیالیسم قرن بیست و یکم" عرضه نماید؛ او اساسا استدلال میکند که سوسیالیسم به معنی سلب مالکیت بر ابزار تولید نیست، بلکه آنرا باید به معنی یک اقتصاد مخلوط درک نمود. این نشان می دهد که سوسیالیسم برای «دتریچ»، در واقع به معنای سرمایه داری است. «دتریچ» فکر کرده که مثل یک شعبده باز می تواند اظهارات «چاوز» در دفاع از سوسیالیسم را در کلاهی فرو کند و یک خرگوش سرمایه داری بیرون آورد. امروز دیگر، چه تفاوتی بین رفرمیست ها و استالینیست است؛ گرایشاتی که جملگی بر این اعتقادند که شرایط مناسب برای

انقلاب [سوسیالیستی] در ونزولای کنونی هنوز وجود ندارد.

بهرحال نظرات «چاوز» روشن و واضح تر از آن است که بشود از آن سو استفاده کرد. او در چند ماه گذشته در برابر تاکتیک های تأخیری بوروکرات ها و ضد انقلابیون، بسیار ناشکیبا شده است.



لئون تروتسکی در حال نگارش یک مقاله

آنها قصد بحث برای ساخت حزب جدید را دارند.

«چاوز» از این موضوع آگاه است و در اولین جلسه مروجین حزب سوسیالیست یکپارچه ی جدید، در ۲۴ مارچ، چنین گفت: "همانطور که انقلاب پیش می رود و بسط می یابد، تناقضات آشکار خواهند شد، حتی آن تناقضاتی که تا به حال پوشانده شده بودند، شدت می یابند، زیرا ما از موضوعات اقتصادی صحبت می کنیم و هیچ چیز مانند کیف پول سرمایه دار به او آسیب نمی رساند."

بنده ی رهبری برخی از احزاب بولیوار از پیوستن به حزب سوسیالیست یکپارچه خود داری کرده اند. دلیل آن روشن است، آنها از این حزب جدید می ترسند، آنها از نفس توده های انقلابی پشت گردنشان می ترسند، آنها

از بحث سوسیالیسم می ترسند. در یکی از جلسات اخیر در ۱۹ آوریل، جایی که ۱۶ هزار مروج «چی اس یو وی» سوگند خوردند، «چاوز» به تعدادی از فرمانداران «پودموس» آشکارا حمله کرد. او گفت: "تا آنجا که به من مربوط است او ماسک خود را کنار گذاشته و به اپوزیسیون پیوسته است" او در مورد «رامون مارتینز» فرماندار «پودموس» در «سوکر» صحبت میکرد. «چاوز» در پاسخ به اظهارات «مارتینز» که خود را طرفدار "سوسیالیسم دموکراتیک" خوانده بود گفت، مسئله اینجاست که من یک سوسیالیست هستم و او یک سوسیال دموکرات و اضافه کرد "من طرفدار سوسیالیزم انقلابی هستم".

در گفتگو درباره ی نیاز به یک رهبری انقلابی، «چاوز» از لنین نقل قولی آورد:

" من بر مساله ی رهبری حزب تاکید می کنم زیرا ما رهبری انقلابی ی متحد و یکپارچه در جهت انجام تکالیفی که در حال حاضر با ان مواجه هستیم، نداشتیم؛ همینطور که لنین گفته است "یک تشکیلات می تواند خواسته میلیون ها نفر را به صورت خواسته واحد بیان کند"،

«چاوز» صریحا اعلام کرده که وقتی از ساخت سوسیالیسم سخن می گوید، از ساخت آن در حال حاضر و نه در آینده ی دور حرف می زند. «چاوز» در سخنان زیر در مورد تروتسکی به این مورد اشاره می کند: "خوب، اینجا شرایط محیاست؛ من فکر می کنم این نظریه «تروتسکی» برای زمانی که در آن هستیم مفید است؛ در «ونزولا» و «آمریکا لاتین» شرایط محیاست، بحث من فعلا اروپا و آسیا نیست، چراکه آنجا واقیتهای، ریتم و پویایی دیگری دارند؛ اما در «آمریکا لاتین» شرایط محیاست، و در ونزولا پیشبرد انقلاب حقیقی مسئله مهمی است."

انتخابات ریاست جمهوری در دسامبر ۲۰۰۶ نشان داد که هنوز چرخش به چپ در انقلاب بولیوار وجود دارد. دست راستی های جنبش بولیوار از روند جریانات اخیر، سخنرانی «چاوز» در مورد «تروتسکی» در مراسم سوگند کابینه جدید و انتخاب روش چپگرایا نه اش، بیش از پیش نگران شده اند. خطوط مبارزه مشخص است و شکاف بین نیروهای انقلاب بولیوار همگانی و شفاف شده، و

پیشبرد انقلاب ضروری است، در غیر اینصورت شکست خواهد خورد، مانند رودخانه ای که طغیان میکند. تفکرات سیاسی «چاوز»، آهنگ و بازتاب مبارزات ده ها هزار فعال انقلابی در سرتاسر ونزولا، کارخانه ها، محلات و حومه ها شهرها است. آنها به طور فزاینده ای در حال رشد هستند و انقلاب را [نه برای شکست بلکه] برای پیروزی می خواهند.

واقعه ی «سانیتالیوس دماراکای»

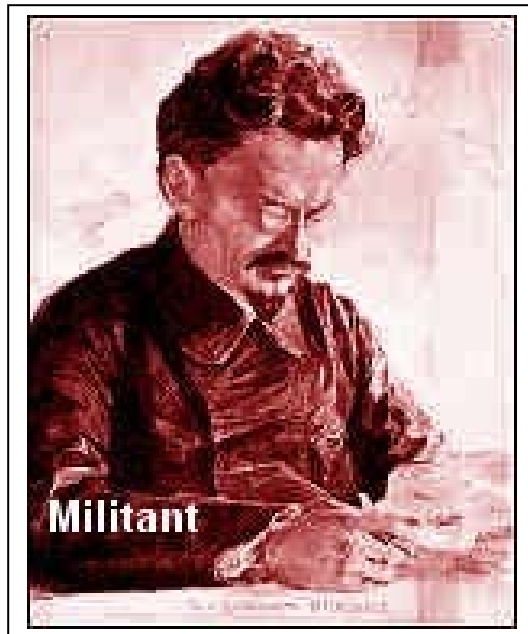
کارگران «سانیتالیوس دماراکای» که در راه عزیمت به «کارکاس» جهت انجام تظاهراتی در دفاع از کنترل کارگری و سلب مالکیت بودند، دستگیر و توسط پلیس کتک خوردند. این واقعه به صراحت تناقضات و خطراتی که در برابر انقلاب «ونزولا» قرار دارند را بیان می کند. کارگران، کارخانه را اشغال کرده اند و نزدیک به ۵ ماه، تولید را تحت کنترل کارگری انجام دادند. آنها کمیته کارخانه ایی برای اداره کارخانه و ادامه مبارزه تاسیس کرده اند و این دقیقاً همان چیز است که تروتسکی در کتاب «برنامه انتقالی» مطرح می کند.

" اعتصابات نشسته، آخرین جلوهگاه این قبیل ابتکار توده ها، از محدوده ی روشهای عادی سرمایه داری تجاوز می کند. جدا از درخواست های اعتصابگران، تسخیر موقت کارخانه ها، ضربه ای است کاری بر این بت، یعنی بت مالکیت سرمایه داری. هر اعتصاب نشسته، به نحوی عملی، این پرسش را مطرح می کند که چه کسی ارباب کارخانه است: سرمایه دار یا کارگر؟"

این دقیقاً همان چیز است که در «سانیتالیوس دماراکای» اتفاق افتاد و این مداخله ی رفقای جریان «مارکسیزم انقلابی» بود که به کارگران برای ترسیم اهداف و اقداماتشان کمک کرد. برخلاف آنچه که بعضی از رهبران اتحادیه های کارگری در «ونزولا» بر آن پافشاری می کنند، نقش اتحادیه های کارگری در زمان انقلاب، رهبری مبارزه روزانه برای اهداف حداقل مانند حقوق بیشتر و شرایط کار بهتر نیست، بلکه باید برای ارتقا [وضعیت عمومی] کارگران تا کسب قدرت تلاش کنند. همانطور که

«تروتسکی» در «برنامه انتقالی» توضیح می دهد: "اتحادیه های کارگری، هدف نیستند بلکه وسایلی هستند در راه نیل به انقلاب پرولتری" و اضافه می کند "در طول دوره رشد استثنایی جنبش کارگری ... ایجاد تشکیلاتی که شامل تمام نیروهای مبارز توده ای هستند مانند کمیته های اعتصاب، کمیته های کارخانه و شوراهای لازم است".

اگر رهبران اتحادیه های کارگری در «ونزولا» کارزار جدی اشغال کارخانه ها و درخواست کارگران مبنی بر باز گذاشتن دفاتر دخل و خرج کارخانه ها و سپس سلب مالکیت تحت کنترل کارگری را اجرا می کردند، مسئله قدرت خود به خود مطرح می شد.



از جنبه ی دیگر، دستگیری و سرکوب کارگران «سانیتالیوس دماراکای»، همان بحث بسیار مهم مارکسیستی را مجدداً طرح می کند که «تروتسکی» هم در «برنامه انتقالی» در شرایط اروپای ۱۹۳۰ بیان کرده: "مسئله تسلیح کارگران و کشاورزان." در «ونزولا» در شرایطی که سر می بریم که دستگاه دولتی پیشین، با وجود تضعیف شدنش، هنوز در جای خود باقی است. فرماندار «آراگوا» قادر به استفاده از پلیس برای حمله به کارگران است و گارد ملی هم در کنار پلیس عمل کرده است.

این مسئله، اشاره به نکته ایی است که مارکسیست ها همیشه گفته اند، "کارگران نمی توانند ماشین دولتی دست نخورده پیشین را در دست گیرند و برای اهداف خود از آن استفاده کنند." در «ونزولا»، مسئله تسلیح کارگران و کشاورزان و برپایی میلیشای مردمی، بسیار مهم و قابل اجرا است.

وظایف پیش رو

مهمتر از همه، حوادث «سانیتالیوس دماراکای» نشان می دهد که وضعیت چقدر خطرناک است. ضد انقلاب به طور فزاینده ایی از خطر تمایلات چپ در انقلاب آگاه شده است. آنها مشغول خرابکاری در روند «کنترل کارگری» [توسط کارگران] هستند. در ماههای گذشته خرابکاری [ضد انقلاب] در اقتصاد با عث کمیابی مواد غذایی اولیه شد و حالا آنها در حال آماده شدن برای بسیج [هواداران خود] به خیابان ها در روز ۲۷ مارس زمانیکه قرار است مجوز پخش برنامه ی شبکه ی تلویزیونی "آر سی تی وی" (شبکه تلویزیونی که در کودتا همکاری کرده بود) تمدید نشود، هستند.

راه پیش روی ما، سلب مالکیت از الیگارش و ساخت دولت جدید انقلابی بر پایه کمیته های محله و کارخانه است. و برای پیشبرد این اهداف یک حزب و رهبری انقلابی نیاز است. به همین دلیل تمام انقلابیون باید عضوی از

حزب سوسیالیست یکپارچه جدید باشند. همراهی توده های مردمی و بکارگیری عقاید «تروتسکی» و مارکسیزم که دقیق ترین راهنما برای تکمیل پیروزی انقلاب است امری ضروریست؛ این دقیقاً آن چیز است که رفقای جریان «مارکسیست انقلابی» انجام می دهند و ما از تمام انقلابیون حقیقی در «ونزولا» می خواهیم که به آنان بپیوندند.

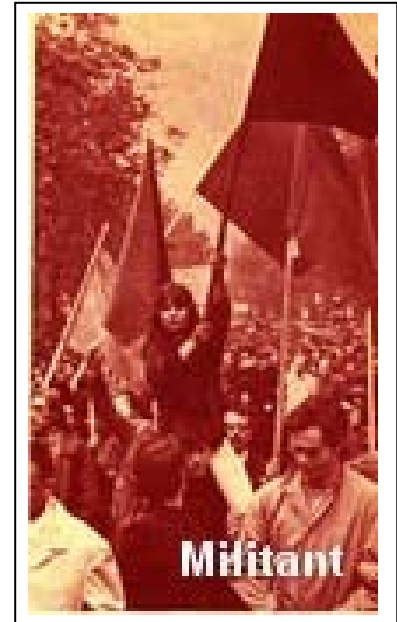
(۱) متن کامل «برنامه انتقالی» نوشته ی «لئون تروتسکی» به فارسی ترجمه و توسط «نشر کارگری- سوسیالیستی» تایپ و در اختیار علاقمندان قرار می گیرد.

مبارزات ۱۹۶۸ در فرانسه

گردآوری طوفان

تونی کلیف و ایان بیرچال

بخش دوم



برگردان: شکوفه بهار

اگر بگوییم که جنبش دانشجویی مانند جرقه ای منفجرکننده، طبقه کارگر را شعله ور کرد، حقیقت را گفته ایم. اما اگر بخواهیم این انفجار را به تنهایی توضیح دهیم، باید بگوییم که تأثیر آن کوتاه مدت است. می باید شاخه های خشک زیادی موجود باشد که به شعله تبدیل شود. حقیقت این است که در طی یکی دو سال گذشته، ما شاهد رشد سریع مبارزات کارگری در کارخانه ها بوده ایم. بارها و بارها مذاکرات بین کارگران و کارفرمایان در کارخانجات صنعتی به خشونت کشیده که اشغال کارخانه، محبوس کردن کارفرمایان و مبارزات خونین با CRS پیامد آنها بوده است. این برخوردها، برای قیام ماه مه ۱۹۶۸، تمرین بود. در همان سال ما شاهد این بودیم که اتحادیه کارگری CGT به دفعات تظاهرات و اعتصاب های یکروزه را سازماندهی نمود. رهبری این مبارزات مسائل سیاسی مربوط به انتخابات را با مطالبات رک و بی پرده

نان و آب کارگران در هم آمیخته و یکی کردند. اینها نیز باز هم تمرینی بود برای آکسیون های بوروکرات ها در ماه مه و ژوئن ۱۹۶۸.

در روز ۱۷ ماه مه ۱۹۶۶، اعتصابی از جانب تمامی اقشار مختلف کارگری اعلام گردید. این احتمالاً یکی از مهم ترین اعتصابات "جمهوری پنجم" بود. این اعتصاب نه تنها بر علیه دولت که بر علیه "فدراسیون سراسری کارفرمایان" و بسیار گسترده بود. روز ۲۳ نوامبر، اتحادیه های کارگری پاریس CGT و CFDT برنامه تظاهراتی از "گارد دل است" به طرف "پلاس دلا رپوبلیک" را داشتند. اما روز ۱۹ نوامبر، پلیس هرگونه تظاهراتی را ممنوع اعلام کرد. در نتیجه اتحادیه های کارگری تظاهرات را لغو کردند. با این وجود، حدود ۴۰۰۰ نفر تا "بلوار ماگنتا" راهپیمایی کرده و آن را اشغال کردند. در آنجا با برخورد پلیس روبرو شدند.

روز اول فوریه ۱۹۶۷، اعتصاب عمومی دیگری اعلام شد که اساساً شامل صنایع دولتی و خدمه دولت می شد. در این حال، کارگران بخش های خصوصی، بجز در شهرستان ها، از این جنبش سهمی نداشتند: ۷۵ درصد کارگر شرکت برق رسانی ۲۴ ساعت اعتصاب کردند؛ راه آهن ۴۸ ساعت؛ پست توانست ۴۰ درصد کارگران پست پاریس و ۲۴ درصد از کارگران پست شهرستان ها را به یک اعتصاب ۲۴ ساعته بکشد؛ عملاً ۱۰۰ درصد آموزگاران مدارس ابتدایی و درصد بالایی از معلمان دبیرستان ها یک روز اعتصاب کردند. در میان صنایع خصوصی، پشتیبانی از اعتصاب ناهمگون بود. بهر حال ارزیابی ابعاد آن امکان نداشت، زیرا که این صنایع به علت نداشتن برق تعطیل شدند.

کارفرمایان در چند مورد با بستن کارخانه برای شکستن قدرت کارگران، به تلافی کمر بستند. بزرگترین این تلافی ها بستن کارخانجات "داسولت" در بردو و "سیدلور-میشویل" در ویلرپیت بود.

به دنبال بستن داسولت یک اعتصاب ناگهانی از طرف اقشار مختلف کارگران بیرون زد که سه هفته طول کشید. این اعتصاب به ویژه از این نظر بعد مبارزه

جویی اش بسیار قابل توجه است که ماقبل خود، توقف کار و آکسیون های دیگری را در دسامبر گذشته تجربه کرده بود. در چند کارگاه، کارگران از کار دست کشیده و به تهیه پلاکارد پرداختند. وقتی مدیرکل شرکت وارد کارخانه شد، از طرف کارگرانی محاصره شد و تنها زمانی می گذاشتند او کارخانه را ترک کند که او قول می داد تا حقوق آنان را بالا برد. موضوع گرفتن کنترل کارخانه مطرح شد، ولی به اجرا گذاشته نشد. کارگران در خیابان ها به تظاهرات پی در پی پرداختند. شهردار را دستگیر کردند و بعد اجازه پرواز از محل را به او دادند. به طور کلی آنها می خواستند مطمئن شوند که تظاهرات و آکسیون هایشان نهایت تبلیغات ممکن را از طریق خیابان ها کسب می کند. مبارزه آنان "جنبش همبستگی" را شعله ور کرد: همبستگی میان اتحادیه های کارگری مختلف که در «بردو» راهپیمایی گذاشتند، مانند یک اعتصاب همبستگی دو ساعت در میان کارگران فدراسیون سه کارخانه فولاد و مانند آن. کارگران پیروز شدند.

این اعتصاب تأثیر بسیار زیادی روی منطقه «لیون» گذاشته که بلافاصله وارد اعتصاب شد.

اعتصاب «داسولت» تازه تمام شده بود که اعتصاب "رودیاستا" آغاز گردید. رودیاستا یک کارخانه فیبر در "بسانسون" است که ۳۰۰۰ کارگر دارد. کارگران آن پیکت بسیار بزرگی گذاشته، کارخانه را اشغال کرده و به کارفرمایان و مدیران حق ورود ندادند. پیکت و اشغال کارخانه از جانب اتحادیه CGT محکوم گردید. رهبران اتحادیه این عمل را تجاوز به حق قانونی صاحبان کارخانه اعلام کردند و اتحادیه CFDT هم به طور مبهمی این موضع را تأیید کرد. اعتصاب کنندگان جلساتی در باره موضوع اقتصاد سیاسی گذاشتند، شعرهایی به وسیله آنان خوانده شد و نقاشی نقاشان محلی به فروش رفت. در این جا به اندازه داسولت کنترل اقشار مختلف کارگر دیده نمی شد، با این وجود مدیران و نمایندگان اتحادیه ها نتوانستند کارگران را با دعوت به آرامش گول بزنند. اعتصاب به نقاط دیگر فرانسه

راهپیمایی با وجود این که پلیس آن را کنترل می کرد، بدون حادثه تمام شد.

در کارخانه رنو- فلینس، روزهای ۱۲ و ۱۳ اکتبر کارگران دو ساعت دست از کار کشیدند؛ اکثر کارگران از این عمل حمایت کردند. حدود ۵۰۰۰ تن در جلوی کارخانه جمع شدند، خیلی از آنانی که معمولاً تردید داشتند، هم آمده بودند. شب هنگام، دو اتحادیه CGT و CFDT تصمیم گرفتند تا این آکسیون را روز دوشنبه بعد تکرار کنند. اما در آن روز بین این دو اتحادیه نزاع مختصری رخ داد و در نتیجه آن به این تظاهرات خیانت شد. برای روز سه شنبه ای که در پی بود، CFDT توانست ۳۰۰ نفر را به تظاهراتی مملو از افسردگی بکشد.



یک آکسیون دیگر سراسری برای روز ۱۳ دسامبر ترتیب داده شد. کارگران دیگر آشکارا نشانه هایی از خستگی را در رابطه با این اعتصابات بروز می دادند. در صنایع خصوصی، اعتصاب بسیار محدود بود - در رنو سه ساعت (که اعتصابی در مقیاس کوچک حساب می شود)، در صنایع ساختمان، مواد غذایی، بانک یا تجارت به همین روال. در مقایسه با اعتصاب ۱۷ مه، این اعتصاب بسیار آرام تر بود.

رویداد سال ۱۹۶۸، شاهد اعتصابی مهم در "کان"، جایی که ۴۸۰۰ کارگر "ساویم بلانویل" بیرون ریختند، بود. اعتصاب روز ۲۲ ژانویه شروع شد. در پایان هفته اول، پلیس به تظاهرات اعتصاب کنندگان، سمپات های آنها از کارخانه های دیگر و دانشجویان، به طرز وحشیانه ای حمله کرد. سنگرها ساخته شده و مقاومتی قهرمانانه در مقابل CRS صورت گرفت. ۲۰۵ نفر مجروح شدند (که ۱۶ نفر از آنها بستری گشتند)، ۸۵ نفر دستگیر و ۱۳ نفر از آنها مجرم شناخته شده و به ۱۵ روز تا سه ماه زندانی محکوم شدند. یکی از آنها که اهل پرتغال بود، پس از طی دوران زندانی

دولت برای نابود کردن تأمین اجتماعی، اعتراض کنند. در بخش های دولتی اعتصاب تقریباً صددرصد بود؛ در بخش های خصوصی، توده عظیمی از مردم آمده بودند، ولی نه همه. در تظاهراتی در پاریس به حمایت از اعتصاب، ۱۵۰۰۰۰ نفر شرکت کردند. تظاهراتی در شهرستان ها هم انجام شد، بخصوص در لیون، مارسل، سنت اتان و بر دو.

اگر چه شعارهای مرکزی در این تظاهرات مخالفت با نابود شدن تأمین اجتماعی بود، اما شعاری که بزرگترین حمایت را داشت، شعار "همه قدرت به دست کارگران" بود. در تمام تظاهرات، به جای کلمه "Marseillaise" کلمه "بین المللی" بکار برده شد.

شب معرفی مقررات جدید تأمین اجتماعی (۳۱ اکتبر) موج تازه ای از اعتصابات و تظاهرات ۲۴ ساعته شکل گرفت. اعتصاب کنندگان در "لومان" که کارگران رنو در میانشان دیده می شدند و آنان خود، یک هفته ای بود که تظاهرات گذاشته بودند، از گذاشتن تظاهرات در پنج نقطه از شهر که با اجازه پلیس بود، راضی نبوده و با پلیس و نیروهای CRS در افتادند. آنان از سنگ در مقابل نارنجک های گاز اشک آور استفاده می کردند؛ با دست خالی در مقابل کلاه خود و باطوم؛ توده مردم در مقابل اتومبیل های مسلح.

۲۱ اکتبر شاهد تظاهرات بزرگی از ده ها هزار تن در پاریس بود که از "باستیل" به "پلاس دو ریوبلیک" می رفتند. در همان روز در «مارسل»، ۳۰۰۰ نفر راهپیمایی کردند؛ این

سرایت کرد. در رودیاستا ۱۴۰۰۰ کارگر در اعتصاب بودند.

اعتصاب سپس به کارخانه "برلیت" سرایت کرد. این کارخانه تولید کامیون می کرد و ۱۲۰۰۰ کارگر داشت. دو اتحادیه CGT و CFDT تنها برای دو ساعت اعلام اعتصاب کرده بودند. اما کارگران اعتصاب نامحدود اعلام کرده و کارخانه را اشغال کردند. مدیران، کارخانه را بسته و از نیروهای CRS خواستند که کارخانه را به طور کلی تخلیه کنند. این اعتصاب، دستاوردهای چندانی نداشت و علت آن هم کمبود هماهنگی میان اتحادیه ها بود.

این اعتصاب با اعتصاب دیگری در روز اول مارس به وسیله ۳۰۰۰ کارگر فولاد در "سنت زبیر" دنبال شد. دوره این اعتصاب مانند اعتصاب داسولت، با جو روحیه بسیار بالا آغاز و ادامه یافت. اعتصاب از بالا هدایت نمی شد، اما جلسات اعتصاب کنندگان هدایت می شد.

روز ۱۸ مارس تظاهراتی از طرف همه اتحادیه های کارگر در "نانت" گذاشته شد. در شهرهای دیگر (وان، لورن، مارسل ...) هم نمونه های آن گذاشته شد.

روز ۳۰ مارس، اعتصاب عمومی در نریر، هم در بخش خصوصی و هم در بخش دولتی، گذاشته شد. در آنجا تقریباً هر روز از طرف اعتصابیون تظاهرات گذاشته می شد. پس از هفت هفته اعتصاب، در رأی گیری ای که در یکی از جلسات گذاشته شد، ۸۷ درصد، خواهان ادامه اعتصاب بودند. اما به هر حال، وقتی که اعتصاب بعد از دو ماه پایان یافت، دستاورد کارگران تنها اندکی افزایش دستمزد بود.

روز ۲۷ آوریل، یک اعتصاب ۲۴ ساعته در تمام منطقه "لوار-آتلانتیک" اعلام گردید.

یک اعتصاب عمومی ۲۴ ساعته برای روز ۱۷ مه از طرف کنفدراسیون سه اتحادیه کارگری (CGT و CFDT و FO که فدراسیون سوسیالیستی راستگرا است) اعلام شد. البته اتحادیه معلمان FEN هم به آنها پیوست. هدف از این اعتصاب این بود که بر علیه برنامه های

(بحث آزاد ادامه از صفحه ۲)

یعنی ما به ایجاد یک جامعه سوسیالیستی اعتقاد داریم. در عین حال با گرایشات اصلاح طلب؛ بورژوازی و خرده بورژوازی، سانتریستی و قیام مآب در درون جنبش دانشجویی، مرزبندی داریم."

به عبارت دیگر این رفقا خود را مارکسیست انقلابی و با گرایش ضد سرمایه داری و اعتقاد به سوسیالیسم دانسته، و برای تمایز دادن خود از گرایشات اصلاح طلب و خرده بورژوا آغاز به انتشار این نشریه کرده اند. رفیق «سلام سوسیالیست» باید ذکر کنند این موضع چه اشکالی دارد و از آن چه نگرانی پیدا کرده و چرا؟

اما در ضمن باید ذکر گردد، که طبعاً در جنبش دانشجویی (همانند کل جامعه) گرایشات ترقی خواه سوسیالیستی از یکسو و گرایشات بازدارنده و سازشکار به اصطلاح "سوسیالیستی" از سوی دیگر نمایان می شوند. این دو در ابتدا با ظواهری مشابه وارد صحنه سیاسی می شوند. همه با واژه های و عکس های «مارکس» و «لنین» و با به یدک کشیدن واژه های «کمونیست»، «سوسیالیست»، «مارکسیست» و «انقلابی» و «کارگری» خود را معرفی می کنند. این تشابهات در وضعیتی که اختناق در جامعه حاکم است و پایه های مطالعات مارکسیستی و سوسیالیستی در میان جوانان بسیار اندک است، منجر به اختشاشات و ناروشنی ها می گردد. برای جوانانی که تا چند ماه پیش تحت تأثیر عقاید اصلاح طلبی و «مدرنیستی» و «پست مدرنیستی» قرار گرفته و به تازگی به جستجوی عقاید سوسیالیستی پرداخته، تشخیص تفاوت بین گرایشات واقعی مارکسیستی و گرایشات سازشکار که با همان نام ظاهر می گردند، دشوار می گردد. برخی حتی با وجود داشتن اعتقادات انقلابی در دام گرایشات رفرمیستی افتاده و مسیر سیاسی فعالیت آنها منحرف می گردد. آنچه این دو را از هم متمایز می کند سابقه تاریخی آنها (یا عملکرد پیشین آنها) و نظریات (برنامه) آنها و عمل کنونی آنهاست.

ادامه در صفحه ی ۲۲

که اعتصاب کنندگان به دستاوردی رسیده باشند.

البته بوروکرات های اتحادیه های کارگری با تظاهر علنی به دشمنی با تمام مقاومت های کارگران در مقابل استثمار، نمی توانستند نفوذ خود را حفظ کرده و کنترل جنبش را به دست بگیرند. در نتیجه:

CGT اگر مبارزه اقتصادی حقیقی نمی کند، باید لاقفل شکلی از آنها را تقلید و سازماندهی کند. از این رو، اعتصابات "نمایشی"، اعتصابات "اخطاری" و اعتصابات "منحرف کننده"، اعتصابات "نیمه کاره"، اعتصاب عمومی... ۲۴ ساعته و غیره... برای بورژوازی قابل تحمل است، چون با ماهیتی که دارند، صرفاً شرارت اجباری ولی بدون تهدید هستند. اینها بی تأثیرند، ولی کارگران معمولاً آنها را ادامه داده و به وضعیتی سیاسی تبدیل می کنند (دولتی ارتجاعی و غیره...). حتی در شرایطی که کارگران به این آگاهی رسیده اند که حرکت رهبری اتحادیه های کارگری بی تأثیر و ریاکارانه است، باز هم بوروکرات های این دستگاه استادانه تضادهای اجتماعی داغ را به سردی می کشند. به محض این که کارگران آماده شروع یک مبارزه می شوند، آنها را به اعتصابات محدود یک ساعته، دو ساعته، یک روزه که همه عقیم، بی تأثیر و دلسرد کننده است، می کشند. بهترین راه آنها، جدا کردن کارگران پیشرو از بقیه کارگران است؛ آنها مانع این می شوند که کارگران مبارزه، سایر کارگران را به دنبال خود بکشند. در نتیجه کارگران مبارز و پیشرو به تنهایی مبارزه می کنند. در بعضی موارد حتی اعتصاب ۲۴ ساعته در یک رشته کاری یا در سراسر کشور اعلام می شود... بعد از چنین روزی، کارگران مبارز به بقیه کارگران اعلام می کنند که اعتصاب عمومی یک عمل سمبلیک است و چون پیامدی ندارد، میزان آزار و اذیت کمتر است. بعد از ۲۰ سال، از پایان آن خبری نیست و کارگران فرانسه هنوز اسیر سیاست های بوروکرات های اتحادیه های کارگری هستند.



قسمت سوم و آخر این مقاله را در شماره ی بعدی نشریه ی میلیتانت مطالعه کنید.

اش، از فرانسه اخراج شد. کارفرمایان پس از آن سعی کردند تا بین کارگران شکاف ایجاد کنند و برای این منظور قول دادند که به هیچ کس لطمه ای نخورد. اتحادیه های کارگری هم با توافق به قطع پیکت ها در واقع بیشترین ضربه را به کارگران زدند و آنها را به آرامش کشاندند. اعتصاب عاقبت روز ۶ فوریه پایان گرفت. اعتصاب با پیروزی به پایان نرسید، ولی شکست هم نخورد، زیرا که تحریم هایی که بر علیه کارگران گذاشته شده بود، برچیده شد. اهمیت بزرگ آن، اما در این بود که به مبارزات حقیقی روح و جان بخشید.

تاریخی که این اعتصابات ظرف دو سال و پیش از ماه مه ۱۹۶۸ بارز کرد، نشانگر تمرین زیاد برای رویدادی بزرگ بود؛ هم برای کارگران و هم برای بوروکرات های اتحادیه های کارگری. موج اعتصاب به سرعت در حال بالا رفتن بود، مبارزه و مقاومت آنان با برخوردهای شدیدتری از جانب نیروهای CRS روبرو می شد؛ و مهارت بوروکرات های رهبری اتحادیه ها که استعداد عجیبی در "به نمایش کشیدن"، "اخطار دادن" و "منحرف کردن" مبارزات شبه قیامی را که در جریان بود، داشتند بارها و بارها به آزمایش گذاشته شد.

نقش بوروکرات های اتحادیه های کارگری، به مانند ترمزی در جلوگیری از مبارزات کارگری، در ارگان تئوریک "صدای کارگر" این طور جمع بندی شد:

از جنگ جهانی دوم تا کنون، اتحادیه های کارگری فرانسه عملاً در هیچ زمینه ای اعتصابی را سازماندهی نکرده و یا رهبری نکرده اند که به پیروزی رسیده باشد. اما برای چند مورد استثنایی که تنها اعتصابات دراز مدتی هستند که رخ داده اند، یا اتحادیه های کارگری دخالت نداشته اند و یا اعتصاب علیرغم مخالفت آنها انجام گرفته است (مانند اعتصاب کارمندان در سال ۱۹۵۳، اعتصاب کارگران بندر ساحل غربی در سال ۱۹۵۵، اعتصاب معدنچیان در سال ۱۹۶۳). در تمام این اعتصابات اتحادیه های کارگر موفق شده اند تا مردم را به سر کار باز گردانند و در تمام این موارد موفق هم شده اند، بدون این

مناظره ی

محمد اشرفی و اکبری

(در مورد وضعیت کارگران ایران)

«رادیو برابری»، مناظره ی تلفنی بی را پخش نمود که در طی آن دو تن از فعالین جنبش کارگری به نامهای «محمد اشرفی» و «حسین اکبری» در آن شرکت داشته و در مورد جنبش کارگری ایران صحبت کردند. از آنجایی که ما نیز با نقطه و نظرات «محمد اشرفی» در این مناظره موافق هستیم به انتشار بحثهای ایشان می پردازیم. برای شنیدن بحث «حسین اکبری» به رادیو برابری مراجعه کنید.

در رابطه مسائلی که آقای اکبری صحبت کردند:

۱- امنیت شغلی یا بیکاری و معیشت کارگران، ۲- حق تشکل و غیره

ما اعتقاد داریم که این ها از عمده ترین مشکلات موجوده ی طبقه ی کارگر است. منتها در روش درک این موارد و در روش مبارزه برای به دست آوردن این مطالبات و برطرف کردن این مشکلات است که به اختلاف نظر بر می خوریم.

ما اعتقاد داریم که سه **جانبه گرایی** بی معنی و هر قانونی که بر مبنای سه جانبه گرایی عمل کند در واقع در خدمت سرمایه داری ست. در یک نظام چه در ایران و چه در امریکا و یا در هر کشور دیگر دنیا، **دولت عامل سرمایه داری ست** و کارفرما هم که در سه جانبه گرایی نماینده دارد بنابراین تا این جا می توان گفت که **توازن دو ۲ به یک** است و این در حالی ست که در بین آن ها نمایندگان واقعی کارگری وجود ندارند و نمایندگانی که به عنوان نمایندگان کارگران در مجالس سه جانبه گرای می نشینند و تصمیم می گیرند، آن ها هم **وابسته به سرمایه داری** هستند یعنی در واقع این جز **یک جانبه گرایی** بیش نیست.

اگر در چنین جوی ما به سمت قانون گرایی، بخصوص به سمت قانون گرایی افراطی حرکت کنیم، در واقع ما آب به

آسیاب سرمایه داری می ریزیم و عاملی از سرمایه داری محسوب شده و هیچ عملی را نمی توانیم به سرمایه داری تحمیل کنیم. به همین دلیل است که سرمایه داری با تمام وجود به وجد آمده و (آی ال او) و امثال این را پرورش می دهد و بزرگ می کند. زیرا که از این طریق می تواند میلیون ها کارگر را در زیر پرچم خود جمع نماید و از آن ها بر علیه خود کارگران استفاده کند. به همین دلیل برداشت من این است که: هیچ کدام از این



قوانین با نام قانون کار یا با نام مقاله نامه های بین المللی، برای رسیدن طبقه ی کارگر به حق و حقوق خود تصویب نشده، بلکه برعکس تمام این قوانین تصویب شدند که از طبقه ی کارگر جلوگیری کند تا آن ها نتوانند حق و حقوق خود را بدست آورند. پس ملتزم بودن به این قانون خود شکست است حتا از جانب هر گروهی و هر واحدی و یا هر بخشی که باشد.

مورد بعدی دموکراسی است. سرمایه داری و لیبرالیزم در بعدهای مختلف خود، با گرایشهای مختلف خود از دموکرات ترین کشور سرمایه داری گرفته تا عقب مانده ترین آن دموکراسی را متعلق به بخش های خاصی از جامعه می داند. در تعریف های فلسفی خود اعلام می کنند:

کسانی حق حاکمیت دارند، کسانی حق اظهار نظر دارند که یا به گروه های ذینفع و یا به گروه های ذی نفوذ، یا به نخبگان و یا به لابی ها و امثال این ها تعلق دارند.

بنابراین این دموکراسی، دموکراسی **کم شمار است** و در مجموع وقتی در داخل

یک شبکه ی حکومتی قرار می گیرد، ما اسم این را **دیکتاتوری شبکه ی سرمایه داری** می گذاریم. که تعدادی نخبه، تعدادی شایسته سالار که ما در طی این حاکمیت فرمیست ها در ایران شنیدیم که نخبه سالاری، شایسته سالاری و امثال این ها را پیش می کشیدند و اسمش را دموکراسی می گذاشتند.

در مقابل این ما دموکراسی **پر شمار** را داریم به نام **دموکراسی کارگری**. در دموکراسی

کارگری به هیچ کس حق ویژه داده نمی شود. بنابراین این دو روش برخورد و یا اختلاف نظری می تواند باشد که ما داریم. در رابطه با این که تورم را چگونه حساب می کنند، دستمزد کارگران را چگونه حساب می کنند، مسئله بسیار زیاد و بفرنجی است.

آن چه که به عنوان تورم چه از طرف سازمان ملل و چه از طرف بخش هایی از سازمان ملل یا به اصطلاح مؤسسات اقتصادی که نظرسنجی می شود، این ها همه و همه در نظر می گیرند که به نحوی سرمایه داری را حذف کنند، به نحوی برای سرمایه داری توجیه ایجاد کنند. بنابراین آن ارقام و اعدادی هم که اعلام می شود نمی تواند واقعیت داشته باشد. در ایران بخشی از فعالین و یا بخشی از اقتصاد دانان اعلام کرده اند که خط فقر و یا حقوقی که باید کارگر بگیرد حدود ۴۰۰ الی ۴۸۰ هزار تون باید باشد.

ما وقتی بررسی می کنیم متوجه می شویم که این دوستان آمده اند حداقل یک زندگی را یعنی نه به عنوان یک انسان، کارگری که باید از یک زندگی نرمال و متوسط برخوردار باشد، بلکه حتا این اشخاص که خود را نیز دلسوز کارگران می دانند آمده اند حداقل ها را در نظر گرفته اند تا به سقف ۴۸۰ هزار تون رسیدند در حالی که اگر بخواهید یک زندگی انسانی بر مبنای علمی، بر مبنای علم پزشکی که اعلام می

کند یک انسان برای این که یک ساعت فعالیت انسانی داشته باشد، چه کار و چه خدماتی انجام دهد، نیاز به (۳۵۰ کیلو کالری) انرژی دارد، یعنی در ۲۴ ساعت حدود (۸۰۰۰ کیلو کالری). برای جبران یک چنین انرژی یک انسان در ماه فقط از نظر غذایی حدود ۱۲۰۰۰۰ تومان پول نیاز دارد. یعنی یک خانواده ۴ نفره با بررسی علمی ی علم پزشکی تغذیه نیاز دارد که ۶۶۰۰۰۰ هزار توان فقط هزینه ی خوراک بکند، فقط مواد غذایی بخورد. حالا گرچه احتیاج به لباس دارد، احتیاج به ایاب و زهاب دارد، هزینه های مختلفی دارد. این جا مثالی برای شما می زنم: هم اکنون کرایه ها در ایران ۲۵ درصد در عرض این یک ماه افزایش داشته در حالی که هر سال کرایه ها ی حمل و نقل و مسافری در تهران ۳ بار مورد حمله واقع می شود یعنی در یک سال ۳ بار افزایش پیدا می کند و مسلماً اول مهر ماه هم شما این افزایش را خواهید دید. الان ۲۵ درصد و اول مهر ۲۵ درصد و همین طور زمانی که فصل بارندگی در ایران، تهران شروع می شود مجدداً ۲۵ درصد دیگر گرانی می شود، یعنی در سال ما به نوبت ۷۵ درصد افزایش کرایه اتوبوس و سواری و غیره داریم. پس چگونه می توانیم قبول کنیم زمانی که اکونومیست اعلام ۱۶ درصد گرانی کرده؟ این زندگی واقعی ما نیست، این آن چیزی نیست که ما در مقابل خود می بینیم. صحبت ما این است که به این ارقام اصلاً و ابداً نباید اعتماد کرد. مسئله ای که به ما حکم می کند این است که امروز حداقل حقوق یک کارگر که می تواند با شرایط فعلی بدون افزایش قیمت ها زندگی کند حداقل ۱۰۰۰۰۰۰ یک میلیون تومان است. حالا که یک کارگر نهایت دریافتی او ۲۵۰۰۰۰۰ تومان تا ۳۰۰۰۰۰۰ تومان است، بر مبنای پایه ی ۱۸۳۰۰۰ تومان، مابقی ۷۰۰۰۰۰ تومان آن به کجا می رود؟ آیا غیر از این است که سرمایه داری ایران و سرمایه داری جهانی ست که از این سود منتفی می شود؟ آیا غیر از این است که امروز معلمان با میانگین حقوق ۳۰۰۰۰۰ تومان زندگی می کنند؟ در حالی که طبق اعلام مجلس باید این ها ۶۷۰۰۰۰۰ تومان دریافتی داشته باشند به حساب دولت احمدی نژاد؟ مابه التفاوت آن کجا می رود؟ بحث این است که ما نمی توانیم از سرمایه داری انتظار داشته باشیم که امنیت شغلی به ما دهد؟ سرمایه داری و عوامل سرمایه داری

وظیفه شان دفاع از حقوق سرمایه داری است. وظیفه ی آن ها افزایش سود سرمایه، ایجاد امنیت برای گردش سرمایه و همچنان ارتقای سرمایه است. پس بنابراین آن ها وظیفه ی خودشان را انجام می دهند، ولی متأسفانه دوستان مادر جبهه ی کارگری، دوستان ما در طبقه ی کارگر، در درون جنبش کارگری دقیقاً همان کار و همان حرکتی را می کنند که سرمایه داری از آن ها می خواهد. تابع قانون گرایی افراطی شدن، تابع صنف گرایی افراطی شدن همین حکم را دارد که سرمایه داری از این که یک بخش عمده ای از کارگران را به خود ملزم کرده و باعث شده که غیرمستقیم از منافع



سرمایه داری دفاع کند، لذت می برد. در جمع بندی این بخش از صحبت هایم باید بگویم که، امنیت شغلی، ایجاد تشکل، پیکاری و همه ی این ها در یک طرف قضیه قرار دارد و طرف دیگر امنیت سرمایه، سود سرمایه و آن چه که سرمایه داری لازم دارد، قرار دارد. این دو هیچ وقت نمی تواند در کنار هم قرار گیرند. هیچ وقت نمی تواند سندیکای کارگری در کنار سندیکای سرمایه داری قرار گیرد. مگر این که سندیکای کارگری خود را پخته باشد.

تمام تلاش سرمایه دار این است که سود هر چه بیشتری عایدش گردد، یعنی چگونه؟ به این صورت که حقوق کمتری پرداخت کند، چطور می توانند دو سندیکا که دو هدف مخالف هم دارند در کنار هم بتوانند دوستی کنند؟ این امکان پذیر نیست، این جا یک تضادی وجود دارد، این یک مبارزه است. باید ما مسیر حرکتان را مشخص

کنیم، ما باید مشخص کنیم که در یک جبهه ی مقابل به جبهه ی سرمایه داری قرار داریم که جبهه ی ما متشکل از سندیکا، شورا، کمیته و همه ی تشکل های آن است و در مقابل هم جبهه ی سرمایه داری همه ی این ها را دارد به علاوه ی رادیوها و تلویزیون ها و روزنامه هایش و صداها و هزاران ابزار دیگری که برای آن کار می کنند و امروز توانسته بخش عمده ای از طبقه ی کارگر را فریب دهد. مشکلات ما فعلاً با این فریب خوردگان است که علناً در فعالیت ها نه تنها شرکت و کمک نمی کنند، بلکه سعی می کنند بقیه ی کارگران را در ناآگاهی نگه دارند. اجازه نمی دهند کارگران در فعالیت هایی که می تواند در آن کسب آگاهی کنند شرکت کنند. من بارها از این دوستان شنیدم که ما نباید با کارگران در رابطه با مسائل سیاسی صحبت کنیم. این ها صنف گرایی را چنان محکم چسبیده اند که در واقع خدمت گزار سرمایه داری شده اند.

در ابتدا من دو سه مورد را باید تذکر بدهم. من در صحبت هایم ابداً از احزاب اسمی نیاورده و اصلاً کلمه ی سازمان هم به کار نبردم که این جا آقای اکبری اشاره می کنند که من گفته ام و سپس صحبت های فراوان دیگری هم کردند و اشاره کردند که من گفته ام. این در واقع برداشت غلط ایشان است و لابد خواسته اند حرفی برای گفتن داشته باشند! البته خود بهتر می دانند. اما موارد دیگری هم بیان کردند که من فقط می توانم به بعضی از آن ها بپردازم چون بسیار متفرق و گسترده بود و صدا را هم خوب نداشتم.

مورد اول این بود که آقای اکبری اشاره کردند ما جنبش سندیکایی را رشد داده ایم: در این مورد باید بگویم که: صحیح است، ما رد نمی کنیم که شما جنبش سندیکایی را رشد داده اید، اما مسئله این است که همین دوستان ما که در سندیکای شرکت واحد هستند آیا می توانند ادعا کنند که ما هیچ کدام به این سندیکا کمک نکرده ایم؟ اگر حتی یک مورد این دوستان سندیکایی بگویند که نه این افراد اصلاً به ما کمک ننموده اند و فقط آقای اکبری و دوستانشان و افرادی که هم فکرشان هستند به ما کمک کرده اند، خوب حق با ایشان است.

اما برعکس دقیقاً جاهایی که کتک خوردن وجود داشت و درست جاهایی که حمایت کردن لازم بود **ما در جلو صف قرار داشتیم و آقای اکبری هیچ وقت در آن جا پیدایشان نبود!** حتی هم گزایشی هایشان! بله در حرف رشدشان دادند! در حرف بحث هایی که داشتند و به گوش ما می رسید این بود که: آهای دوستان حواستان باشد این افراد پوست خربزه در دست داشته و تصمیم دارند شما را (کله پا کنند)!

این صحبت ۳ سال پیش است و همچنان ادامه دارد. بحث ما بر سر این نیست که این ها چه گفتند و ما چه گفتیم. بحث بر سر این است که **سندیکای شرکت واحد با کمک بخش های متفاوت با گزایشات متفاوت** رشد کرده و امروز به جای خوبی رسیده است.

از طرف دیگر سندیکای شرکت واحد کار خارق العاده ای انجام داد. کاری را انجام داد که در ایران سالهای سال امکان انجامش وجود نداشت. این ها همه مورد قبول است، اما ببینیم از این لحظه به بعد به کدام سمت کشیده می شود؟ این مسئله ی مهمی است. در این لحظه می بینیم که اصلاح طلبان مختلف که زمانی برای سرکوب همین سندیکا آستین بالا زده بودند امروز با سندیکا **پای میز مذاکره** می نشینند. بحث ما این است که سندیکای رادیکال ما دارد به سمتی می رود که با خانه ی کارگر دور یک میز مذاکره کنند. آیا خانه ی کارگر مستقل است؟ آیا کسی که با خانه ی کارگر روبروی هم بنشینند و مذاکره کند می تواند **استقلال خود را حفظ کند؟** بحث من این است: اگر روزی سندیکای کارگران شرکت واحد پای میز مذاکره با خانه ی کارگر، شوراها ی اسلامی، آقای کروی، اصلاح طلبان، حزب اعتماد ملی، حزب اسلامی، و امثال این ها که هم اکنون همگی میزهایشان را چیده اند که سندیکا را به پای میز مذاکره بکشند، بنشینند، دیگر نمی توانیم به سندیکا اعتماد کنیم. و آن قانون گزایی افراطی و صنف گزایی افراطی که دارم از آن صحبت می کنم دارد این جا عملکرد پیدا می نماید.

آقای اکبری گفتند این ها آنارشیتند و بعد اضافه کردند که این ها کد دارند، من کدی را ازشان می بینم! این ها همه تبلیغات

سوء است. من مثال دیگری می زنم: در خاوران تعدادی از دوستان سرود انترناسیونال خواندند. یک تعدادی از دوستان آمدند به بچه های شهدا، بچه هایی که پدران و مادرانشان فوت کرده اند و آن جا بودند گفتند که این سرود مال حزب کمونیست کارگری است! در حالی که همه ی ما می دانیم که این سرود از کمون پاریس مانده است. این تبلیغاتی که این دوستان برای پیشبرد اهدافشان می کنند **وحشتناک اتحاد شکن است.** فقط برای این که همه چیز را در حد **صنف گزایی** نگه دارند. این ها باید از این حرکت پائین بیایند. این که من آنارشیت هستم، این که من کد دارم، این که من چه حرفی می زنم و یا چه کار می کنم، این معنایی ندارد. در هر حال صحبت از چانه زنی شد، بنده عرض کردم که **سه جانبه گزایی** را قبول ندارم. چانه زنی هم خود به خود در کنارش است ما حقوقمان را باید در مقابل این که آن ها از قانون استفاده می کنند، این که آن ها از چانه زنی استفاده می کنند که حقوق ما حذف و کم کنند، ما باید در **پروسه ی عمل در اعتراضات حقوقمان را بگیریم، نه در چانه زنی.** چانه زنی چیزی است که سرمایه داری خود نیز می خواهد. یعنی در چهارچوب سرمایه داری می گنجد و سرمایه داری خوشحال خواهد شد که ما پای میز چانه زنی بنشینیم و **به امتیاز** بدهیم تا **یک** امتیاز بگیریم. این حقوق ما را تأمین نمی کند، مثال های دیگری هم می توان زد.

فرض کنیم ابتدای تشکیل کشور امریکا، ارتش آن کشور به سرخپوستان حمله می کرد و سرزمینشان را تصرف می کرد و می گفت اکنون بیایید بنشینید مذاکره کنیم! سرمایه داری همه ی حقوق ما را تصرف می کند حمله می کند و ما را می زند و می کشد و پدرمان را در می آورد! و بعد می گوید حالا بیایید بنشینید چانه زنی کنیم. حالا ایشان می گوید که کد دارم می فرستم! باشد این گونه فکر کنید. ولی کسانی که سه جانبه گزایی را قبول دارند، چانه زنی را قبول دارند، نمی توانند افرادی باشند که حقوق کارگرها را بدست بیاورند. کارگر اگر بخواهد فقط به دنبال **صنف گزایی** باشد، سرمایه داری هیچ نیازی ندارد با او مبارزه کند. چند تا صنف برای او درست می نماید که برود هر کاری دوست دارد انجام بدهد و گاهی اوقات هم اگر اعتراضی بکند، اشکالی

ندارد. برداشت من این است دوستان که: **آگاهی اقتصادی جدا از آگاهی سیاسی** نیست. کلمه ی سیاسی را به کار بردن حکم این نیست که حتماً حزب یا سازمان است. امروزه مگر ما می توانیم بگوئیم افکارمان و حرکتیمان از هم جدا هستند. ما هر روز که می خواهیم به سر کار برویم در ابتدا طرحی در فکر خود پیاده می کنیم که چگونه و به کجا برویم؟ این یعنی سیاست، امکان ندارد که ما آگاهی سیاسی را و یا آگاهی اندیشه را از اقتصادمان جدا کنیم. جدائی این دو از هم یعنی خدمت به سرمایه داری. سرمایه داری همین را می خواهد، سرمایه داری می گوید: پایان ایدئولوژی، پایان کار، پایان تاریخ، برای چه کسی این اندیشه ها را پرورش می دهد؟ برای این که کارگران را از سلاح برنده ی آگاهی طبقاتیشان خلع سلاح کند. حالا ما این جا داریم چه کار می کنیم؟ ما هم داریم به همین حملات ننوایرالیزم، حملات سرمایه داری، کمک می کنیم. حالا ممکن است مستقیم نه بلکه غیرمستقیم. ولی این که کارگر را از اندیشه دور نگه داریم، یعنی این که او را در مقابل سرمایه داری خلع سلاح کرده ایم.

محورهایی که ما می توانیم روی آن کار کنیم و باید کار کنیم، به نظر من در رابطه با روز جهانی کارگر است. ما هیچ مشکلی در رابطه با روز جهانی کارگر نداشتیم، راحت هم با هم کار کردیم. موارد حقوقی، موارد افزایش دستمزدها، این ها مواردی هستند که می توانیم باهم کار کنیم. از این نباید فرار کنیم چون شخصی مثل اشرفی گفت که سه جانبه گزایی غلط است و کسی که معتقد به سه جانبه گزایی است پس طرفدار سرمایه دار است فرار کنیم. اگر از این مسئله فرار کرد، پس همیشه اختلاف نظرهایی داریم. و من فکر می کنیم کسی صادق است، کسی درستکار است که همین اختلاف ها را صادقانه بیان کند. من یاد نگرفته ام به صورت دیپلماتیک یا کد وار حرفم را بیان کنم، صادقانه و رو راست می گویم: ما این اختلافات را داریم، اشتراکاتی هم داریم. نقاط مشترکی که در رابطه با امنیت های شغلی کارهای زیادی می توانیم انجام دهیم. اما انتظار نداشته باشید که طرف مقابل، از هر چیزی که نسبت به ما بیشتر دارد عقب نشینی کند.

اخیراً بحثی داشتیم در رابطه با همین نامه ی سرگشاده: ما بحثمان این بود که این نامه ی سرگشاده در واقع پذیرش و به رسمیت شناختن ظلم و ستمی است که به کارگر می شود. ما چرا از کسانی تقاضایی می کنیم که می دانیم آن ها همه تلاششان در واقع شکست دادن طبقه ی کارگر است. اینجا دیگر ما نمی توانیم به نتیجه ای برسیم. بنابراین در این جا این اختلاف را کنار می گذاریم و می گوئیم خوب در این رابطه سخنی نمی گوئیم ولی در رابطه با این که می خواهیم حقوقمان را بگیریم، می خواهیم آگاهی بدهیم (منتها نه آگاهی یک طرفه، نه این که شما بگوئید هر چه من می گویم همین را باید گفت، و آن چه که شما می گوئید بیان نکنید، چرا که من شخصاً با کارگران مختلفی صحبت کرده ام و این ها را شنیدم وقتی که صحبت می کنیم که شما حقوقتان را باید این گونه بگیرید، می گویند نه به ما گفته اند که این کار را نکنید، به ما گفته اند این حرف ها را گوش نکنید، خوب این ها اختلاف اندازی است) بنابراین در رابطه با اشتراکاتمان همکاری می کنیم.

من در این جا صحبت هایم را جمع بندی می کنم: ما تلاشمان این است که در رابطه با اشتراکاتی که هر چند کم باشد دور هم جمع شویم و اختلافاتمان را به رسمیت بشناسیم و همدیگر را حذف نکنیم. اختلاف داریم، مشکل داریم قبول می کنم، منتها در رابطه با اشتراکاتمان بتوانیم حداقل دو ماه یک بار همدیگر را ملاقات کنیم، بنشینیم اختلافاتمان را بیان کنیم، مواردی که امروز در جامعه ی ایران اتفاق می افتد، جدا از کار ما و وظایف ما نیست. امسال اول ماه مه حرکتی انجام شد چه در تهران و چه در سنج که هنوز کارگران تحت فشار هستند، وظیفه ی همه ی ماست که روز جهانی کارگر برگزار شود، این جا ما در رابطه با روز جهانی کارگر اختلافی نداریم و برگزار هم شد، وقتی که ما می گوئیم دموکراسی و بخصوص دموکراسی کارگری یعنی این که هر کارگری هر طوری که دلش می خواهد این روز را برگزار کند نه این که ما دیکته کنیم این گونه برگزار کن.

تعدادی از کارگران در سنج آن گونه که می خواستند این روز را برگزار کردند. چرا ما نباید از شان حمایت کنیم؟ چون کد دارند، چون ما می خواهیم به آن ها کد بدهیم؟ این غلط است. من خواهش این است که در رابطه با این مسائل اعمال

نظر نکنیم. آقای اکبری توصیه ای داشت که بیشتر به درون مردم بروید. دومین توصیه شان این است که جامعه را جامعه ای سرمایه داری می دانند، این دو برای من مسئله ساز است. من در بخش قبلی صحبتیم گفتیم که شما طرح دادید به سندیکا و ما در کنار کارگران سندیکا حضور داشتیم. من نمی دانم در میان مردم رفتن یعنی چه؟ این که در اطاق بنشینید طرح بدهی یا در کنار کارگران در خیابان بایستی؟

دوم این که جامعه را جامعه ی سرمایه داری می دانند، آیا نیست؟ این برای من سوالی است که امیدوارم هر موقع توانستند جواب دهند. مورد بعدی که در بخش قبلی سخنانم می خواستم طرح کنم این است که ایشان می گویند: **حقوق کار**، بله حقوق کار تعریف خاصی دارد. ولی ایشان هیچ وقت از کلمه ی قانون کار در سخنانشان استفاده نکردند در حالی که دقیقاً کلمه به کلمه مو به مو همان **قانون کار** را ایشان خودشان آموزش می دهند، اما این جا در صحبت هایشان گفتند، **حقوق کار**. این دو با هم تفاوت دارند. به این دلیل است که می گویم باید شفاف و واضح صحبت کرد، شما **قانون کار جمهوری اسلامی** را در اطاق ها و جلساتی که تشکیل می دهید آموزش می دهید ولی در صحبت هایتان به آن می گوئید حقوق کار. **حقوق کار بسیار گسترده تر است** حقوق کار چیزی است که همه ی آن مکتوب نگردیده و تدوین نشده.

در رابطه با چانه زنی و یا مذاکره، به هر حال هر دو در موقعیت فعلی یک معنی دارند. ما زمانی می توانیم چانه زنی کنیم، زمانی می توانیم مذاکره کنیم که **داری توان مقابله باشیم**. وقتی توان مقابله نداشته باشیم ما به پای میز مذاکره رفته و در واقع بر ما **چانه می زنند**. برای این که ما توان این را نداریم که چیزی بگوئیم و چیزی بدست نمی آوریم. اگر امروز و با بحث هایی که هم اکنون وجود دارد، سندیکای شرکت واحد پای میز مذاکره رود، در واقع آن ها امتیاز خواهند گرفت بنابراین نباید اجازه دهیم این مسیر ادامه پیدا کند. این مسیر یعنی تجزیه شدن سندیکای کارگران شرکت واحد و تبدیل آن به نوعی خانه ی کارگر. چرا که هیچ کدام از **ساختارها و محورهای اصلی و اساسی خانه ی کارگر و روابط کاری و کارگری** در این ها تغییر نگردیده که ما بگوئیم که

بله، به خاطر این تغییر اکنون می توان چانه زنی کرد و یا می توان مذاکره کرد. تنها چیزی که تغییر کرده سندیکای شرکت واحد وارد عمل شده و از طرف دیگر اصلاح طلبان شکست خوردند و حالا می خواهند از این سندیکا سوء استفاده بکنند. کارگران سندیکا باید مواظب باشند که اجازه ی استفاده ندهند، قانون گرایی و یا صنف گرایی افراطی این جاست که ضربه می زند. در مورد آموزش دوستان می گوید که من مخالف آموزش نیستم، آموزش در حین عمل، تئوری جدا از عمل نیست. عمل تئوری را صیقل می دهد و تئوری عمل را، با هم کار می کنند و همدیگر را بازتولید می کنند. این که شما فقط قسمتی از نیازهای کارگران را به صورت قانون کار یا به گفته ی **امروزتان حقوق کار** آموزش بدهید این در واقع آموزشی ناقص است. ما می گوئیم که آموزش در پراتیک هم باید وجود داشته باشد. پراتیک بدون آموزش نمی تواند موفق باشد و همین طور آموزش بدون پراتیک.

این که دوستان می گوید آگاهی رساندن، نه این که بروید کتک بزنید و یا کتک بخورید، آیا آگاهی رساندن فقط این است که ما تصمیم گیرنده باشیم و اشاعه دهنده ی حرف باشیم ولی در عمل شرکت نکنیم؟ همان که شما می گوئید به میان مردم رفتن خوب است، ما هم همین را از شما می خواهیم. از شما می خواهیم تزهائی را که بیان می کنید، بروید ببینید بین مردم امکان اجرا دارد یا نه؟ نتیجه می دهد یا نه؟

صحبت من هم همین است: تئوری ارائه دهید تزهائتان را ارائه دهید، منتها اسمش را نگذارید آگاهی. برای این که آگاهی زمانی اتفاق می افتد که تئوری و تزه در عمل محک بخورد. بنابراین حضور شما در همان کنار کارگران سندیکا لازم است تا تئوری و تزه شما محک بخورد که آیا این آگاهی که می خواهید به آن ها بدهید جا افتاده؟ امکان پذیر است یا نه؟

در آخر صحبت هایم در مجموع بحث و صحبت من این است که ما هر حرف و هر تئوری و هر آگاهی که ارائه می دهیم باید منطبق با عمل باشد. اگر عمل از آن حذف شود، به هیچ دردی نخواهد خورد. بلکه سرمایه داری از این آگاهی ما استفاده خواهد کرد.



پیاده شده بوسیله ی: اکبر مرتضوی

حضور مائونیست های نپال در دولت مشترک

پابلو سانچز

برگردان و تلخیص: شکوفه بهار

بعد از جنبش عظیم توده ایی که در ماه آوریل سال گذشته در «نپال» بوقوع پیوست، بورژوازی این کشور، تمام توان خود را صرف منحرف کردن جنبش اعتراضی مردمی و کشاندن آن به میز مذاکره نمود. در اواخر سال ۲۰۰۶ مذاکرات آغاز و در روز ۳۱ مارس ۲۰۰۷ توافقات نهایی به انجام رسید. اکنون «حزب کمونیست نپال» (مائونیست) (CPN-M) و دولت بورژوایی حاکم (UML) هر کدام پنج وزیر در کابینه ی دولت خواهند داشت.

نخست وزیر جدید باز هم «گ. پ. کویرالا» است که اقلیت بسیار کوچکی را در مجلس نمایندگی می کند. البته وجود این اقلیت کوچک به شکرانه ی حزب بورژوایی جدیدی است که از تجزیه ی «کنگره نپال» و «حزب کنگره ی نپال دموکراتیک» شکل گرفته است.

طرفین مذاکره کننده در آخرین نشستهای خود به توافقات زیر رسیدند:

- ۱- تدوین برنامه ی عمومی حداقل، که برنامه و سیاست های دولت موقت خواهد شد؛
- ۲- تشکیل نظامنامه ی عملکردهای کابینه موقت؛
- ۳- تشکیل آیین نامه کار؛
- ۴- تشکیل کمیته نظارت مشترک از هشت حزب برای نظارت بر دولت.

در رابطه با توافق اول، مائونیست ها پذیرفته اند تا تمام املاک - خصوصی و دولتی - تصاحب شده را در ظرف مدت ۱۵ روز بازگردانند؛ کسانی که از خانه های خود آواره شده اند را با احترام برگردانند و از نمایش اسلحه در ملا عام خودداری کنند. احزاب همچنین متعهد شده اند که از سازماندهی اقدامات گروهی و اعتصاب که از آنها به عنوان «مزامحت اجتماعی» یاد شده، خود داری ورزند.

«کویرالا» پس از سوگند در پارلمان به تشکیل کابینه میادرت کرد و ناظر سوگند خوردن وزرای خود گردید. سهمیه بندی سمت ها از این قرار است: «کنگره نپال»، UML و مائونیست ها هر کدام پنج کرسی در کابینه؛ «کنگره نپال دموکراتیک» سه کرسی و «جبهه مردم»، «جبهه متحد چپ» و حزب NSP-A هر کدام تنها یک کرسی می گیرند. «کنگره نپال» سمت نخست وزیری را می گیرد و مائونیست ها هم تنها یکی از وزارتخانه ها را به دست خواهند گرفت.



در وسط این عکس دو نفر از رهبران مائونیست را می بینید که در حال مذاکره با مقامات دولتی هستند.

«کنگره نپال» آماده پیاده کردن برنامه های خود در زمینه ی بازسازی دفاعی، خانه سازی، مالی و برنامه ی جدید صلح و نوسازی با استفاده از علوم جدید و تکنولوژی می باشد. این حزب بورژوایی، عهده دار وزارت خانه هایی نظیر امور خارجه، آموزش و پرورش، ورزش، فرهنگ، جهانبندی و هوانوردی غیر نظامی، کشاورزی و چندین شرکت ها مدیریتی خواهد بود. «کنگره نپال دموکراتیک» نیز وزارت کار، حمل و نقل، منابع آب، حقوق و دادگستری و روابط پارلمانی را به عهده خواهد داشت.

اکنون چه؟

در جریان رقابت در زمینه ی این تصمیم تاریخی، فشار فزاینده ای در میان رده های مختلف حزب کمونیست (مائونیست) ایجاد شده است. حملات سلطنت طلبان با کنترل جنبش «ترایی» و اقدامات دیگری نظیر حمله به محدوده دفاتر CPN-

UML با استفاده از مواد منفجره، مائونیستها را مجبور به پذیرش دولت موقتی کرده که بازتابی از توازن قوا موجود در درون جنبش توده ای نمی باشد. بهر حال این بهایی است که توده ها باید به خاطر خود محوری رهبران کمونیست خود بپردازند.

علی رغم بسیج توده ایی، اعتصابات و اعتراضات اعضای «ارتش آزادیبخش مردمی» (PLA) در ظرف چند ماه اخیر، شرایط آنها رو به بهبودی نرفته و همین وضعیت در بقیه کشور هم حاکم است. مائونیست ها موضوع انقراض

سلطنت را مسئله ی اساسی آینده نپال قرار داده اند؛ بدون درک این مساله که شاه وابسته به امپریالیسم، تنها یک دکور است و تنها تغییر این دکور کافی نیست.

پیش از توافقات ماه مارس بین طرفین متخاصم، مائونیست ها تهدید به اعتصاب عمومی کرده بودند.

اما آنها از این امر صرف نظر کردند چراکه نخست وزیر دولت کنونی به مائونیست ها قول داد که در مجلس بعدی، مسئله سلطنت، اولین مسئله مورد بحث باشد. اشکال اصلی در این جاست که مائونیست ها به طبقه حاکمی اعتماد می کنند که سابقه ی بسیار ناپسندی در حفظ قول و قرارهای خود دارد. اما حتی اگر هم مقام نخست وزیری دولت کنونی به قول خود وفادار باقی بماند، همچنان کلیه ی تضادهای طبقاتی جامعه ی نپال به جای خود باقی خواهند ماند بدون آنکه هیچ چیزی بنیانی تغییر کند.

توجه آنها

مائونیست ها در حقیقت به دولت بورژوایی پیوسته اند و حالا با توجه به اینکه دیگر یک نیروی محرک نیستند، باید بورژوایی رفتار کنند. برای مثال همین چندی پیش بود که «پرچاندا» رهبر مائونیست ها درباره ی لزوم الحاق ارتش مردمی به ارتش پرولتاریا صحبت می کرد؛ اما امروز او تمامی موعظه

های خود را فراموش کرده و بی شرمانه دست همکاری به دولت بورژوایی نپال داده است.

در سال ۱۹۹۹، «لی اونسو» که یک طرفدار آمریکایی مائوئیستهای نپال است با «پراچاندا» مصاحبه ای داشت و از او پرسید که اهمیت مبارزه با رویزیونیم چه اندازه است. «پراچاندا» در پاسخ گفت "منبع قدرت من در این است که از رویزیونیزم متنفرم. من جداً از رویزیونیزم متنفرم و خودم هرگز با رویزیونیزم سازش نمی کنم." (جنبش مائوئیستی در نپال، ص ۱۳۱)

امروز او مجبور است با اقدامات اکراباتیک سیاسی خود وارد دولتی بشود که حدود ۹ ماه پیش برای جنگ با مائوئیست ها به جنگل های نپال لشکر می فرستاد. آیا تنفر او امروز از رویزیونیزم آبکی شده است؟

«پراچاندا» علاوه بر این گفته است که او بعد از پیوستن به کابینه موقت، تقدم را به تضمین انتخابات "آزاد، عادلانه و بی ترس" مجلس موسسان خواهد داد. او که رو به خبرنگاران صحبت می کرد، سپس اضافه کرد که "بیاپید به این فکر نباشیم که به نظام سابق پیوسته ایم. تشکیل کابینه موقت فرآیند جدیدی را آغاز کرده است."

او در ادامه فاش کرد که رهبری هشت حزب مذاکره کننده زیر قراردادی را مبنی بر توافق برای عزل سلطنت امضا کرده، که در صورتی که معلوم شود که شاه بر علیه آرای مجلس موسسان دست داشته و یا توطئه کرده باشد، با رأی دو سوم پارلمان او را خلع کنند. «پراچاندا» همچنین گفت که وزرای مائوئیست اکنون از امنیت حکومتی برخوردار هستند و "این کشور دیگر کشور دو حکومتی نیست. (سایت نپال نیوز، اول آوریل ۲۰۰۷)

حکومت نپال، حکومتی ائتلافی است که مائوئیستها با شرکت در آن پشتیبانان ی توده های مردم را برای آن فراهم آوردند و در عوض احزاب بورژوازی تمام پست های مهم وزرات را تصاحب کردند. این چیز تازه ای نیست. معمولاً دولتهای «جبهه خلقی» به این ترتیب

شکل می گیرند. این روشی است که در به اصطلاح "آموزش دادن" سیاستمداران محترم آینده هم بکار می رود تا طرز رفتار و عمل را به آنان بیاموزند و به اضافه، جلوی افکار عجیب و غریب



پراچاندا و حزبش با وارد شدن به کابینه ی دولت نپال، ورشکستگی حزب و اندیشه مائوئیستی را یکبار دیگر به نمایش همگان گذاشتند.

کمونیست ها را در مورد مسائل کلیدی مانند مالکیت خصوصی، اصلاحات رادیکال ارضی یا سایر رفرم های اجتماعی که در نپال بسیار حیاتی است را بگیرد. مائوئیستها به جای اصرار بر پیاده کردن خط مشی مستقل انقلابی که متکی به طبقه کارگر و دهقانان باشد، می خواهند مطیعانه تا ماه ژوئن، تاریخ تعیین شده برای مجلس موسسان، صبر کنند. حتی بعد از آن تاریخ، نهایت کاری که آنها می توانند بکنند، پذیرش نظام سرمایه داری نپال و منحل کردن نظام کمونی است که در مناطق تحت کنترل مائوئیست ها به اجرا گذاشته شده بود. عجب چرخش باور نکردنی ی است برای آن کمونیست های نپالی، که برای تغییر انقلابی آن جامعه جنگیدند!

آینده دولت

کابینه ی دولت «کویرال» بسیار بحرانی خواهد شد. بسیار بعید است که این کابینه بتواند بر روی هیچ مسئله ای، بجز نیاز به مجلس موسسان، توافق کند. در نتیجه ورق، ورق بحران است.

این حقیقت هم وجود دارد که توده ها از جنگ خسته شده اند و در نتیجه برای مدتی به این دولت فرصت نفس کشیدن

می دهند، اما اینکه این دوره چقدر ادامه بیابد، سؤال دیگری است. حقیقت این است که با عقب نشینی مائوئیست ها در تمام جبهه ها، برای توده ها آلترناتیو دیگری باقی نمانده است. در نتیجه حتی ائتلاف هم در

حال حاضر به عنوان یک راه حل بکار می رود. اما مسائل آنها با این ائتلاف طبقاتی حل شدنی نیست. بنابراین ما باید در انتظار تغییرات بزرگ و حوادث ناگهانی در نپال باشیم. مماشات مائوئیستها با بورژوازی حاکم سبب

بازگشت مجدد «کویرال» به قدرت شد. به پیامد آن مائوئیستها به دولت پیوسته و مشغول منحل کردن نیروی چریکی ۱۵ هزار نفری خود شدند. مائوئیستها مجبورند بخاطر اینکه پشتیبانان ی توده ایی خود را از دست ندهند هر چه زودتر یک کاری برای توده های مردم انجام دهند.

مشکل در اینجا است که از طرف دیگر طبقه حاکم تشکیل مجلس موسسان را تا حد امکان به تعویق می اندازد و همزمان با هر گونه تقلب و مانوری از پیروزی کمونیست ها در انتخابات جلوگیری می کند.

نیاز به چشم اندازی مارکسیستی

برای عده ایی بسیار عجیب به نظر می رسد که مائوئیست ها به دولت پیوسته اند. تا چندی پیش چنین چیزی غیر قابل تصور می نمود. اما اگر کمی بیاندیشیم، پی می بریم که چندان هم عجیب نیست. ریشه ی تمام این وضعیت در تئوری دو مرحله ای استالینیستی نهفته که می گوید اول "انقلاب دموکراتیک" و مدتها بعد انقلاب سوسیالیستی. مائوئیست ها در حال حاضر معتقدند که به مرحله اول دست

یافته اند و حالا باید برای ساختن یک حکومت سرمایه داری مدرن همکاری کنند. اما در تجربه خواهند دید که به هیچ وجه چنین نخواهد شد. یک حکومت سرمایه

داری مدرن در نپال ممکن نخواهد بود. اصلاحات دموکراتیک در از مدت ممکن نیست، مگر با اقدام فوری در جهت مبارزه برای رسیدن به سوسیالیسم.



دستان پراچانداو که تا دیروز گره کرده از اندیشه های مائو و جنگ خلق دفاع می کرد، امروز برای توجیه ورود حزبش به دولت بورژوازی بالا و پایین می رود.

بورژوازی ممکن در «نپال» است. تمام رهبران مائوئیست و سازمان های کارگری باید یک برخورد روشن سوسیالیستی و بین المللی اتخاذ کنند. هر برخورد دیگری به شکست می انجامد.

تمام توده های منطقه ی آسیای جنوبی امروز چشم به تشکیل دولتی دوخته اند که مائوئیست های آن تا چندی پیش در حال مبارزه مسلحانه بودند. آنها انتظار دارند که شاهد تغییرات بزرگی باشند.

بنابراین، نپال با وجود اینکه کشوری کوچک و عقب مانده است، از نظر سیاسی می تواند نقش بزرگی را ایفا کند و نمونه باشد؛ چه نوع و نمونه ایی بحث دیگری است. آیا یک کشور کمونیستی خواهد بود که پیرومندان توده ها را از نظام سرمایه داری بیرون می برد یا شکست دیگری خواهد شد، به نفع بورژوازی که به کارگران و دهقانان نشان دهد که مبارزه انقلابی امکان ندارد. کمونیست های نپالی در حال حاضر بر سر شاهراه مهمی قرار ندارند. آنها تا اینجا که چرخش اشتباهی داشته اند. اما می توانند بازگردند و اشتباه خود را جبران کنند. اگر رهبری ثابت کند که توانایی این بازگشت را ندارد، آنگاه این وظیفه به دوش عناصر انقلابی درون جنبش انقلابی نپال می افتد؛ کسانی که از این تجربه درس گرفته و توانایی طرح و اجرای چشم انداز نوینی را برای توده ها دارند.

۵ آوریل ۲۰۰۷

منبع سایت: Marxist.com



(بحث آزاد ادامه از صفحه ۱۵)

بنابراین باید از واژه «مارکسیسم انقلابی» تعریف مشخص و مشترک بیابیم، تا وجه تمایزات بین مارکسیسم انقلابی و سازشکاری را درک کنیم.

مارکسیسم انقلابی آن گرایشی است که در تقابل با نظام سرمایه داری قرار می گیرد و به قول «کارل مارکس»: هدف فوری آن «تشکیل پرولتاریا به صورت یک طبقه، بر انداختن سلطه ی بورژوازی، تصرف قدرت سیاسی به دست پرولتاریا» است.

بدیهی است که از نخستین گام، تمام کسانی که در پیش و حال در جستجویی مماشات با سرمایه داری و یا جناح های آن بوده (و هستند)، و یا خواهان «گذار مسالمت آمیز» به سوسیالیسم بوده و خواهان سازش طبقاتی و نظریات «انقلاب دموکراتیک» و یا انقلابات «آبی و زرد و سبز و صورتی» و غیره هستند در درون گرایش مارکسیسم انقلابی جای ندارند.

کسانی که رهبرانشان در پیش در کابینه «قوم» شرکت کرده و با دستگاه سرکوب دولت سرمایه داری کنونی در دوره قیام همکاری کرده و به دنبال گرایشات اصلاح طلب همین امروز هستند، مارکسیسم انقلابی نمی باشند! کسانی و گرایشاتی که برنامه تدارک انقلاب کارگری و ایجاد حکومت شورایی و به ویژه «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» را از برنامه خود حذف کرده اند، مارکسیسم انقلابی نیستند. همه اینها گرچه امروز در طیف اپوزیسیون چپگرا قرار دارند؛ اما در دوران اعتلای انقلابی در آن طرف خط طبقاتی (یعنی در جبهه سرمایه داری) قرار خواهند گرفت.

حال سوال من از رفیق عزیز «سلام سوسیالیسم» اینست: که آیا خود را در طیف «مارکسیست های انقلابی» می پندارند؟ و یا خیر؟ اگر با نکات بالا توافق ندارد؛ چه نگرانی ای از این باید داشته باشد که در میان مارکسیست های انقلابی و نشریه «میلیتانت» قرار نگرفته باشد؟

(ادامه بحث آزاد در صفحه بعد)

رهبران جنبش کمونیستی باید به این درک برسند که بهبود وضع زندگی توده ها تحت نظام سرمایه داری عملاً ممکن نخواهد بود، خواه شاهی وجود داشته باشد، خواه نداشته باشد. اگر شرایط توده ها تغییر نکند، دخالت در این دولت یا حتی در یک جمهوری هم هیچ گونه بازدهی ی جدی نخواهد داشت.

رهبران جنبش کمونیستی باید بازنگری دقیقی نسبت به تاکتیک های خود نموده و به جبهه متحدی از تمام گروه های کمونیست، اتحادیه های کارگری، سازمان های دهقانی و گروه های مترقی دانشجویی بپیوندند و متحدانه برنامه ای تهیه کنند که تغییرات فوری را در شرایط زندگی توده ها مردم مطالبه کند: مطالبات سوسیالیستی.

اینکه منتظر یک جمهوری افسانه ای تا پایان سال باشند، تله ای بیش نیست و کمونیست ها نباید در آن بیافتند. آنها باید از این به اصطلاح «بورژوازی مترقی» بپروند. در نپال چنین چیزی وجود ندارد. این بورژوازی بشدت مرتجع است و پیوند کوری با امپریالیسم در «هند» و «ایالات متحده آمریکا» دارد. در حال حاضر، بورژوازی ارتجاعی تنها نوع

میلیتانتی کیست

و انحراف چیست؟

مزدک پویان

در روزهای قبل و بعد از انتشار شماره اول نشریه «میلیتانت»، دوستانی در کامنت های وبلاگ نشریه «میلیتانت» نگرانی خود را از حضور گرایش که به زعم این دوستان همه را یا میلیتانتی می دانند و یا منحرف اعلام داشته اند. در کامنتی دیگر باز هم عده ای از دوستان ضمن آرزوی موفقیت برای نشریه میلیتانت و غیره، اشاره به حضور گرایش خاص که به زعم این دوستان خطرناک می باشد کرده اند و عملاً هشدار می دهند که این موضوع منجر به بسته شدن راه های گفتگو و در نتیجه ایزوله شدن «میلیتانت» می گردد.

من لازم می دانم که پیش از هر چیز از توجه تمامی دوستان و رفقا نسبت به آینده ی این نشریه تشکر کنم، اما در کنار تمامی این دل مشغولی هایی که بعضاً قابل درک اند، کسانی نیز دیده می شوند که از سر غرض ورزی اقدام به تخریب و تحریک سایرین علیه رفقای میلیتانت می کنند. در این جا سعی من بر این است تا ضمن پاسخ دادن به مغرضین و روشن نمودن برخی ابهامات برای رفقا و دوستانی که نکات بالا و موارد مشابه را مطرح کرده اند روشن سازم.

«میلیتانت» چیست و میلیتانتی کیست؟

نام میلیتانت همواره با دو مفهوم در هم تنیده شده در تاریخی که تا به امروز ادامه دارد همراه بوده است: از یکسو ضدیت با استالینسم و دولت منحن و بوروکراتیک کارگری شوروی، و از سوی دیگر اعتقاد راسخ به تحقق انقلاب سوسیالیستی و استقرار سوسیالیسم در مقیاس بین المللی با تکیه بر آرای مارکس و لنین. این گرایش چه در دهه ی سی میلادی و چه امروزه همواره پرچمدار مترقی ترین مبارزات سوسیالیستی در اروپای غربی بوده است. نخستین تلاش ها برای بنیانگذاری تشکلی در مبارزه با استالینسم را «لئون تروتسکی»، فرمانده و بنیانگذار ارتش سرخ، صدر شورای کارگری پتروگراد و فرمانده کمیته انقلابی نظامی پتروگراد در

سال های تبعید از روسیه شوروی استالینستی انجام داد. در دوران شکل گیری «بین الملل چهارم» افراد و سازمان های کارگری - سیاسی بسیاری در اروپا و ایالات متحده شکل گرفتند که همگی در آغاز، هدفی مشترک را دنبال می کردند: مبارزه با سرمایه داری و استالینسم. در این دوران بود که احزابی مانند حزب کارگران سوسیالیست آمریکا به رهبری «جیمز پی کانن» و «جوزف هنسن» شکل گرفت. نام ارگان اکثر قریب به اتفاق این احزاب و سازمان ها که خود را سوسیالیست انقلابی می نامیدند «میلیتانت» بود. پس از ترور تروتسکی در مکزیک به دست مزدوران استالینستی، رفقای او در سراسر جهان به مبارزه ی خود ادامه دادند، مبارزه ای که تا به امروز نیز در حال انجام است.

با بیان تاریخی بالا نشان داده شد که نام «میلیتانت» همواره در ضدیت با انحرافی به نام استالینسم (که ترجمه سیاسی بوروکراتیسم است) و انقلابی گری خستگی ناپذیر عجین بوده است.

با این تفاسیر اکنون می توان کمی روشن تر از مفهوم "میلیتانتی" صحبت کرد و آن را توضیح داد. "میلیتانتی" ها همانطور که در پلانفرم خود نیز آورده اند عده ای از جوانان مارکسیست و انقلابی هستند که هیچکدام از احزاب و سازمان های موجود را ظرف مناسبی برای فعالیت نمی دانند و از سویی دیگر با توجه به شرایط عینی جامعه و دانشگاه ها، معتقد به لزوم مبارزه با گرایشات مماشات جو، سانتزیست و رفرمیست می باشند. "میلیتانتی" ها تنها راه مبارزه با انحرافات یاد شده در درون جنبش دانشجویی را تشکیل یک قطب سوسیالیستی می دانند که در آن (نه به مانند یک فرقه) تمامی گرایشات نظری انقلابی و سوسیالیستی بتوانند حضور داشته باشند و آزادانه نظرات خود را به بحث بگذارند. این قطب سوسیالیستی بر خلاف پیشگویی برخی، به دلیل فاصله از سکتاریسم و سانتزیسم موجود در میان برخی از فعالان، توانایی و ظرفیت دیالوگ با تمامی گرایشات را دارند و این موضوع به روشنی در نشریه کوشندگان این هدف، یعنی میلیتانت قابل مشاهده است.

شاید در ادامه توضیحات بالا، دوستانی ایراد بگیرند که مفاهیم مارکسیست،

سوسیالیست و انقلابی بسیار کلی و گنگ است، و یا اشکال گیرند که معیار برای تشخیص سانتزیست ها و سایر گرایشات مماشات جو چیست؟ به اعتقاد من این سوالات تماماً به جا و مهم هستند، اما ما به عنوان "میلیتانتی" پاسخ هایی نیز برای آن دارم:

مارکسیست و یا سوسیالیست چه کسی است؟ ممکن است طرح مسئله بدین نحو دوستانی را برنجاند که من به چه حق معیارهایی راه برای تشخیص و شناسایی سوسیالیست ها از غیر سوسیالیست ها معین می دارم. من معیار نویی برای این شناسایی ابداع نکرده ام، آنرا بر اساس همان معیارهایی که لنین بزرگ، کائوتسکی و منشویک ها را خائن خواند قضاوت می کنم، من بر اساس همان معیاری قضاوت می کنم که روزی مارکس گفت اگر این ها مارکسیست هستند من مارکسیست نیستم!

به اعتقاد من، سوسیالیسم (و واژه های مترادف آن یعنی کمونیسم و مارکسیسم) عبارتست از لغو فوری مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و بر این اساس سوسیالیست کسی است که به این هدف و وسیله نیل به آن، یعنی انقلاب سوسیالیستی، معتقد باشد. من بر اساس آموزه های مارکس و مهم ترین آن ها مانیفست کمونیست معتقدم که هدف فوری کمونیست ها سرنگونی سیادت سیاسی بورژوازی از طریق قهر انقلابی کارگران و جانشین ساختن آن با دیکتاتوری انقلابی و آهنین پرولتاریا است. بدین دلیل واژه انقلابی را بلافاصله پس از مارکسیسم و سوسیالیسم ذکر می کنم که همواره در طول تاریخ دویست ساله جنبش، کلکسیونری از افراد و احزاب گوناگون خود را سوسیالیست و مارکسیست نامیده اند و اکنون نیز می نامند. (نگاه کنید به احزاب سوسیالیست و سوسیال دموکرات اروپا!) به این شکل و با به کار بردن عبارت هایی نظیر "مارکسیسم انقلابی" و "سوسیالیسم انقلابی" خود را از گرایشات انحرافی جدا می کنم.

اما گرایشات مماشات جو چه کسانی هستند؟ از دید یک "میلیتانتی" تمامی افراد و احزابی که در برنامه شان از دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا سخنی به میان نیامده، تمامی احزاب و سازمان هایی که از شرکت در دولت بورژوازی دفاع می کنند،

تمامی گرایشاتی که در برابر موضوعات مشخص (مانند احتمال حمله آمریکا به ایران) تحلیل های نامشخص و ژورنالیستی ارائه می کنند، تمامی کسانی که به قیومیت از پرولتاریا و به جای پرولتاریا حزب تشکیل می دهند و خود را حزب طبقه کارگر می نامند (حتی اگر خود را ملقب به «کمونیست» و «کارگری» بودن کنند)، تمامی آن هایی که با اتکا به تئوری های پوک و مضحک در سال های سرکوب از حاکمان وحشی سرمایه دفاع کردند، انحرافی تلقی می گردند.

حال آیا این تحلیل ها و مواضع اشتباه است؟ آیا دکماتیک است؟ اگر به اعتقاد شما اینچنین است پس به پیش! ستون آزاد نشریه میلیتانت تمامی بحث های مربوط از تمامی گرایشات را بدون کوچک ترین سانسور و حذف گرایی منتشر خواهد.

زنده باد «میلیتانت»!
زنده باد انقلاب!



زنده باد سوسیالیسم!

قوام باعث سرکوب جمهوری آذربایجان و جنبش کارگری ایران شد.

قرارداد واگذاری نفت شمال به روسها بین «قوام» و «سادچیکف» در ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ بسته شد. بر اساس این قرارداد تجسس و بهره برداری اراضی نفتخیز در شمال ایران با شرایطی خاص از طریق ایجاد شرکت پیشنهادی (شرکت مختلط ایران و شوروی) آغاز می شد. مدت عملیات استخراجی شرکت ۵۰ سال



بود که در مدت ۲۵ سال اول عملیات، ۴۹ درصد سهام به ایران و ۵۱ درصد سهام به دولت شوروی می رسید و در مدت ۲۵ سال دوم ۵۰ درصد سهام به ایران و ۵۰ درصد سهام به شوروی تعلق داشت.

البته تمام تلاش «قوام» این بود که بتواند با جلب رضایت روسها، در درجه ی اول زمینه لازم برای خروج آنان از ایران را فراهم کرده و از طرف دیگر مساله «جمهوری آذربایجان» را هر چه زودتر حل نماید. در این راستا او به «حزب توده» اظهار علاقه کرد تا جای که ضمن مذاکره با «پیششوری»، رهبر «جمهوری آذربایجان»، و اظهار ارادت به سفارت روسیه، سه نفر از سران حزب توده (دکتر یزدی، دکتر فریدون کشاورز، دکتر ایرج اسکندری) را در کابینه خود وارد ساخت!

«قوام»، علی رغم اینگونه اقدامات نمایشی، بطور پنهانی نیز به تقویت مخالفان دموکراتها در آذربایجان همت گمارد و آنها را برای تضعیف جبهه «پیششوری» تطمیع کرد. «قوام» با این مانورهای سیاسی ماهرانه توانست نظر روسها را به خود جلب کند تا جایی که روسها او را بزرگترین سیاستمدار شرق و رهبر بزرگ تودهها

نامیدند. حزب توده نیز او را «رئیس حکومت ائتلافی آزادیخواهان» لقب داد.

روزنامه «رهبر»، ارگان «حزب توده ایران» در ۲۲ اسفند ۱۳۲۴ این عبارت ستایش گونه را در مورد «قوامالسلطنه» به کار برد: «... دولت کنونی را همان امواج غضب ملت علیه هیات حاکمه، روی کار آورده است. این دولت آخرین اسلحه مسالمت آمیز ملت علیه هیات حاکمه است.» همچنین «سادچیکف»، قوام را سیاستمدار بزرگ خاورمیانه خواند.

کمیته ی مرکزی «حزب توده» طی اعلامیه ای شرکت در کابینه «قوام» را چنین توجیه کرد: «... ما از اینزرو در کابینه شرکت جستیم تا از راه همکاری با سایر عناصر ملی و آزادیخواه در دستگاه حاکمه، تصفیه

واقعی را عملی نماییم و دستگاه دولتی را به مردم نزدیک تر سازیم و آن را به نفع ملت و برای خدمت به جامعه به کار بریم.»

«قوام» علاوه بر اینها، با ترفندهای خود موفق شد با استفاده از ارتش، بساط شورش پیشه وری را در خطه آذربایجان برچیند و آن استان را از نفوذ نیروهای حزب دموکرات آذربایجان پاک کند.

«قوام» پس از بهره برداری از «حزب توده» در جهت حفظ کل دستگاه دولتی و با ایفای نقشی ماهرانه توفیق یافت انتخابات مجلس پانزدهم را به میل خود برگزار کند، بدون این که حتی يك نفر از سران این حزب را در آن شرکت دهد. «حزب توده» در حقیقت جاده صاف کن سیاستهای دولت «قوام» در سرکوب جمهوری آذربایجان و جنبش کارگری ایران شد.

دوره ی پانزدهم مجلس شورای ملی در ۲۵ تیرماه ۱۳۲۶، پس از برگزاری جلسه افتتاحیه فعالیت خود را آغاز کرد. مجلس شورای ملی پس از چندی و در شرایطی که «سادچیکف» سفیر شوروی در «تهران» تصویب فوری قرارداد را به وسیله مجلس شورای ملی انتظار می

شرکت حزب توده در کابینه ی «قوام»

رادمان رونین تن

«سلام سوسیالیزم» ضمن معرفی خود بعنوان یک مارکسیست انقلابی، شرکت حزب توده در کابینه ی «قوام» در سال ۱۳۲۵ شمسی را امری درست قلمداد می کند.

چیز بسیار جالب این است که هیچ یک از سه وزیر حزب توده که در کابینه «قوام» شرکت کردند، ادعای انقلابی بودن نداشتند. جدا از «دکتر یزدی» که جاسوسی ساواک را می کرد، «ایرج اسکندری» و «فریدون کشاورز» هر دو در کتاب خاطرات خودشان به روشنی اعلام داشتند که آنها سوسیالیستهای میانه رو هستند.

اما در مورد پیامدهای شرکت «حزب توده» در کابینه ی «قوام» باید بحث تاریخی کوتاهی انجام دهم تا برای دوستان و رفقا روشن شود که چگونه «حزب توده» با شرکت خود در کابینه ی

گزارشات بین المللی

شرکت ۲۰۰۰ کادر مارکسیست در بیست و ششمین کنگره «جد و جهد»

برگردان: شکوه بهار

گرفتن ویزا داشتند. در شروع جلسه همه حضار ایستاده و به آنان خوشامد گفتند.

در آغاز رفیق «لال خان» با یادبودی از رفیق «تد گرانت» که عقایدش مشوق جمع کثیری از مارکسیست های پاکستانی بوده است، صحبت را شروع کرد. سپس همه به پا خاسته و یک دقیقه سوکت کردند.

از ۴۴ کشور جهان پیام هایی فرستاده شده بود که برخی از آنها قرائت گردید. به مارکسیست های اسرائیلی که نامه ای سرگشاده به کنگره فرستاده بودند، خوشامدی مخصوص گفته شد.

بخش اول جلسه به چشم انداز جهانی تعلق داشت که توسط رفیق «آلن وودز» برگزار گردید. رفیق «آلن» گفت: "این یک رویداد تاریخی برای کل منطقه بشمار می آید. «جد و جهد» از ابتدا کوچک بود و با اقداماتی کوچک شروع کرد، ولی حالا می بینیم که بزرگترین سالن «لاهور» را پر کرده است. من فکر می کنم که سال آینده مجبور شویم کنگره را در «مجلس ملی» برگزار کنیم!" (همه خندیدند)

رفیق «آلن» سپس به طرح خطوط عمومی وضعیت جهانی پرداخته و بر روی وضعیت «عراق» و خاورمیانه و تهدید حمله به «ایران» تکیه کرد. او همچنین اشاره کرد که اکنون امپریالیست ها خود را در موقعیت بد و محالی در «افغانستان» یافته و این امر تهدید جدی بر علیه ثبات «پاکستان» است. آمریکایی ها فشار شدیدی را بر دولت «اسلام آباد» گذاشته اند تا در جنگ «وزیرستان» شرکت کند و این جایی است که «پاکستان» در آن نقداً ۸۰۰ تن تلفات داده است. تلفات جانی شهروندان این کشور غیرقابل محاسبه است و صرفاً به احساسات ضدآمریکایی و رشد شورش ها می انجامد.

مقدمه رفیق «آلن وودز» با به پاخاستن حضار و کف زدن، تقدیر گردید. سپس بخش سوال و جواب فرارسید. اولین سخنران رفیقی از هندوستان بود. او از رشد مبارزه طبقاتی در کشورش سخن گفت. پس او «دیمیون مک آرتور» از «استرالیا»، گزارشی مفصل از وضعیت استرالیا داده و از دخالت امپریالیزم استرالیایی در منطقه «اقیانوس آرام» (فی جی، تونگا...) خبر داد. رفیق «مآرتن وان

امروز، اولین روز بیست و ششمین کنگره «مبارزه» (جد و جهد)، بخش پاکستانی «گرایش مارکسیستی» در سالن باشکوه «اقبال» در مرکز «لاهور» برگزار گردید. از ساعت ۹ صبح تعداد زیادی از رفقا از نقاط مختلف «پاکستان» در این سالن به هم پیوستند. این سالن بسیار بزرگ و زیبا، با معماری و طرح های اسلامی، بزرگترین سالن در «لاهور» با ظرفیت ۲۰۰۰ صندلی است. در پایان روز، به سختی می توانستی صندلی ای خالی بیابی.

علی رغم این که اغلب محصلین در این ایام مشغول گذراندن امتحانات نهایی خود می باشند و در جنوب «پنجاب»، انتخابات برگزار می شود، تعداد چشم گیر ۱۹۰۰ نفر از کارگران، اعضای اتحادیه های کارگری، محصلین و دهقانان از تمام اطراف و اکناف پاکستان در این کنگره که به رویدادی سالانه تبدیل شده، شرکت کردند. هر ساله فعالین زیادی از سراسر «پاکستان» مشتاقانه در انتظار برگزار شدن این کنگره می باشند. روز پیش حدود ۱۰۰۰ تن از رفقا با «قطار سرخ» از شمال حرکت کردند. نیمی از آنان از «کشیر» می آمدند و بقیه از «پیشاور» و از سایر نقاط، مانند «اسلام آباد» و «روال پندی» بودند.

تعداد شرکت کنندگان این بار رکورد را شکست که خود گویای این می باشد که مارکسیست های پاکستانی در حال تبدیل شدن به یک نیروی جدی در منطقه هستند. نمایندگان بین المللی شرکت کننده از «بریتانیا»، «بلژیک»، «استرالیا»، «هندوستان» و «افغانستان» بودند. همان طوریکه یکی از سخنرانان بیان نمود: "ما در درجه اول اعضای یک «بین الملل» هستیم و بعد عضو سازمان پاکستانی." حضور ۱۶ رفیق از «هندوستان» قدمی بزرگ به شمار می آید، زیرا سال های پیش رفقای هندوستانی همیشه مشکل

کشید، بحث در مورد آن را آغاز کرد. «سادچیکف»، از پیش، هر گونه کمک مالی و اقتصادی ممکن را به ایران، مشروط به تصویب این موافقت نامه کرده بود! دولتمردان شوروی نیز که به تصویب قرارداد نفت از سوی نمایندگان مجلس، امید بسته بودند آن را به عنوان آزمایشی حساس در ایجاد حسن تفاهم بین دو کشور تلقی می کردند.

«قوام السلطنه» در مهرماه ۱۳۲۶ جهت تشریح موضع خود و پاره ای توضیحات در خصوص موافقت نامه نفتی ایران و روسیه، در مجلس شورای ملی حضور یافت. در اظهارات وی تصریح شد که قرارداد نفت ایران و روسیه تنها از این جهت انعقاد یافت که مساله «آذربایجان» حل و کشور از نیروهای نظامی روس تخلیه شود. «قوام» سپس متن موافقت نامه را برای تصمیم گیری به مجلس شورای ملی تقدیم کرد.

نمایندگان مجلس پس از طرح موضوع، به بحث و بررسی پیرامون متن موافقت نامه پرداختند که با عدم موافقت مواجه شد و مورد تصویب قرار نگرفت. علاوه بر این، «دکتر رضازاده شفق»، رئیس کمیسیون خارجی مجلس و چند تن دیگر از نمایندگان نیز ماده واحده ای را مشتمل بر ممنوعیت واگذاری امتیاز استخراج نفت به خارجی ها پیشنهاد کردند که در نهایت با اکثریت ۱۰۲ رای در مقابل ۲ رای منتع به تصویب نمایندگان مجلس رسید. «سادچیکف» نیز طی نامه ای به «قوام السلطنه» نقض عهد دولت ایران را گوشزد کرد و تصمیم مجلس راجع به بی اثر بودن قرارداد تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی را با وجود بقای امتیاز نفت ایران و انگلیس در جنوب ایران تبعیض آمیز خواند. وی همچنین در پایان نامه، اعتراض کشور خود را به این تصمیم اعلام داشته و مسئولیت عواقب آن را به عهده دولت ایران می گذارد!

پس از به پایان رسیدن تاریخ مصرف «قوام»، شاه او را از حاکمیت حذف کرد. به قول سفیر «آمریکا» هنگامی که «قوام» سودمندی خود را از دست داد، مجلس با اشاره ی شاه او را بیرون انداخت.



هورسوین» از «بلژیک» سپس گزارش جالبی از وضعیت «فرانسه» داده و جنبش سال پیش را به مبارزات عمومی اخیر در اروپا ارتباط داد.

در جواب او، رفیق «آلن وودز»، عمدتاً به مسئله «افغانستان» و «ایران» پرداخت. او اظهار داد که وضعیت نا به سامان «افغانستان» می تواند وضعیت «پاکستان» را بی ثبات نماید و شرایط را برای جنگ و بربریت آماده کند و عواقب مخرب و فاجعه انگیزی برای کل منطقه داشته باشد. «آلن وودز» سپس این طور نتیجه گرفت که: «انسانیت دو راه بیشتر در جلو خود ندارد: بربریت یا سوسیالیزم» و ادامه داد: «ما سوسیالیزم را انتخاب می کنیم و بر پایه جنبش متحدانه کارگران، ما خواهیم برد!» (همه کف زدند)

کار در میان توده ها

چندین سند پیش از کنگره تهیه شده بود. اولی در باره سازماندهی، دومی در باره «دستیابی به توده ها» سومی در باره چشم انداز «پاکستان» (انقلاب سوسیالیستی و چشم انداز پاکستان در سال ۲۰۰۷) و بالاخره چشم اندازه بین المللی که به شکل کتابی با عنوان «سوسیالیزم قرن بیست و یکم» بود، ارائه گردید.

رفیق «منظور احمد» در باره کار در میان سازمان های توده ای سخن گفت و در سخنان خود خطوط عمومی تاکتیک و استراتژی مارکسیست های پاکستانی را در جنبش توده ای ترسیم کرد، بخصوص در رابطه با اتحادیه های کارگری و «حزب مردم پاکستان». بسیار روشن بود که نظریات مارکسیستی تنها زمانی می توانست موفقیت آمیز باشد که به طور جدی در پیوند با جنبش حقیقی کارگران و دهقانان قرار گیرد.

در طول یک مناظره بسیار با روح و زنده تعدادی از فعالین بسیار مهم سخن گفتند، از جمله رفیق «عادل خان» که سخنرانی ای بسیار مبارزه طلبانه ای نموده و از وضعیت جوانان کشمیر گفت. «غلام عباس» از رهبران پر اهمیت توده ای در «پاکستان» سخنران بعدی بود. این رفیق نیز با سخنان مبارزه جویانه ی خود، تکیه کرد که باید برچیده شدن حکومت

بورژوازی به عنوان پیش شرط لازم برای انقلاب سوسیالیستی در پاکستان باشد.

سپس «الیاس خان» دبیرکل سابق بخش جوانان حزب مردم پاکستان، «ناظر گوندال» استاندار سابق «پنجاب» مرکزی و فعال حزب مردم پاکستان، سخن گفتند. همچنین «شیخ مجید» دبیرکل دفتر کار مردم در «کراچی» از مبارزات کارگران به ویژه مبارزات کارگران فولاد پاکستان سخن گفت که به پیروزی آن کارگران انجامید.

کنگره با شور تمام خاتمه یافت و حاضرین در آن به کمیسیون های کار در اتحادیه های کارگری، کار میان جوانان، کار در میان زنان پیوستند.



منبع سایت: Marxist.com

روز جهانی کارگر در پاکستان

برگردان: مهرداد مینائی

لاهور

مارکسیست های پاکستان در راهپیمایی های «حزب خلق پاکستان» (PPP) و راهپیمایی مشترک «کمپین دفاع از اتحادیه کارگری پاکستان» (PTUEC) و اتحادیه BLLF شرکت کردند. حدود ۱۳۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر در راهپیمایی «حزب خلق پاکستان» شرکت کرده بودند که کاهش کمیتی عمده ای محسوب می شد. تظاهر کنندگان ضمن عبور از خیابان ها در منطقه مرکزی شهر توقف کردند. در آنجا رهبران محلی «حزب خلق پاکستان» سیستم صوتی خود را بر روی کامیونی مستقر کرده بودند تا به ایراد سخنرانی بپردازند. اوضاع مطابق میل و انتظار رهبران پیش نرفت و شعارهای مبارزه طلبانه ی جمعیت مداوماً سخنرانی آنها را تحت تأثیر قرار می داد. ناراحتی رهبران کاملاً آشکار بود و این امر کاملاً از شعارهایی که شرکت کنندگان در برابر موعظه های رهبران در خصوص «جامعه عادلانه مبتنی بر بازار» سر می دادند مشخص بود و این امر نشان داد که

بدنه حزب بسیار فراتر از رهبری حزب متمایل به چپ است. این موضوع در عین حال پاسخ بسیار مناسبی از سوی جمعیت در برابر سخنرانی «غلام عباس» یکی از مهمترین رهبران توده ای در پاکستان بود. راهپیمایی مشترک «کمپین دفاع از اتحادیه کارگری پاکستان» و BLLF از نظر تعداد کوچکتر از راهپیمایی قبلی بود. (۳۰۰ الی ۴۰۰ نفر) اما روحیه شرکت کنندگان بسیار مبارزه جویانه تر بود. تظاهر کنندگان در حین عبور از خیابان

اصلی شهر «لاهور»، جاده مال (MALL) که به طور طبیعی هر گونه فعالیت سیاسی و یا راهپیمایی در آن ممنوع است، یک صدا شعارهای واحدی می دادند. رهبر BLFF یعنی «غلام فاطمه» و «مسئول کمپین دفاع از اتحادیه کارگری پاکستان»، «منظور احمد»، در برابر جمعیت سخنرانی کردند و رسانه های گروهی ضمن مصاحبه با آنها جریان مصاحبه و سخنرانی ها را پخش کردند. اینک ما به نقطه عطفی در کل وضعیت سیاسی پاکستان رسیده ایم. پوشش راهپیمایی در سراسر کشور بسیار خوب بود و رسانه های ملی توجه خاصی به این حقیقت معطوف داشتند که «کمپین دفاع از اتحادیه پاکستان» یکی از چند زمانی است که با تشکیل بلوک ملی در راهپیمایی های عمده سراسری کشور شرکت می کند.

بعد از ظهر روز جهانی کارگ، همه ی روزنامه ها در ستون های ویژه، مقالات مربوط به این روز تاریخی را انتشار دادند و تقریباً در همه ی روزنامه ها، تصاویری از راهپیمایی «کمپین دفاع از اتحادیه کارگری پاکستان» در سال گذشته چاپ شده بود. علاوه بر اینها از رفیق «منظور احمد»، دعوت شده بود تا به نمایندگی از کارگران پاکستان در مناظره با وزیر کار و کارگری فدرال، در برنامه مشهور «کاپیتال تاک» در تلویزیون «ژنو» شرکت کند.

کراچی

«کمپین دفاع از اتحادیه کارگری پاکستان» با حدود ۳۵۰ نفر تظاهراتی را در روز اول ماه مه از محله ی «رقال» تا «کلوپ مطبوعات» در بزرگداشت و

همبستگی با کارگران قربانی «شیکاگو» در یکصد سال پیش ترتیب دادند.

اعضای اتحادیه کارگران کفاش به تظاهرات پیوستند. تعداد زیادی از مردم منطقه صنایع فولاد در منطقه «رقال» نیز به ما پیوستند که اغلب آنها آموزگاران زن بودند. تقاضای آنها این بود که آموزگاران پیمانی و سایر کارگران استخدام دائم بشوند.

در بین جوانان و کارگران حاضر در راهپیمایی شور و شوق فوق‌العاده‌ای به چشم می‌خورد. همه یکصد فریاد می‌زدند "کارگران جهان متحد شوید"، "انقلاب، انقلاب، انقلاب سوسیالیستی". «فعالین کمپین دفاع از اتحادیه کارگری پاکستان» از منطقه «رقال» به سوی «کلوپ مطبوعات» در صفوف منظم و متشکل رهسپار شدند و چندین سخنرانی در آنجا ایراد کردند. بعضی از این سخنرانان عبارت بودند از «علی یوار» (سازمانده کمپین دفاع از اتحادیه پاکستان در کراچی)، «شیخ مجید» (دبیر کل بروی کارگری پاکستان در کراچی)، «حبیب‌الدین جنید»، «منظور رازی» (رئیس فدراسیون کارگران راه‌آهن)، «ریاض لوند» (از کمپین دفاع از اتحادیه کارگری پاکستان)، «حمیده گنگرو» (از کمپین دفاع از اتحادیه کارگری پاکستان)، «اقبال ماہار» (سازمانده کمپین در مالیر)، «مهد احمد واریسی» (از فعالین کمپین)، «زاهور خوچار»، «اکبر مومن»، «هریبل کومار» (رئیس اتحادیه کارگران کفاش)، «کلیم شوکت» (رئیس JKNSF) و دیگران.

سخنرانان توضیح دادند که نظام سرمایه داری کلا "ظرفیت مترقی خود را از دست داده و صرفاً به نظامی تبدیل شده که در برابر زندگی معیشتی کارگران مشکل و مانع ایجاد می‌کند. علاوه بر اینها سخنرانان اظهار داشتند که سیاست‌هایی همچون خصوصی‌سازی، تعدیل اقتصادی دولت و تعقیب سیاست‌های لیبرالی بر علیه طبقه کارگر بوده و سرمایه‌داران از طریق این سیاستها دیگر بیش از این قادر به دفاع از بقای خودشان نیستند. خودآگاهی طبقه کارگر رو به اعتلا بوده و در آستانه تکرار تاریخی وقایع سالهای ۶۹-۱۹۶۸ هستند. ما بار دیگر شاهد اعتلای انقلابی هستیم و

«کمپین دفاع از اتحادیه کارگری پاکستان» خود را برای رویارویی با چنان موقعیت و مبارزه‌ای آماده می‌سازد. راهپیمایان در پایان راهپیمایی هم قسم شدند تا انقلاب سوسیالیستی به مبارزه خود ادامه دهند.



رقابت در راهپیمایی اول ماه می در ونزولا

گریگوری ویلبرت
برگردان: مهرداد مینائی



همانند سالهای قبل، هر دو اتحادیه‌ی فدراسیون‌های «ونزولا» راهپیمایی‌های جداگانه رقابت آمیزی در حمایت از اول ماه می، روز جهانی کارگر، ترتیب دادند. علی‌رغم کثرت تعداد تظاهر کنندگان طرفدار دولت در مقایسه با تظاهر کنندگان ضد چاوز، طرفداران حکومت از وحدت درونی بی‌نصیب بودند.

راهپیمایی سراسری طرفداران دولت از سوی اتحادیه‌هایی ترتیب داده شده بود که عضو اتحادیه‌ی ملی کارگران ونزولا (UNT) بودند. راهپیمایان در «کاراکاس»، پایتخت کشور، با شعار "مبارزه برای سوسیالیسم" مسیر جنوب تا شمال غربی پایتخت را طی کردند. سازمان‌دهندگان راهپیمایی در تلویزیون دولتی «ونزولا» خاطر نشان کردند که راهپیمایی از سوی اتحادیه‌های عضو UNT ترتیب یافته است و نه خود اتحادیه فدراسیون، زیرا رهبران UNT در خصوص جزئیات برنامه راهپیمایی به وحدت نظر نرسیده بودند.

علیرغم یکی بودن مسیرهای راهپیمایی، تظاهر کنندگان طرفدار دولت بدلیل عدم وجود اتحاد در بین اعضای UNT، هر

کدام، راهپیمایی را از منطقه‌ای جداگانه آغاز کردند. تقریباً از چهار سال پیش که UNT بنیانگذاری شده است رهبران فدراسیون از اختلاف‌نظر جدی رنج می‌برند. این اختلاف‌نظرها عمدتاً بر سر اشکال انتخاب رهبری UNT و نحوه و میزان حمایت فدراسیون از دولت «چاوز» است.

«مارسلا ماسپرو» از اتحادیه کارگران صنایع شیمیایی و «اورلاندو چیرینو» از جناح C-CURA در UNT علی‌رغم سابقه مخالفت با یکدیگر، در کنار هم به راهپیمایی پرداختند. جناح دیگری که در راهپیمایی حضور داشت نیروی کارگران بولیواری (FBT) بود که مواضع تند طرفداری از «چاوز» دارد. راهپیمایان طرفدار «اپوزیسیون فدراسیون کارگران ونزولا» (CTV) مسیر نسبتاً کوتاهی را در مرکز شهر پیمودند زیرا تقاضای آنها برای کسب اجازه جهت راهپیمایی در مسیر نسبتاً طولانی‌تر که از نزدیکی کاخ ریاست جمهوری می‌گذشت از سوی مقامات شهری بدلیل امنیتی رد شده بود.

رهبری CTV به افزایش بیست درصدی حداقل دستمزدها از سوی دولت «چاوز» انتقاد داشت زیرا بنظر آنها این میزان افزایش کافی نبوده و به جای آن افزایش سی درصدی برای همه دستمزدها را تقاضا کردند. «مانوئل کوآ» دبیر کل CTV در طی راهپیمایی جداگانه بین «چاوز» و UNT گفت: "این افزایش دستمزدها کافی نیست و ما به اصرار خود جهت بازبینی کل دستمزدها ادامه خواهیم داد." دیروز پرزیدنت «چاوز» جمعی از رهبران UNT را مورد انتقاد قرار داد و گفت که "بعضی از رهبران در برابر اتحاد مقاومت می‌کنند و بجای اتحاد علانق ضدخلقی را دنبال می‌کنند" «چاوز» اینگونه به سخنان خود ادامه داد که، روز قبل «مارسلا ماسپرو» رهبر UNT را در تلویزیون دیده است که نسبت به تغییر عنوان "وزارت کار" به "وزارت قدرت مردمی برای نیروی کار" به دیده شک و تردید نگاه می‌کند. «ماسپرو» که عموماً از حامیان «چاوز» بوده است با بیان اینکه او شیفته دعوت برای اتحاد شده به رد تلویحی پیشنهادات پرداخت و گفت که به سختی مبارزه خواهد کرد تا

آوای پیروزی

شیفته راد

(داستان کوتاه)

دست مامان رو سفت تر گرفتم ، تا تو اون همه شلوغی گم نشم. صدای مردمی که اعتراض می کردن و با هم فریاد می زدن و پلیسی که به اونها حمله می کرد ، نگرانم می کرد . اون همه صدایی که متحدانه فریاد می زدن ، کنجکاو می کرد .

مامان دستمو کشید و به سرعت از اونجا دور شدم . اما این صحنه در ذهن من حک شده بود : مردم و در مقابل اونها پلیس ها با باتوم ها و اسلحه ها و مردمی رو که به زور و ضرب به داخل ماشین های پلیس می کشیدن ...

خیابون های دیگه خلوت بودن و عادی . انگار مردم از حال هم خبر نداشتن ، از اون عده ی معترض، یا اگه هم خبر داشتن برایشون بی تفاوت بود مساله ! داد زدم : این جورری منو نکش، دستم درد گرفت !

اخم هامو کردم تو هم و دست به سینه ایستادم تو صف اتوبوس . مردی از کنارم رد شد و بهم چیزی پروند که تا بناگوش قرمز شدم . خم تر ایستادم تا این نشانه های بلوغ دیگه به چشم نیان.

شرمنده بودم از این نشانه های بلوغ ، این علایم زن بودن. دوست داشتم پسر بودم .

اتوبوس نمی یومد. مامان کلافه شده بود. پرسید : پس چرا اتوبوس نمی یاد؟ همه زبان اعتراضشون باز شد و گلّه ها کردن از حکومت، اتوبوس که اومد همه فراموششون شد که عصبانی بودن !

بابا مثل همیشه خونه بود و دل من از گشتگی غش می کرد . باز هم دعوای همیشه و بیکاری بابا بود که مامانو به گریه مینداخت .

بابا عصبانی و کلافه از این بیکاری و مایوس از پیدا کردن کار از خونه بیرون رفت. خونه پر شد از های های گریه های مامان ...

هنوز هم به اون صحنه های امروز فکر می کردم و این که منم باید می رفتم همراه اونا و اعتراض می کردم ، چون

انتخابات UNT را برای رهبری متحد هرچه زودتر به انجام رساند. وقتی از او درباره اینکه آیا نگران از دست دادن احتمالی استقلال اتحادیه نیست گفت این مسئله درگیری جدی بین اتحادیه و دولت ونزوئیلانی آراگوا نیست. در عین حال اتحادیه ها از کنترل کارگری کارخانه تولید سرامیک حمام دفاع می کنند.

«سانتیاگو د ماراکای» صحنه گسترده و باز مبارزاتی بین «بیدال کو بولیوار» ، استاندار طرفدار «چاوز» و کارگران بوده است. اخیراً تظاهرات کارگری در «دماراکای» شدت از سوی پلیس محلی و گارد ملی سرکوب شد. دیروز UNT - آروگوا اعلامیه های ده ماده ای منتشر کرد که در آن ضمن درخواست استقلال اتحادیه های ، از عملکرد نیروهای امنیتی دولتی انتقاد کرده و استعفای استاندار را خواستار شد. در این اعلامیه همچنین آمده است که «UNT - آراگوا» در خصوص بیانات اخیر «چاوز» که استقلال اتحادیه را زیر سوال برده است، نگران است. اظهارات چاوز درخواست از اتحادیه ها برای حمایت از دولت جهت پیوستن به «حزب سوسیالیست متحد جدیدالتاسیس ونزولا» (PSUV) است. در اقدامی مشابه، جناح UNT به ریاست «اورلاندو چرینو» مشهور به C-CURA (جریان کلاسیست، متحد، انقلابی و مستقل) نامه ای سرگشاده به مناسبت «اول ماه می» به «چاوز» ارسال کرد که در آن بر اهمیت استقلال اتحادیه تأکید شده است.

در این نامه از قول «ولادیمیرلین» که زمانی گفته بود اتحادیه ها باید مستقل از دولت باشند و با اشاره به گفته «چاوز» که گفته بود PSUV به حزبی استالینی تبدیل نخواهد شد آمده است: "زمانی که استالینسم قدرت سیاسی را در دست گرفت و دولت و حزب را تحت رهبری خود در آورد اولین اقدامش نابودی استقلال اتحادیه ها بود ، این اقدام مطلقاً بر علیه اندیشه لینن بود. رهبری که دیگر در قید حیات نبود. شایان الذکر است که «چاوز» در اوایل ماه آوریل در خصوص اتفاقات PSUV گفته است که: "اتحادیه ها نباید مستقل باشند! و بالاخره باید نقطه پایانی بر استقلال آنها گذاشته شود!"



پولی که در مبارم خیلی کمه. کارم خیلی سخته و اصلا دوستش ندارم. مامان هم کارش رو دوست نداره . هیچ کسی اونجا کارشو دوست نداره . به کارگاه کوچک با چندتا زن وبچه که هیچ کدومشون حوصله ی اون یکی رو نداره . همه می فقط کار می کنن ، هی کار میکنن به کار کاملاً یک نواخت .

مامان به یک نقطه خیره شده بود ، پرسیدم : مامان امروز چه خبر بود ؟ مامان جوابی نداد . انگار صدامو نشنیده باشه . دوباره پرسیدم : امروز چه خبر بود ؟

نامیدانه آهسته زمزمه کرد : روز کارگر بود ...

یه جور حسرت تو صداش بود ، یه جور بی چارگی !!!

گفتم : تو از کجا می دونی ؟

: رو پارچه هایی که دستشون بود ، خوندم .

-: چی کار می کنن تو این روز ؟

: می گن که حقشون رو می خوان .

مامان بگی نگی سواد خوندن داره ، منم یه کمکی می تونم ولی از وقتی بابا بیکار شد ، منم نتونستم مدرسه برم و با مامان سر کار رفتم . پولی که هر دوی ما می گیریم برابر با پولی ست که بابا میگرفت. مامان همیشه میگه : از تن فروشی که بهتره !

اما من احساس می کنم که جسم ماهم چیزی رو داره می فروشه ، چیزی غیر از تن.

سوال ها مدام می یان و میرن و من جز مامان کسی رو ندارم که ازش سوال کنم .

می پرسم : مامان، ما هم کارگریم ؟

سرشو به علامت مثبت تکون میده .

میپرسم : پس چرا ما فوری رد شدیم و با اونا نموندیم؟

می پرسم : مامان، چرا پلیس ها اونا رو کتک می زدن؟

می پرسم : مگه بابا هم کارگر نیست ، پس چرا نرفت حقشو بگیره ؟

می پرسم : مگه ما کارگر نیستیم؟ پس چرا نرفتم حقمونو بگیریم ؟

مامان بالاخره به همه ی سوال هام جواب میده ؛ توی دستهای مامان تکون تکون می خوردمو به این طرف و اون طرف پرتاب میشدم ، درست مثل یه متکا یا بالش .

مامان داد میزد : کدوم حق؟! ندیدی چه جورری ملت رو کتک می زدن؟! نمی

فهمی که ما زنییم و نمی تونیم این جور جاها بریم؟! کور بودی و اون همه پلیس رو ندیدی؟!

از دستش فرار کردم ، دوست داشتم داد بزنیم : تو هم کور بودی و اون همه کارگر رو ندیدی؟!

اما شرط می بندم که اگه اینو میگفتم به استخون سالم تو بدنم نمی موند . فکر کردم شاید واقعا مامان راست میگه و ما چون زنییم نباید به این جور جاها بریم ، چون شاید چیزی بهمون بگن که تا بناگوش قرمز شیم و از وجود این نشانه های بلوغ شرمنده شیم .

آخ جون غذا ... و سفره ای که در مدت کوتاهی خالی میشه و ۱۰ تا دستی که از سفره کنار میره و فقط دست های مامان می مونه که داره نون های باقی مونده رو جمع میکنه ...

باز هم مشاجره ی مامان و بابا و قسم های بی امان بابا که کار نیست.

از لابه لای دودهای سیگار چشمهای بابا پیداس و اون اندوهش که لابه لای دودها خاکستری میشه و بعدهم گم میشه.

بابا از وقتی بیکار شده مظلوم شده و از اون قلدری هاش دیگه اثری نمونده، مامانو هم دیگه کتک نمی زنه و گاهی اونقدر خاموش به یک نقطه خیره میشه که من حتی به زنده بودنش شک میکنم .

مامان هم دیگه برام نقاشی نمیکشه و برام از گذشته هاش نمیگه ، همیشه اونقدر خسته اس که تو همون راه برگشت به خونه به خواب میره .

می پرسم : بابا، مگه تو کارگر نیستی ؟

میگه : فعلا که بی کاریم.

- پس چرا امروز نرفتی همراه بقیه کارگرها اعتراض کنی؟!

: چه فایده؟!

و من به این پاسخ فکر میکنم که چه فایده در ازای اون کتکی که می خورم؟!

موقع خواب مدام داشتم نقشه می کشیدم که فردا سر کار نمیرم و میرم همراه بقیه کارگرها و ...

و همش به این فکر می کردم که چه فایده ، در ضمن من یه زنم و نمی تونم جایی

برم ...

یکی با لگد می زنه بهم و غرغر می کنه : وول نخور، می خوام بخوابم.

برادرمه ، نیم خیز میشم و میگم : امروز دیدمت بین کارگرا .

میگم : چرا بابا نیومد؟ یا مامان؟ فردا منم باهات بیام؟

چشم هاشو می بنده با تمسخر میگه : تموم شد. فقط ۱ روزه . بگیر بخواب حالا تا سال دیگه .

عصبانی میشم و بازوشو محکم تکون میدم : هی! نخواب! یعنی چی؟

: یعنی تا سال دیگه خوب بخوابی ...

بازوشو می کشه کنار و من تو تاریک روشنای اتاق کیودی های بازو و گردنش رو متوجه میشم...



تو حال گریه و خشم مدام به این فکر می کنم که چرا فقط ۱ روز؟ مگه ما فقط ۱ روز بهمون سخت میگذره که فقط ۱ روز اعتراض می کنیم؟! مگه فقط در

کل سال ۱ بار حقمون خورده میشه که فقط ۱ بار اعتراض می کنیم؟! شاید چون خیلی از کارگرها همراه ما نیستن، یا شاید بی خبرن مثل همون مردم تو خیابون ، یا شاید می ترسن شرکت کنن و مثل بابا اخراج بشن.

اما منم یک کارگرم، مثل بابا، مثل مامان، هرچند خیلی کوچکم، اما کارگری هستم که به اجبار محروم شدم از آموزش ، محروم شدم از هرگونه رشد و این کودکی منه که انقدر ساده از دست رفت...

با صدای گریه هام برادرم از جاش بلند شد ، با کلافه گی گفت : میذارى بخوابى؟!

گفتم : می دونی ، احساس می کنم دارم خفه میشم . دوست دارم داد بزنیم ، بین

بازوتو ، ولی آخه چه فایده؟! چه فایده؟! منم حاضریم تا با اون کارگرها امروز نه ، هرچند روز که لازم باشه به خیابون بیام و نشون بدم که برای دفاع از خودم و کارگرهای دیگه آماده ام . ولی اونا کتک میزنن ، پس چه فایده؟! اخراجمون می کنن ، پس چه فایده؟! آدمهای دیگه بی تفاوت و بی خبر رد میشن ، پس چه فایده؟!

سرمو کردم تو بالش تا صدای گریه هام بقیه رو بد خواب نکنه .

برادرم شروع به حرف زدن کرد ، چقدر امیدبخش بود صداش :

گریه نکن کوچولو ، کمی صبر لازمه، روز اتحاد ، روزی که فریاد می زنییم : نگاه کنید مارو ، ما تنها نیستیم ، همه کارگریم، کارگریم و معترض ، کارگریم و استثمار شده ، کارگریم و متحد و این همون فایده اس . روزی که ثابت می کنیم با اتحادمون، حتی نیروهای پلیس ضد شورش رو، این نیروهای ضد انسان رو ، وادار به عقب نشینی کردیم و این همون فایده اس ...

روزی که ثابت میکنیم با فریادهای مشترکمون ، با اتحادمون که ما کارگریم، بی توجه به این که ایرانی هستیم یا

افغانی ، بی اهمیت به اینکه ... " گفتم : بی اهمیت به این که زنییم یا مرد؟!

: کاملا ... ما کارگریم و تصمیم ما بر این است کز زندگانی بد بیشتر از مرگ بترسیم .

درباره جمله هاش فکر می کردم : ایرانی بودن و افغانی بودن مهم نیست . مهم اینه که ما کارگریم . زن بودن و مرد بودن مهم نیست ، مهم اینه که ما کارگریم و تصمیم ما بر این است کز زندگانی بد بیشتر از مرگ بترسیم ...

اولین شبی بود که من دیگه شرمی نداشتم از نشانه های بلوغم ، من یک کارگرم ، من یک زن کارگرم ، من یک کودک کارگرم ...

... و سپیده ی صبح ، صبح عزیز رو به



انتظار نشسته بودم .

آموزش مقدماتی اقتصاد

قسمت دوم

رابعه مهدوی



مزد

الف- بازار کار

مزد، قیمت است. یعنی بیان تقریبی پولی ارزش نیروی کار می باشد. ضرورتاً مزد مطابق با ارزش حقیقی کالا یعنی نیروی کار نیست، مزد تحت تأثیر وضعیت بازار کار (همه کاری و بیکاری) و بخصوص در پیوند با تناسب نیروها بین سرمایه داران خریدار و کارگران فروشنده است.

این تناسب نیرو برای کارگرانی که در رقابت با هم هستند نامساعدتر است: این جاست پایه عینی سازمان هایی مثل "سندیکا". زمانی که شرایط بازار برای کار خوب است (همه کاری)، سازمان های سندیکایی می توانند از طریق سازمان دادن مبارزه برای بالابردن دستمزدها از این شرایط "ارزش گیری" کنند، اما امکان فائق آمدن بر رقابت نمی تواند به طور دائمی تثبیت شود؛ در رژیم سرمایه داری، زمانی که دستمزدها بالا می رود، سود به پائین آمدن تمایل پیدا می کند در نتیجه سرعت سرمایه گذاری کم می شود، و بیکاری دوباره پدیدار می گردد، و بدین گونه شرایط خوب بازار کار دوباره خراب می شود.

از طرف دیگر، سرمایه داران به دنبال دامن زدن رقابت میان فروشندگان نیروی کار می باشند:

- از طریق حفظ بیکاری دائمی،
- از طریق کارگران مهاجر از کشورهای فقیرتر،

و نیز از راه چگونگی پرداخت دستمزد، مثلاً:

- لایه بندی کردن (ایجاد تصور خوب بودن "دستمزد برحسب شایستگی") و نیز جدایی زن و مرد و جدایی میان ناحیه ها و غیره.

در مجموع دستمزد گرایش به این دارد که زیر ارزش نیروی کار باشد. وجود خواست هایی که توده ها مطرح می کنند کاملاً آن را نشان می دهد. استثنائاً، گاهی دستمزد بیشتر از ارزش نیروی کار است (مثال: کارگران کامپیوتر در سال های اخیر).

ب- عناصر تشکیل دهنده دستمزد

- دستمزد مستقیم: آن دستمزدی است که روی کاغذ پرداختی دیده می شود که از آن چیزهای مختلفی (مثل بیمه و غیره)، مالیات، حمل و نقل کم شده است...

- دستمزد غیر مستقیم: پولی است که به کارکن به صورت اعانه های مختلف مثل کمک خانواده، بیمه اجتماعی، بیمه بیکاری، حق بازنشستگی پرداخت می شود.

پ- شکل های مختلف دستمزد

در عمل دستمزد "قیمت کار" نیست. به صورتی که دستمزد پرداخته می شود، تقسیم روز کار به مدت زمان کار لازم و کار اضافی میان کار پرداخت شده و پرداخت نشده، را از بین می برد.

۱- دستمزد به زمان: (به روز، به ساعت، غیره...): این شکل دستمزد انسان را به این فکر می اندازد که کار انجام شده در روز و پاد ساعت است که پرداخت شده است. ما اکنون می دانیم که در هر ساعت و هر روز کار پرداخت شده و پرداخت نشده وجود دارد.

۲- دستمزد به تعداد قطعات: این شکل دستمزد بیشتر از شکل دستمزد به زمان مسخره است.

۳- پاداش و جوایز: باعث بالا رفتن کار انجام شده در همان زمان است. یک نیروی کار مصرف شده با شدت بیشتر ارزش

بیشتری دارد. و پر واضح است که بالا رفتن ارزش نیروی کار کاملاً کمتر از صعود ارزش تولید شده است.

۴- اضافه کار: همان منطق را دارد، در هر دو صورت "زیاد شدن" دستمزد به هیچ وجه اجازه جبران و استفاده شدیدتر نیروی کار را نمی دهد.

ت- طبقه بندی دستمزدها

دو عنصر کاملاً جدا اما در عمل اغلب با هم، اجازه توضیح این طبقه بندی را می دهد (اما آن را توجیه نمی کند!). این دو عنصر عبارتند از:

۱- یک طبقه بندی واقعی از ارزش های نیروی کار. ۲- و این که رده هایی از مزدبگیران تنها نیروی کار خود را به کارفرما نمی فروشند، بلکه در عین حال توانایی خود در برقراری نظم سرمایه دار در داخل کارخانه را نیز به سرمایه دار می فروشند.

نکته دوم، نشان دهنده حیطة قدرت کارفرمایان است. تا زمانی که "بازار کار" وجود دارد، افراد با هر درجه تخصصی، "قابل خرید" توسط کارفرمایان هستند، به ویژه کسانی که دارای درجه تخصص بالاتری هستند مستعدترند تا نقش سنگ نگهبان سرمایه دار را بازی کنند. اضافه دستمزدها که به این چنین کسان پرداخت می شود برای کارفرما اختیاری است. مبارزه کارگران به هیچ وجه مانع کار کارفرما نمی شود که مثلاً به کسانی که به او بیشتر کمک می کنند مزدبگیران را بیشتر استنمار کند، با سخاوت تمام (مشخصاً به صورت زیرمیزی) به آن ها بیشتر پرداخت نکند. رسواترین جدایی طبقه بندی ها مشخصاً مربوط به این چنین مزدبگیران است. این چنین است "قیمت" وجدان...

نکته اول گاهی می تواند به نقد قسمت عمده ای از طبقه بندی مزدبگیران را توضیح دهد. ارزش نیروی کار، ارزش مبادله مجموعه کالاهای لازم برای تجدید نیروی کار است. در نتیجه میان یک کارگر و یک مهندس با در نظر گرفتن قابلیت تولیدی، بدون در نظر گرفتن سلسله مراتب، این ارزش ها متفاوت است؛ از یک طرف به وسیله عناصر عینی (هزینه وجود آمدن این قابلیت...) و از طرف دیگر به وسیله آداب مصرف که

بخشی از هزینه تجدید تولید نیروی کار را تشکیل می دهد.

مثالی را در نظر بگیریم: امروزه، به جز وضعیت های استثنایی (به طور مثال بیکاری عمومی یافته)، یک کارگر متخصص کاری را که به او امکان خرید ماشین دست دوم برای هر ده سال یک بار را نمی دهد قبول نمی کند و یک مهندس کاری را که به او امکان خرید ماشین نو برای هر دو یا سه سال، پرداخت خرج تحصیلی عالی برای فرزندان و غیره... را نمی دهد، نمی پذیرد.

این عادت های اجتماعی متفاوت، این درجه توقعات متفاوت، بیان گر ارزش های متفاوت نیروی کار است. این ارزش ها در یک زمان داده شده نتیجه مبارزه طبقاتی و تقسیم بندی میان کارگران توسط کارگران است. این تقسیم بندی های میان کارگران به هیچ وجه ازلی و ابدی نیست: با مبارزه ی طبقات می تواند مورد سوال قرار گیرد...

از آن جا که سندیکا نمی خواهد خود را از بخشی از مزدگیران که هنوز می توان آنان را در پرولتاریا ادغام کرد- حتی اگر مزدشان بالا باشد- جدا کند، گاهی این مسئله در طرح شعارها ایجاد اشکال می کند. ولی این مزدها همیشه به این معنا نیست که دیگر استثمار وجود ندارد. با قبول تناسب ۱ به ۴ بین ارزش نیروی کار یک کارگر و ارزشی که این کارگر متخصص تولید می کند، به خوبی دیده می شود که از این میان مقداری به کارفرما تعلق می گیرد: زیرا ارزشی که یک مهندس (در بخش تولید) تولید می کند بیشتر از ارزشی است که یک کارگر بدون تخصص تولید می کند. می بینیم که کارفرما از این مهندس هم ارزش اضافی بدست می آورد حتی اگر این مهندس سه یا چهار برابر کارگر مزد می گیرد. تنها شدت استثمار این مزدگیر از یک کارگر معمولی کمتر است. و بالاخره دو عنصری که سلسله مراتب دستمزدها را توضیح می دهند، در موارد مشخصی در هم ادغام می شوند؛ عامل اصلی تعیین کننده در سلسله مراتب دستمزدها مهارت شغلی است. میان مبارزه ضد سلسله مراتب دستمزدها که باعث جدائی کارکنان می شود- و مبارزه ضد سلسله مراتب در کارخانه ها- که عمدتاً مبارزه برای قدرت در داخل کارخانه است، اغلب تداخلی رخ می دهد. ریشه این مسأله همین ادغام دو عنصر بالاست.

سرمایه، سود، ارزش اضافی

الف) شمائی از استثمار نظام سرمایه داری فرض کنیم که صنعتگری خود تولید کارخانه اش را در بازار بفروشد. هم چنین فرض کنیم که این صنعتگر تمام تولیداتش را درست به قیمت واقعی آن ها بفروشد. برای تولید وی می باید مقداری سرمایه اولیه (A) هزینه کند. بخشی از این سرمایه صرف خرید وسایل تولید و مواد اولیه می شود. ارزش این بخش از سرمایه، درست به محصول تمام شده منتقل می شود. یعنی همان قدر، نه کمتر و نه بیشتر، از ارزش محصول را تشکیل می دهد. به همین دلیل این سرمایه "سرمایه ثابت" (C) خوانده می شود. بخش دیگری از سرمایه اولیه صرف خرید نیروی کار می شود. همان طور که قبلاً دیدیم، نیروی کار ارزشی بیشتر از هزینه اش ایجاد می کند. پس این بخش از سرمایه اولیه است که در فرایند تولید ارزش اضافی، ارزشش افزوده می شود، به این خاطر آن را "سرمایه متغیر" (V) می نامیم.

تصویر زیر این فرایند را مجسم می کند. خطوطی که زیر هر قلم کشیده شده متناسب با ارزش آن است:

(A) سرمایه اولیه

نیروی کار + وسایل تولید و مواد اولیه

سرمایه متغیر (V) + سرمایه ثابت (C)

زمان کاری که کارگر انجام می دهد +

ارزش وسایل تولید و مواد اولیه

ارزش کل محصول

ارزش جدید تولید شده

ارزش اضافه (S) + سرمایه متغیر (V)

ارزش اضافه (S) + سرمایه متغیر (V)

بارآوری سرمایه را نسبت ارزش اضافی به سرمایه اولیه یعنی S/A مشخص می کند. این نسبت همان نرخ سود سرمایه است.

نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر C/A مشخص می کند که هر کارگر چقدر وسایل تولیدی و مواد اولیه را می تواند در روز مصرف کند. این در واقع مبین ظرفیت تولید است. که ترکیب سرمایه هم خوانده می شود.

نسبت ارزش اضافی به ارزش جدیدی که ایجاد شده، یعنی $S/S+V$ نشان می دهد چه بخشی از ارزشی که کارگران تولید می کنند نصیب سرمایه دار می شود. این در واقع نرخ استثمار کارگران است.

ب) توزیع ارزش اضافی

ارزش اضافی را کارگران تولید می کنند. ولی این ارزش به مالکیت سرمایه دارانی که کارگران را به کار می گیرند درمی آید. اما همین سرمایه دار به نوبه خود مجبور است مقداری از این ارزش اضافی را به سرمایه داران دیگر واگذار کند. مثلاً ممکن است برای به کار انداختن کارخانه اش مجبور شده باشد مقداری پول از بانک قرض کند. و در نتیجه مجبور بشود به بانک سود بپردازد. این سود (بهره بانکی) بخشی از ارزش اضافی است که کارگران تولید کرده اند. همین سرمایه دار برای فروش همه کالاهای خود می باید آن ها را به عمده فروشان بفروشد. یعنی کسانی که این کالاها را به قیمت تجارتهای کمتری از قیمت بازار می خرند. این مابه التفاوت نیز بخشی از ارزش اضافی است که کارگران تولید می کنند. وی می باید جهت زمین کارخانه اش کرایه بپردازد، باید حق بیمه بپردازد، باید به دولت مالیات بپردازد و غیره. مجموعه این مخارج بخشی از ارزش اضافی است که کارخانه دار باید به سرمایه داران دیگر واگذار کند.

همچنین سرمایه دار باید مقداری از ارزش اضافی را به مصرف پرداخت حقوق کارکنان غیرتولیدی، مانند کارکنان بخش اداری، بازاریابی، تبلیغات، رؤسا و مدیران و غیره برساند. با در نظر گرفتن تمام این مخارج سودی که برای سرمایه دار باقی می ماند سود صنعتی نامیده می شود. و روشن است که سود صنعتی از ارزش اضافه ای که به وسیله کارگران پدید می آید، کمتر است.

تذکر: بخشی از ارزش اضافه ای که توسط کارگران کارخانه های ملی شده بوجود می آید، توسط تخفیف هائی که در فروش محصولات آن ها به سرمایه داران در نظر گرفته می شود، یا قراردادهای لوازم یدکی آن ها، بدست سرمایه داران بخش خصوصی می افتد.

ج) استفاده از سود

سودی که با تقسیم ارزش اضافی مابین سرمایه داران نتیجه می شود، تماماً به مصرف شخصی سرمایه داران نمی رسد، بلکه قسمت عمده آن به سرمایه اولیه اضافه شده و دوباره سرمایه گذاری می شود. به وسیله آن سرمایه داران صنعتی کارخانه هایشان را بزرگتر می کنند، ماشین های جدید می خرند، کارگران بیشتری استخدام می کنند و به این ترتیب سرمایه انباشت می کنند. به زودی خواهیم دید که سرمایه دار، به خاطر رقابت از انباشت ناگزیر است.

بدین سان سرمایه به تدریج تبدیل به ارزش اضافی انباشت شده می شود. کارگرانی که ناچارند ارزش اضافی تولید کنند، در عین حال مجبورند در جهت افزایش قدرت استثمار کنندگانشان هم تلاش کنند. منطق درونی استثمار، به زنجیر کشیده شدگان امروز را وادار می کند زنجیرهای محکم تری برای فردای خود بسازند.

د) سرمایه داران و کارگران

چرخ های این نظام استثمار کار به وسیله سرمایه تا وقتی خواهد چرخید که کارگران ناچار باشند نیروی کار خود را بفروشند. یعنی تا آن هنگام که وسایل تولید در اختیار ندارند و این وسایل در انحصار سرمایه داران است.

استثمار سرمایه بر پایه غصب ارزش اضافی بنا شده است. اما خود را به این مسئله محدود نمی کند؛ استثمار سرمایه عبارتست از تمام جوانب و ابعاد ناچاری کار و کارگر از فرمانبرداری از قانون سود. در واقع سود سرمایه داران، چه کارخانه دار باشند، چه بازرگان و چه بانکدار، عبارتست از بخشی از ارزش اضافی که به وسیله کارگران در تولید بوجود می آید. اما کارخانه داران مجبورند، علاوه بر نیروی کار کارگران نیروی کاری را که در اداره، مدیریت، فروش و غیره مصرف می شود نیز بخرند. این کارگران ارزش اضافی تولید نمی کنند، اما این ها نیز مجبورند خود را به سرمایه داران بفروشند و از قانون ایجاد حداکثر سود برای سرمایه پیروی کنند. بدین سان با این که نقش این ها در تولید با نقش کارگران متفاوت است و ارزش اضافی تولید نمی کنند، تابع قواعد استثمارند.

ادامه دارد

پاسخ به نامه ها

بخش «پاسخ به نامه ها» را از سوالاتی که از طریق ایمیل و بخش کامنت وبلاگ «میلیتانت» از ما کردید، تهیه نموده ایم. تعداد نامه های شما عزیزان بسیار زیاد است ولی بعلاوه محدودیت جا، در این شماره فقط قادریم به یکی از سوالات شما پاسخ دهیم.

نامه ایی از رفیق اراده خردمند

با درود فراوان به تمام رفقای دست اندرکار «میلیتانت»

از انتشار مقاله من در بحث آزاد بسیار سپاسگزارم. من بر خلاف رفیق «کامران مزین» با مسرت به همکاری با نشریه «میلیتانت» ادامه می دهم. سوالاتی از رفقا شورای دبیری نشریه دارم که خوشحال می شوم همینجا پاسخ داده شود:

- ۱- زمانبندی انتشار نشریه چگونه است؟ یا هر چند وقت انتشار می یابد؟ تا خودمان را برای ارسال مقالات آماده کنیم.
- ۲- آیا این نشریه اینترنتی است؟ یا انتشار می یابد؟
- ۳- چه گام هایی برای توزیع نشریه در دانشگاه های ایران باید برداشته شود؟

پاسخ:

۱- نشریه را کوشش می کنیم حد اقل ۲ بار در ماه انتشار دهیم. رفقای که مایل به ارسال مقالات و گزارشات هستند بایستی مطالب خود را ۵ روز قبل از انتشار نشریه به دست ما برسانند. چنانچه مطالب دیرتر برسد برای شماره بعدی انتشار می یابد. شماره ۲ نشریه قرار است ۲۵ اردیبهشت انتشار یابد که تمام مطالب باید تا ۲۰ اردیبهشت بدست ما برسد.

۲- نشریه «میلیتانت» بر روی وبلاگ گذاشته می شود. از اینرو می توان گفت اینترنتی است. اما قصد ما اینست که این نشریه وسیعاً میان دانشجویان و کارگران جوان توزیع گردد. از اینرو از تمام رفقا همکار و یا رفقای که تمایل به این نشریه

دارند درخواست می کنیم که نشریه را خودشان در هر چند نسخه که نیاز دارند به چاپ رسانده و میان دوستان و نزدیکشان پخش کنند (با رعایت مسائلی امنیتی).

۳- یکی از گام های اولیه برای دخالتگری در دانشگاهها تهیه و ارسال گزارشات وقایع در سطح دانشگاهها و محلات دانشجویی است. بدین ترتیب نشریه انعکاس دهند مسائلی دانشجویی در دانشگاهها خواهد شد. دیگر اینکه در هر دانشگاه می توان به دور این نشریه انجمن ها یا هسته های سوسیالیستی/مارکسیستی ایجاد کرد. رفقا شرکت کننده می توانند جلساتی (مخفی) سازمان دهند که در آن جلسات (۱) مقالات نشریه را مطالعه و بحث کنند. (۲) آموزش مارکسیستی را دنبال کنند. (۳) سازماندهی فعالیت در دانشگاه را ارزیابی کنند (مانند برقراری جلسات علنی و یا دخالت در امور دانشجویی و غیره). بدین ترتیب این نشریه بهانه ای برای خود-سازماندهی میان دانشجویان مارکسیست انقلابی و دخالتگری میان اعم دانشجویان دانشگاهها می شود.



زیر نظر: شورای سردبیری
militantmag@gmail.com

شماره ۲
 ۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۶

دوستان و رفقای هم‌رزم، نشریه میلیتانت را بخوانید و آنرا تکثیر و بین دوستان و آشنایان خود پخش کنید.

برای «میلیتانت» مقالات، مصاحبه ها، گزارشات و عکسهای اعتراضات و اعتصابات را ارسال کنید.